

دوره دوم



نشریه
جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

نور علم

● مطالب این شماره:

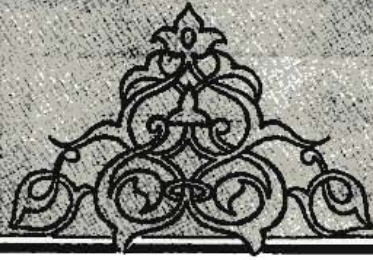
- ۱- سرمقاله
- ۲- سلسله درسهائی از آیه الله العظمی منتظری
- ۳- احکام فقهی اسکناس
- ۴- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام
- ۵- کتابی که نمی از علم فقه است
- ۶- مقدمه معارف قرآن
- ۷- نقد و بررسی اعلام المكاسب
- ۸- نجوم امت
- ۹- تاریخ تدوین حدیث
- ۱۰- اهداف حقوق
- ۱۱- ارزشهای اخلاقی
- ۱۲- رساله فی اللوث والقسامه

قال رسول الله صلى الله عليه وآله: لا تطعموا الكساكين منا لا تأكلون

موسم الكساكين

آنچه خود نمی خورید به مستمندان نخورانید.

نوح الفصاحح ۲۴۶۵ ص ۵۱۸



امام خمینی مد ظلّه العالی:

یک صدا دنبال این باشید که نگذارید ابرقدرتها در کشور شما دیگر دخالت کنند.

اگر یک قدری سستی کنید، له می‌شوید، اینهایی که می‌گویند باید سازش کرد، اینها می‌فهمند که ما سازش کنیم له می‌شویم.

ملت ما حاضر نیست به اینکه دوباره در این دام وارد بشود، دوباره مستشارهای آمریکا بیاید هر حکومتی که می‌خواهد بکند.

من دعا می‌کنم، از خدای متعال می‌خواهم که خداوند ما را بیدار کند و خداوند دشمن‌های اسلام را اگر قابل اصلاح نیستند از بین برد.

۶۶/۳/۸

نور علم

نشریه جامعه مدرسین
حوزه علمیه قم

شماره نهم دوره دوم
شماره مسلسل - ۲۱
خرداد - ۱۳۶۶
شوال - ۱۴۰۷
ژانویه - ۱۹۸۷

● مدیر مسئول: محمدیزدی

● درج مقالات:

تحت نظر هیئت تحریریه

● نشانی: قم میدان شهداء خیابان

بیمارستان نیش کوی ادیب

کلیتی: ۳۷۱۵۶

● صندوق پستی: ۱۹۸

● تلفن: ۳۳۰۹۵

● حساب جاری: شماره ۸۰۰

بانک استان مرکزی شعبه میدان

شهداء قم

فهرست مطالب

- ۱- سرمقاله ۳
- ۲- سلسله درسهائی از (۳) ۹
آیه الله العظمی منتظری
- ۳- احکام فقهی اسکناس ۲۶
ناصر مکارم شیرازی
- ۴- اطلاعات و تحقیقات از نظر اسلام (۱۰) ۳۳
علی احمدی میانجی
- ۵- کتابی که نیمی از علم فقه است (۶) ۴۲
حسین نوری
- ۶- مقدمه معارف قرآن * (۵) ۵۰
محمد تقی مصباح
- ۷- نقد و بررسی اعلام المکاسب * (۲) ۶۲
سید جواد شبیری
- ۸- نجوم امت (زندگانی مرحوم آیه... العظمی شیخ محمدرضا
نجفی) ۷۸
- ۹- تاریخ تدوین حدیث * ۹۲
رسول جعفریان
- ۱۰- اهداف حقوق * (۲) ۱۱۰
اسماعیل دارابکلانی
- ۱۱- ارزشهای اخلاقی (در مکتب پنجمین امام شیعه) * ۱۲۰
ناصر باقری بیدهندی
- ۱۲- رساله فی اللوث والقسامه * ۱۲۶

مسئولیت مطالب هر مقاله به عهده نویسنده است.

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ



ضیافت ماه رمضان

گزینش روحانیون کاروانهای حج

هشدار به مسئولین

ترک امیال و هوسهای عقلانی شده باشیم
و همواره خود را در محضر، ربوبی
بیایم.

البته با ترک هوای نفس و کنار
گذاشتن خود و خودبینی‌ها به راحتی
می‌توانیم مصالح کلی اسلام و مسلمین
را بهتر تشخیص داده، و رضای الهی را
بر هر چیز مقدم داریم، بخصوص در این
شرائط خاص سیاسی، اجتماعی کشور
و جنگ و دندان نشان دادن دشمنان
زخم خورده اسلام، که باید همه نیروها
را متحد کرده و برای دفاع از اسلام به
کار گیریم.

□ ۱- به امید آنکه در ماه مبارک
رمضان به مهمانی بزرگ خداوند راه
یافته و خصوصاً در منازل بالای این
ضیافت - که حضرت امام در روز عید فطر
به آن اشاره فرمودند - شرکت کرده
باشیم، و با ترک امیال و هواهای نفسانی
به منزل بعدی رفته و امیال و خواهشهای
خیالی و روحانی را رها کرده، آماده

در این شرائط حساس هر نوع دسته‌بندی و تفرقه به زیان اسلام بوده و بذل توجه به مسائل اختلافی، مستقیماً تقویت دشمنان اسلام و حرکت علیه مسلمین خواهد بود.

هر چند که اختلاف نظر در مسائل مختلف، کاملاً عادی و طبیعی است، و بحث و گفتگو، طبیعی‌ترین راه حل می‌باشد، اما وسوسهٔ شیطان و هوای نفس، بیشتر در همین صحنه مطرح می‌شود و هر فرد یا دسته و جناحی خود را محق می‌داند و برای حقانیت و تثبیت خود تلاش می‌کند، و تسویلات شیطان هم بیشتر در همین موارد است که خود را رنگ داده و می‌گوید، این بافتاری و مقاومت در جدال و نزاعها برای خدا است و کم کم انسان باور می‌کند که حرکتش صد درصد الهی است و لکن «الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ وَلَوْ أَلْفَى قَلْبًا ذِرَّةً» که چون تنها شود و خود از خویش بپرسد، بخوبی می‌یابد که چند درصد، سهم خدا است و شرک و شرکت در چه حدی است؟!!

آنچه مهم است و اینجا با استفاده از کلمات حضرت امام در روز عید فطر می‌خواهیم به آن توجه‌دهیم این است که حتی در شکل خالص و خدائی بحث و گفتگو نیز باید شرائط و مقتضیات را در نظر گرفت که گاهی مقتضای مجموعه آنها ممکن است - بر اساس تقدم مصالح عمومی و حفظ اسلام و اساس نظام - ترک این چنین گفتگویی باشد.

امام فرمودند:

«بجای اینکه مناقشات لفظی بین خودتان باشد، رها کنید این وقتش نمی‌گذرد اگر باشد همه را رها کنید، عمده این است که همه ملت هم صدا باشند مناقشات را دست بردارند، بگذارند برای بعد، وقت زیاد است... باید راجع به این چیزهای جزئی که اهمیت ندارد هی ننشینید و بگوئید، هی بنویسید، او بنویسد، او بگوید، باید

۱ - سوره قیامت آیه ۱۵

دست برداشت... امروز وقت مناقشات نیست».

مسلم است که منظور بحثهای طبیعی و مشروع و به حق و برای خدا است نه گفتگوهای تفرقه افکنانه بر اساس دسته بندی، جناح گرایی، هوسها و امیال آلوده به تهمت و افتراء، نوهین و کذب که این نوع بحثها در همه شرائط، خلاف شرع و خلاف عقل و وجدان است.

امید است با اعتصام به جبل الیهی از هر نوع تفرق و دسته بندی که نیروهای اسلام را مشتت می کند پرهیز نموده و احترام و رنگ و بوی امت واحده را حفظ کنیم، تا بر دشمنان غالب آئیم.
وَأَعْتَصِمُوا بِحَبْلِ اللَّهِ جَمِيعًا وَلَا تَفَرَّقُوا
وَأَذْكُرُوا نِعْمَتَ اللَّهِ عَلَيْكُمْ... ۱

□ ۲- در این چند سال شاهد بودیم روحانیون سابقه دار و آشنا به مسائل فقهی مربوط به مسائل حج و عمره که تا اندازه ای هم مسلط به مبانی بوده و بارها

به این سفر مقدس مشرف شده حتی مسئولیت خطیر روحانی کاروان را به عهده داشته اند و تجربه تماس با افراد مختلف اعم از زن و مرد، با سلیقه های گوناگون و توقعات خاص را به دست آورده و نیازهای شرعی آنان را در جریان انجام مناسک آزموده و برآورده بودند، این روحانیون به شکل زائران کاملاً عادی در کاروان های حج شرکت کرده و حداکثر در شعاع محدودی اگر مورد سؤال قرار می گرفتند پاسخی می دادند.

ولی دیگران که بعضاً اولین سفرشان بوده و هیچ تجربه عملی و آشنائی با فروعاتی که در عمل بیش بیاید، نداشته در حدی که نسبت به بعضی از این فروعات کاملاً بی سابقه و نا آشنا بودند و حتی چه بسا در کتاب ها و حوزه درسی خویش هم چیزی از آنها نخوانده و نشینده بودند، اینان مسئول امور شرعی کاروان شده و به عنوان روحانی کاروان

۱- سوره آل عمران آیه ۱۰۳

در مراسم حج شرکت دارند.

روشن است که اگر اولین سفر پزشکی کاروان باشد و اوزبان عربی را نداند، هیچ مشکلی پیش نمی‌آید، زیرا این پزشک در ایران با افراد مختلف برخورد داشته و به اقتضای وظیفه شغلی خویش، عارف بر انواع بیماریها می‌باشد، بدین جهت تشخیص بیماری و معالجه افراد مریض در کاروان، کار بسیار ساده‌ای است که حتی در بعضی اوقات اگر کمی دیرزود هم بشود چندان مهم نبوده و مشکل عمده‌ای به وجود نمی‌آید.

و همچنین اگر دیگر مسئولین کاروان سفر اولشان باشد و زبان هم ندانند و به اسلوب برخورد با افراد مختلف آشنا نباشند، باز مشکل چندانی پیش نمی‌آید، و اگر هم اشتباهی رخ دهد قابل جبران و تحمّل است.

اما وظیفه روحانی و مسئول شرعی کاروان و بیان مسائل و مناسک، کار بسیار حساسی است که گاهی یک غفلت کوچک چه مشکلات بزرگی به

بار می‌آورد که هم نسبت به حیثیت روحانیت مضربوده و هم احیاناً صحت حج افرادی، مورد تردید قرار می‌گیرد، مثلاً گاهی به هنگام آماده شدن شخص برای احرام حج، معلوم می‌شود عمره او اشکال داشته و یا در روزهای حرکت از عربستان متوجه می‌شود اعمال حج او نقصی داشته که گاهی به راحتی قابل جبران نیست و این مشکل بخصوص نسبت به خانمها در اثر پیش آمدن ایام عادت ماهانه در این ایام و یا مسائل خاص دیگر، از حساسیت خاصی برخوردار است. و اگر روحانی دلسوز، فعال، آشنا به مسائل مربوطه، آشنا به زبان، دارای سابقه و تجربه عملی و شناخت جزئیات زمانی و مکانی مربوط به مناسک باشد، چنین مشکلاتی پیش نخواهد آمد، آشنا بودن با مسائل و اهداف انقلاب و جمهوری اسلامی و دید باز و روشن در تماس با بیگانگان، و قدرت بیان معارف اسلامی، و دفاع از مذهب در برابر دیگر مذاهب، امتیاز اصلی است که روحانیون کاروانها

حتی‌الامکان باید دارا باشند.

اما بهر صورت باید در گزینش روحانی کاروان‌ها معیارهای مشخص و منطقی و ضوابطی خاص در نظر گرفت و فردی را به خاطر آنکه مایل است به حج برود و با شما هم رفیق و آشنا است و خدای نا کرده با فلان دسته و گروه و باند، همکاری دارد، نباید انتخاب کرد، نمی‌گوئیم هیچ روحانی جدیدی را برای این کار نباید پذیرفت، بلکه ممکن است برای آموزش عملی مسائل حج و اندوختن تجربه کافی، آنان را به عنوان معاون روحانی در مراسم حج شرکت داد و در صورت نشان دادن لیاقت و کفایت و شایستگی در عمل، برای سفرهای بعد به آنان مسئولیت داد. ما می‌گوئیم افراد کار کرده، سابقه دار، علاقمند به انقلاب مقدس اسلامی، متعهد، متدین، آشنا به مبانی فقهی و فروعات مورد نیاز و آشنا به زبان عربی و دارای قدرت تماس و تفاهم و تبلیغ، حق تقدم دارند و در گزینش روحانی کاروان‌ها دوستی و رفاقت و

وابستگی و ارتباط و... نباید کاربرد داشته باشد.

این نکته را هم نباید از نظر دور داشت که مسئولیت روحانی کاروان‌ها قبل از مسئله تبلیغ و صدور انقلاب، مراقبت از اعمال و مناسک حجاج و تعلیم آنها است و صدور انقلاب و بهتر برگزار نمودن این کنگره جهانی اسلام از بُعد سیاسی خود فصل جدائی است که در بهبود آن بطور جدی باید کوشید که بحمدالله در سالهای اخیر به تدریج روح خود را باز یافته است.

□ ۳- نمونه‌های متعدد ابتلاء به یک بیماری، نشان توسعه آن بیماری است و هرگاه با آمارگیری در فاصله زمانی خاص و مقایسه آنها با یکدیگر دریابیم که ارقام منحنی بالا رفته، این دلیل رشد و جا باز کردن میکرب بیماری است.

سربسته باید گفت: مسئولین اجرایی کشور و رؤساء اداراتی که با مردم سروکار دارند، لازم است هر چه بیشتر

برای مردم احترام قائل شده وقت و عمر و کار مردم را محترم بشمارند، سرگردانی و پرو و برگرد و امروز و فردا کردن، افراد را نسبت به قانون شکنی جری کرده و هیئت قانون را در نظر آنان از بین می برد، بخصوص اگر مواردی را ببیند که با رابطه و دوستی کارشان حل شده ولی او همچنان در پیج و خم این اطاق و آن اطاق، درگیر جریانات اداری کاذب است، تا چه رسد که بشنود راه حل نزدیکتری هم وجود دارد و (نعوذبالله) با پرداخت مبلغی می توان سریعتر مشکل را حل نمود که به کلی امیدش از حاکمیت قانون و مقررات قطع شده، مأیوس می گردد.

و در تبیین اهداف روز قانون هفته مجلس باید این نکته را یادآور شد، که احترام به قانون و عمل به آن از طرف خود مقامات، بهترین وسیله است

برای حاکمیت قانون در اجتماع، و اینکه قوانین مصوبه در مجلس شورای اسلامی، به عنوان قوانینی شرعی از طرف مردم مورد قبول قرار گیرد، چون مردم قانونی را که از طرف خود قانون گذاران مورد اعتناء و عمل نباشد، ارج نهاده و تحمل آن را برای خود، ظلمی می دانند و چه بسا خناسان سیاسی نیز آن را بزرگتر از آن چه هست جلوه داده و از گاهی، کوهی بسازند.

بدین جهت مقامات محترم و مسئولین اجرایی کشور، برای پیشگیری از این بیماری و عدم رشد فساد اداری، باید توجه بیشتری نموده و اقدام سریعی بنمایند که ضربه به نظام اداری کشور

اسلامی، ضربه به اسلام است. خداوند به همه ما توفیق خدمت به اسلام و مسلمین را بیش از پیش عنایت فرماید.





سلسله درسهائی

از

آیت الله العظمی منتظری

(قسمت سوم)



حسبه و شرایط محتسب*

ابن اخوة در معالم القرية بابهای زیادی ترتیب داده و در آن وظائف محتسب را در رابطه با شغلش بطور مفصل مورد بحث قرار داده است که ما به پاره‌ای از مطالب آن به صورت فشرده اشاره می‌کنیم:

□ ۱ - حسبه بر وسائل و آلات کارهای حرام و شراب

اگر پیش کسی آشکارا شراب دیده شود، در صورت مسلمان بودن او، محتسب باید شراب او را بر زمین ریخته و او را تنبیه تأدیبی نماید و در صورت ذمی بودن، او را به جهت علنی کردن شراب، تأدیب می‌نماید. ولی در مورد زمین ریختن و از بین بردن شراب کافر ذمی میان فقهاء اختلاف نظر وجود دارد.

محتسب باید از فروش آب انگور به کسی که از آن شراب می‌سازد، جلوگیری کند زیرا این کار اعانت بر معصیت بوده و مانند این است که کسی اسلحه را در اختیار راهزنان مسلح و یا دشمنان اسلام قرار دهد.

❦ - متن عربی این سلسله درسه‌ها از طریق دفتر حضرت آية الله العظمی منتظری در اختیار دفتر مجله قرار گرفته و ترجمه آن بوسیله این دفتر انجام می‌گیرد.



اگر مسلمان عاقلی که به حد بلوغ رسیده، به اختیار خودش شراب بخورد، اجرای حد بر او واجب است.

اما در مورد استفاده علنی از وسائل و اسباب سرگرمی های حرام مانند نی و تنبور و عود و چنگ و نظایر آن، محتسب باید آنها را به نحوی باز کرده و تبدیل به چوب نماید که در موارد دیگر مورد استفاده قرار گیرد، و مرتکبین را تأدیب نماید و در صورتی که چوب آنها در موارد دیگر قابل استفاده باشد نباید آنها را شکسته و از بین ببرد و در مورد بتها نیز به همین ترتیب عمل می‌کند.

محتسب می‌تواند از انجام علنی بعضی از مباحات مانند نزدیکی مرد با همسرش در میان مردم نیز جلوگیری کند.

اما آن قسمت از کارهای خلاف و حرام که مخفیانه و دور از چشم مردم انجام می‌شود، محتسب نمی‌تواند درباره آنها به جستجو پرداخته و آنها را افشاء نماید.

رسول خدا می‌فرماید: کسانی که کارهای حرام را مرتکب می‌شوند، اگر بطور پوشیده و مخفیانه آنرا انجام دهند، در این صورت به علت آنکه خداوند گناه آنان را پنهان داشته و آنرا افشاء نمی‌کند، باید از افشاء آن خودداری کرد ولی اگر ارتکاب آنان علنی باشد حد خدا درباره آنان جاری می‌گردد.

حکایت شده است که روزی عمر بن خطاب بر گروهی وارد شد که شراب خورده و در میخانه آتش افروخته بودند، بدانها گفت شما را از خوردن شراب نهی کرده بودم که آنرا می‌خورید و از فروختن آتش در میخانه بازداشته بودم که به آن مبادرت ورزیده‌اید! آنان در جواب گفتند خداوند ترا از تجسس در کارهای پنهانی بازداشته بود که بدان مرتکب شدی و از داخل شدن در خانه‌های مردم بدون اجازه آنان نهی کرده بود که بدان دست زده‌ای!

عمر در جواب گفت این دو گناه من در مقابل آن دو گناه شما و از آنجا خارج شد و آنان را تحت پیگرد قرار نداد.

اگر در خانه‌ای آواز لهو و لعب بلند شده و چنین به نظر برسد که اهل خانه تظاهر بدان کار می‌نمایند، محتسب تنها از بیرون خانه به آنها اخطار کرده و آنان را به قطع آن صدها دستور می‌دهد و نمی‌تواند داخل خانه شود زیرا محتسب وظیفه دارد که از گناهان علنی جلوگیری نماید و در این مورد، قسمت علنی گناه همان آوازه‌ها بودند که از بیرون خانه به گوش می‌رسید و افشاء بیش از این بر او جایز نیست.



□ ۲ - حسبہ بر اہل ذمہ

سهل انگاری با اهل ذمہ در امور دینی بسیار خطرناک است^۱ خداوند متعال در قرآن می‌فرماید:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَتَّخِذُوا عَدُوِّي وَعَدُوَّكُمْ أَوْلِيَاءَ تُلْفُونَ إِلَيْهِمْ بِالْمَوَدَّةِ... وَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا أَخْفَيْتُمْ وَمَا أَعْلَنْتُمْ وَمَنْ يَفْعَلْهُ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ^۲

ای کسانی که ایمان آورده‌اید دشمنان من و دشمنان خودتان را دوستان خود نپنداشته و با آنان با محبت رفتار نکنید... من بر آشکار و نهان شما آگاهم و اگر کسی چنین کند (دشمنان خدا و دشمنان ملت اسلام را دوست خود بگیرد) از راه راست منحرف شده است.

بنابراین بر محاسب واجب است که اهل ذمہ را دقیقاً زیر نظر داشته و آنان را به رعایت مقررات و شرائطی که دولت اسلامی بر آنان مقرر داشته و به رعایت آنچه که آنان خودشان را بر انجام آن ملتزم کرده‌اند، واداشته و آنان را در ترک چیزی از آن شرایط - نه در گفتار و نه در عمل - رخصت ندهد.

محاسب آنان را از احداث کلیساها و کنیسه‌ها در کشور اسلامی بازمی‌دارد و از آنان به اندازه توانائی مالیشان جزیه می‌گیرد و در جزیه، التزام به دستورات حکومت اسلامی شرط شده است.

□ ۳ - حسبہ بر متصدیان امور اموات و مراقبت بر امور تجهیز و غسل دادن و کفن کردن و نماز بر میت و دفن آن، با همکاری نزدیکان و بستگان میت.

۱ - اهل ذمہ بایستی در کشور اسلام از طرف محاسب کنترل شوند که آیا به شرایط ذمہ عمل می‌کنند یا نه؟ تا پیش نیاید که یک وقت متوجه شویم کشور را قبضه کرده باشند، همانطوری که در تسلط یهود بر فلسطین، علت همین بود و با اینکه عتة یهود خیلی کم بودند ولی کم کم در اثر تشکیلاتی که داشتند، دیگر یهودیان را تشویق کردند که به فلسطین رفته و در آنجا زمینهای مردم و جاهای حساس را با قیمت ارزان از دستشان در آورند، و با اینکه زمینهایی که متملک شده بودند در حدود ۰/۰۶ زمینهای فلسطین بود، مع ذلک حکومت آنجا را به دست گرفتند.

و از طرف دیگر قبضه کردن اقتصاد، مقدمه قبضه کردن سیاست و فرهنگ است، یکی از دوستان نقل می‌کرد که زمانی که رضاخان تصمیم به احداث دانشگاه تهران در محل فعلی آن کرد، یکی از یهودیان ساکن همدان از این قضیه مطلع شد و برای اینکه دانشگاه در آینده مرکزیت پیدا خواهد کرد، از همدان به تهران آمده و در پی خرید زمینهای اطراف دانشگاه بود.

پس باید اهل ذمہ کنترل شوند که در چهارچوب آزادی که اسلام به آنان داده، زندگی کنند و از این چهارچوب خارج نشوند.

۲ - سوره متحنه آیه ۱.



محتسب باید از مردان و زنان فقط افراد مورد اعتماد و امین و باصلاحیت و آگاهی که کتاب مربوط به جنائز از دیدگاه فقهی را خوانده و بر واجبات و مستحبات امور آن آگاه هستند، بر تصدی امور مردگان بگمارد.

و موقعی که جنازه را برای دفن از خانه بیرون می‌آورند به زنان تشییع‌کننده دستور می‌دهد که دنبال مردان حرکت کنند و داخل آنان نشوند و آنان را از بازکردن سر و صورتشان در دنبال جنازه بازمی‌دارد و این مسائل را قبلاً به وسیله منادی به اطلاع مردم می‌رساند و بهتر آن است که آنان را از تشییع جنازه بازدارد.

و اگر از وجود زن نوحه‌گر یا خواننده و یا زناکاری اطلاع پیدا کرد آنان را به توبه از گناهانشان وامی‌دارد و در صورتی که آنان پس از توبه دوباره مرتکب گناه شوند آنان را تنبیه تأدیبی کرده و از شهر بیرون می‌کند.

□ ۴ - دیگر از وظائف محتسب، جلوگیری از حضور و ایستادن مردم در جاهائی است که موجب بدگمانی بوده و آنان را در معرض اتهام قرار می‌دهد. و در مرحله اول آنان را از حضور در چنین جاهائی بازمی‌دارد هرچند که به تأدیب پیش از اخطار و آگاهی دست نمی‌زند.

و اگر مردی را با زنی در راه عمومی ببیند و نشانه‌هایی که دلالت بر خلاف کاری باشد از آنان به چشم نخورد، کاری به کار آنها نداشته و با اعتراض و یا بازداشتن از حرکت، متعرض آنها نمی‌شود، زیرا مردم گاهی ناگزیر از چنین کاری هستند. و بر محتسب لازم است از جاهائی که زنان در آن اجتماع می‌کنند از قبیل بازارهای پنبه و کتان و کنار چشمه‌ها و در حمام‌های زنانه و مانند آن، سرکشی نماید.

و اگر جوانی را در حال حرف زدن با زنی ببیند که موضوع صحبت آنان در مورد خرید و فروش نمی‌باشد (یعنی صحبت آنان براساس روابط نامشروع دور می‌زند) و یا اینکه ایستاده و چشم چرانی می‌کند او را تأدیب نموده و از ایستادن در آنجا بازمی‌دارد. و بر کسی جایز نیست که از پشت بام و یا پنجره و غیره به همسایگان نگاه کند و نیز جایز نیست که مردان در مسیر رفت و آمد زنان، بدون اینکه کار لازمی داشته باشند بایستند. محتسب کسانی را که چنین کارهایی را انجام دهند تأدیب می‌کند.

□ ۵ - یکی دیگر از وظائف محتسب نظارت بر عقود و معاملات و جلوگیری از خرید و فروشهای نامشروع و غیرقانونی و ربا و اجاره و شرکت غیرقانونی و امثال آن و همچنین جلوگیری از احتکار است زیرا که احتکار حرام و نامشروع بوده و احتکارکننده ملعون است.



و بر محتسب روا نیست که بر اجناس، تعیین قیمت نماید زیرا که قیمت گذاری به دست خدا است و اگر به چنین کاری جز در ایام قحطی دست بزند کار حرامی را مرتکب شده است، زیرا که در عصر رسول خدا (ص) قیمت کالاها بالا رفت و مردم به آن حضرت گفتند یا رسول الله برای اجناس قیمت تعیین کن، حضرت فرمودند که خدا است که اجناس و ارزاق را فراوان یا کم می‌کند و او است که روزی می‌دهد و قیمت تعیین می‌کند و امیدوارم در حالی در پیشگاه خدای بزرگ حاضر شوم که کسی از من، در مورد ظلم بر جان یا مال، مطالبه‌ای نداشته باشد.

محتسب باید از رواج یافتن پولهای تقلبی و همچنین از تبلیغ و توصیف جنس در صورتی که واقعیت نداشته باشد، جلوگیری نماید.

۶ - دیگر از وظائف محتسب جلوگیری از بکارگیری ظروف طلائی و نقره‌ای و همچنین جلوگیری از آراستن کعبه و مساجد با چراغهای طلائی و نقره‌ای و جلوگیری مردان از پوشیدن لباسهای ابریشمی و مزین به طلا می‌باشد.

۷ - و دیگر از وظائف محتسب نظارت بر کارهای ناروای اهل بازار است.

مثلاً بر احدی از بازاریان جایز نیست که در راههای تنگ (متاع خود را عرضه داشته و در آنجا) بنشیند و سد معبر کنند و نیز جایز نیست که ویتترین دکان خود را بیشتر از پایه‌های سقف به بیرون آورده و موجب ضیق معبر شود، زیرا موجب تعدی بر حقوق عمومی می‌شود، و همچنین بیرون آوردن ساختمان دکان از حد معمول و تعبیه روزنه و نصب دکه در راههای تنگ و هر کاری که موجب اذیت و یا باعث وارد آمدن ضرر و خسارت بر رهگذران باشد و همچنین بستن چهارپایان در راهها، بطوری که موجب تنگی راه گردیده و مانع عبور و مرور شود حرام و جلوگیری از آن واجب است.

و نیز ریختن زباله در راهها و ریختن پوست هندوانه یا پاشیدن آب بطوری که احتمال لغزیدن و زمین خوردن مردم برود و همچنین سرازیر کردن آب ناودانها و رهانمودن آب باران در کوچه‌های تنگ، بدون اینکه آنها را جاروب کنند، جایز نیست.

و محتسب از عبور چهارپایان آب بر و حمل هیزم و گاه و جوالهای سرگین و خاکستر و بارهای خار در کوچه - اگر باعث کثیف شدن یا پارگی لباس مردم شود - باید جلوگیری کند، البته اگر مردم به چنین چیزهایی احتیاج داشته باشند از آوردن آنها از راههای باریک جلوگیری نخواهد شد، هر چند که اگر آوردن اینها از راههای وسیع ممکن باشد باید از آن راهها بیاورند.



۸ - و دیگر از وظائف محتسب، کنترل و بررسی پیمانها و وسائل اندازه گیری و ترازوها و وزنه ها و دیگر اوزان مختلف مثل درهم و امثال آن است.

محتسب به کسبه ای که ترازو دارند، دستور می دهد که همیشه آن را از روغن و کثافت تمیز کنند و همچنین از تمامی فروشندگان و وسائل کار آنان، مراقبت به عمل می آورد.

۹ - محتسب، علافان و آسیابانان و بازرگانان ارزاق را نیز زیر نظر می گیرد و از احتکار آنان و مخلوط کردن جنس خوب با بد و کهنه با تازه جلوگیری می کند.

و آسیابانان را موظف می کند که گندم را غربال کرده و آن را از خاک و غبار و گل و... پاک نمایند و آرد را آزمایش می کند زیرا گاهی در آن، آرد «نخود» و یا «باقلا» مخلوط می کنند تا بر سفیدی آن بیفزایند و این کار خیانت است و کسانی را که دست به چنین کارهایی می زنند منع و تأدیب می کند و همچنین آنان را از آسیاب کردن گندم بلافاصله پس از تراشیدن سنگ آسیاب بازمی دارد چون مخلوط شدن ذرات کوچک سنگ - که از آسیاب تازه جدا می شود - با آرد موجب مریضی مردم می شود.

و صاحبان حیوانات بارکش باید در بکارگرفتن آنها خدا را در نظر بگیرند و آنها را در هر شبانه روز به اندازه احتیاجشان برای استراحت رها سازند.

۱۰ - حسب بر نان پزان و نانویان.

محتسب به نان پزان و نانویان دستور می دهد که سقف تنور را بالا برده و دود کشهای فراخی بر آن تعبیه نمایند و همچنین دکان نانوائی را جاروب کرده و ظروف خمیرگیری را شسته و پاکیزه دارند.

و سازنده خمیر هرگز نباید خمیر را با پاها و یا زانوها و آرنجهای خود درست کند زیرا این کار توهین به غذا است و چه بسا ممکن است قطرات عرق بدنش روی خمیر بیفتد، و خمیرگیر باید در موقع کار، جامه ای با آستین های تنگ پوشیده و بر دهانش نیز پارچه ای ببندد زیرا ممکن است در موقع حرف زدن و یا عطسه کردن، آب دهان و یا خلط بینی اش در خمیر بیفتد، و نیز باید بر پیشانی خویش دستار سفیدی ببندد تا اگر عرق کرد از افتادن آن در خمیر جلوگیری کند و همچنین باید موهای بازوان خود را بگیرد تا چیزی از آن در خمیر نیفتد و در صورتی که خمیر را در روز درست می کند باید کسی همراه داشته باشد که تا با مگس پران، مگسها را از آن جا دور کند.

محتسب باید نانوایان را ملزم کند تا نان را پیش از عمل آمدن خمیر نپزند زیرا چنین نانی در



ترازو سنگین و برای معده ثقیل است و به آنان دستور می‌دهد نان را نسوزانند و یا آن را قبل از پخت کامل از تنور بیرون نیاورند و همچنین باید بر طرز کار بریانگران و کله‌پزها و هریسه‌سازان و ماهی‌پزها و لکانه‌پزان و تهیه‌کنندگان انواع غذاها و شیرینی‌ها و ماست‌بندان و فروشندگان دارو و گیاهان دارویی، از نظر پاکیزگی و سالم بودن آن و حسن انجام کار و خیانت نکردن، مراقبت نماید.

۱۱ - حسبه بر سلاخان و قصابها

محتسب باید کار سلاخها و قصابها را زیر نظر بگیرد تا شرایط سربریدن و پي کردن را مراعات نمایند و با ذبح گوسفند در راهها و سردرد کانهایشان، محیط را به نجاست و کثافت نکشانند و شقه‌های گوشت را چنان نیاویزند که از حد سکوی دکانشان بیرون زند. محتسب باید به آنان دستور دهد تا گوشت بز را از گوشت گوسفند جدا کرده و به آنها علامتی بزنند و آنها را به هم مخلوط نکنند، و پیه بز را با پیه گوسفند و گوشت حیوان چاق را با لاغر و تر را با ماده و سالم را با مریض مخلوط ننمایند.

۱۲ - حسبه بر بزآزها و فروشندگان لباس و قماش و کالاهای تجارتي

به جز کسانی که آگاهی کافی از مقررات و احکام خرید و فروش و عقود و معاملات دارند و نوع حرام آن را از نوع حلالش تشخیص می‌دهند، حق اشتغال به این کارها را ندارند. بازرگانان این کالاها باید از معاملات حرام دوری گیرند و تمامی عیوب جنس مورد فروش - از نوع پنهانی و آشکار آن - را به خریدار بگویند که پنهان داشتن عیب جنس ستم و خیانت بوده و خیانت هم حرام است.

۱۳ - حسبه بر صرافان

اداره کردن زندگی و تأمین هزینه‌های زندگی از راه صرافتی برای دیانت مشتغلین به این کار بسیار مخاطره‌آمیز است.

محتسب باید بازار آنان را زیر نظر بگیرد و در کار آنان بازرسی کند اگر به مواردی برخورد که در آن معامله‌ای از طریق ربا یا شیوه‌های غیر مشروع و غیرقانونی انجام گرفته، مرتکبین را تأدیب کرده و در صورت تکرار، او را از بازار اخراج نماید.

۱۴ - حسبه بر دلآلها

نباید کسی به شغل دلآلی بپردازد مگر آنکه در حضور محتسب، اشخاص مورد اعتماد و ثقة - آنانکه حاکم شرع شهادت آنان را می‌پذیرد - صلاحیت و دیانت و امانت و صداقت و مورد اعتماد بودن او را تأیید و برآن گواهی دهند زیرا مردم اموال خود را در اختیار آنان قرار



می‌دهند و آنان را در خرید و فروش امین می‌دانند.

بر دلّال روا نیست که از پیش خود بر کالا بیافزاید مگر آنکه خود بازرگان چنین کند و همچنین نمی‌تواند با (خریدار جنس و) بزاز شریک شود و نمی‌تواند جنس را برای خود خریده و به بازرگان چنین وانمود کند که دیگران خریده‌اند و همچنین نمی‌تواند محرمانه با کسی به منظور خریدن کالا توطئه و سازش بکند.

چنانکه دلّال در کالا بوجود عیبی پی برد، واجب است آن را بر مشتری اعلان کند و محتسب باید وجود تمامی این صفات را در دلّالان شرط کند.

۱۵ - حسب بر خیاط‌ها و رفوگرها و لباس‌شویان و رنگ‌رزان، پنبه‌فروشان و مسگران و آهنگران و کنده‌کاران و ریخته‌گران و کفش‌دوزان و سازندگان کلاه و غیر آن از صاحبان حرفه و صنعت.

محتسب، بدانان دستور می‌دهد که کار خود را به بهترین طرز ممکن انجام داده و امانت و انصاف را رعایت نموده و از خیانت و دزدی کنار باشند.

۱۶ - حسب بر پزشکان و سرمه‌سازان و جراحان و شکسته‌بندان و حجامت‌گران و ختنه‌کنندگان و دامپزشکان.

محتسب، سطح عملی و خبرویت و دقت در کار و بکار گرفتن وسائل خوب و انصاف در دستمزد و... از آنان را زیر نظر می‌گیرد.

پزشک کسی است که به ترکیب بدن و مزاج و اثرات خاص اعضاء و به امراضی که در بدن پیدا می‌شوند و علل و اسباب پیدایش آن و عوارض و علائم بیماری و به داروهای مفید در مداوای امراض و به مشابه داروهای کم‌یاب آشنائی کامل داشته باشد.

و کسی که چنین خبرویتی نداشته باشد، حق معالجه بیماران را ندارد و نباید در کاری که تخصص ندارد دخالت نماید، رسول خدا (ص) فرموده‌اند:

کسی که طبابت کند در حالی که وارد به علم طب نباشد در مقابل ضررها و صدقات ناشی از عمل خود، ضامن است. (سنن ابن‌ماجه ح ۳۴۶۶)

شایسته است که در هر شهری از خود پزشکان، رئیسی برای آنان تعیین شود، حکایت شده است که پادشاهان یونان در هر شهری پزشک معروف و متخصصی را به ریاست پزشکان می‌گماردند و بقیه پزشکان شهر را زیر نظر او قرار می‌دادند و او آنها را امتحان می‌کرد و کسانی را که پائین‌تر از مرتبه پزشکی می‌دید، دستور می‌داد که مداوا نکرده و به تحصیل خود ادامه دهند.



۱۷ □ - حسبہ بر حَمَامِ های عمومی و کارکنان آن:

حکیمی چنین گفته: بهترین حمام آن است که ساختمان آن قدیم و فضای آن باز و وسیع و آبش شیرین باشد.

و حمام را فواید و زیان‌هایی بسیار است.

ابن عمر می‌گوید: حمام از بهترین نعمتهائی است که نوع انسانی به آن دست یافته است و اصحاب رسول خدا (ص) در حَمَامِ های شام استحمام کرده‌اند.

مشتریان حمام باید از مصرف بیش از حد آب خودداری کرده و به قدر احتیاج خود اکتفاء نمایند و محتسب باید حَمَامِ داران را دستور دهد تا حَمَامِ را روزی چند بار جاروب کرده و آن را با آب تمیز - نه آب استفاده شده - بشویند و سنگهای کف حمام را با چیزهای زبری بسایند.

و بر محتسب لازم است که در فواصل کوتاهی به حمام‌ها سری بزند و برحسب جریان مراتب بالا واقف باشد و اگر کسی را دید که عورت خود را نپوشانیده او را به خاطر این کار تأدیب نماید که کشف عورت در اسلام حرام است.

۱۸ □ - حسبہ بر مریبان اطفال

تربیت اطفال از شریف‌ترین شغلها است چنانکه رسول خدا (ص) فرمود:

بهترین شما کسی است که قرآن را یاد بگیرد و به دیگران بیاموزد.

بهترین کسانی که بر روی زمین زندگی می‌کنند آموزگاران هستند که هرگاه دین خدا کهنه شود آن را تجدید بنا می‌کنند.

پس معلم باید دارای صلاحیت اخلاقی و عقّت بوده و در کار خود درستکار و خطی زیبا داشته و حافظ قرآن باشد و در ریاضیات وارد باشد و بهتر آن است که متأهل باشد و محتسب نباید بر شخص مجرد اجازه دایر کردن مکتب‌خانه بدهد، مگر آنکه پیرمرد و مشهور به دیانت و صلاح باشد، با همه اینها در صورتی به او اجازه تدریس داده می‌شود که اهلیت او برای این کار ثابت شود.

۱۹ □ - حسبہ برای خدمتگزاران مساجد و مؤذنان

محتسب بر مسجد جمعه‌ها و مساجد عادی نظارت می‌کند و به خدمتگزاران آنها دستور می‌دهد، تا همه روزه آنها را جاروب کرده و از گرد و خاک تمیز کنند و حصیرهای آنها را بتکانند و غبار آنها را بگیرند و دیوارهای آنها را دستمال کشیده و چراغهای آنها را بشویند و پس از تمام شدن نماز باید در مسجد را ببندند و از دخول کودکان و دیوانگان و همچنین از



داخل شدن کسانی که می‌خواهند در آنجا غذا بخورند یا بخوابند و یا چیزی بسازند و یا به خرید و فروش مشغول شوند و یا گم شده‌ای را در آنجا بجویند و یا برای صحبت در پیرامون امور دنیوی در آنجا جمع شوند، جلوگیری کند زیرا دستور شرعی وارد شده که از تمام این کارها در مساجد جلوگیری شود و انجام اینها در مساجد مکروه است.

همسایگان مسجد باید جلوتر از دیگران - به مجرد شنیدن اذان - به شرکت در نماز جماعت مبادرت کنند تا بدینوسیله نشانه‌های دینی آشکار و شعائر اسلامی شهرت پیدا کند. و امام جماعت باید مردی، عاقل، و قاری و فقیه بوده و در زبانش لکننت و سنگینی نباشد.

مؤذن هم باید شخصی عادل و ثقه و مورد اعتماد و آگاه به وقت‌های نماز باشد زیرا حضرت رسول (ص) فرموده‌اند:

مؤذن‌ها امین و ائمه جماعت ضامن هستند، خداوند ائمه جماعت را رستگار و مؤذنان را بیخشايد.

محتسب باید مؤذن را مورد آزمایش قرار دهد که آیا اوقات نماز را می‌داند یا نه و کسانی را که نمی‌دانند از اذان گفتن منع می‌کند تا وقتی که یاد بگیرند.

مستحب است که اذان گو، خوش آواز باشد و محتسب باید او را از غناد اذان منع کند و غنا عبارت است از کش دادن صدا و پیچاندن آن در گلو و طرب انگیز کردن آن، محتسب از مؤذن تعهد می‌گیرد که وقتی بالای مناره می‌رود چشمش را پپوشاند و بر خانه‌های مردم نگاه نکند و باید در وقت اقامه نماز غیر از مؤذن کسی بالای مناره نرود.

۲۰۵ - حسب بر وعاظ

بر محتسب واجب است در امور مربوط به واعظان نظارت داشته باشد و برای کسانی اجازه تصدی این امر را بدهد که در میان مردم به دیانت و خیر و فضیلت معروف بوده و بر علوم شرعی و ادبیات آگاهی داشته و حافظ قرآن و سنت رسول الله و مطلع بر اخبار پیامبران و اولیاء و حکایات گذشتگان باشند.

محتسب سؤالاتی در این موارد از وعاظ کرده و آنان را مورد آزمایش قرار می‌دهد و به کسانی که جواب صحیح دادند، اجازه وعظ می‌دهد و گرنه از کار آنان جلوگیری می‌کند، چنانکه امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب (ع) حسن بصری را مورد آزمون قرار داد، پس کسانی که شرایط بالا را نداشته باشند از سخن گفتن در منبر جلوگیری می‌شوند و اگر خودداری نکردند محتسب آنها را تأدیب می‌نماید و کسانی را که مقداری از سخنان وعاظ را می‌دانند و از احادیث



و اخبار صلحاء چیزی حفظ کرده و می‌خواهند از این راه تأمین معاش نمایند به آنان اجازه و عطا می‌دهد، بشرط آنکه بر بالای منبر نروند بلکه در پای منبر ایستاده و سخن گویند. زیرا مقام منبر رفتن مرتبه شریفی است و غیر از کسانی که مشهور به شرائط مذکور هستند، دیگران نمی‌توانند بدان مبادرت ورزند.

و در اهمیت و شرافت منبر همین کافی است که رسول خدا (ص) و پس از ایشان خلفاء و امامان بر بالای آن می‌نشستند... پس محتسب چنانکه گذشت نباید به غیر از افرادی که مشهور به دیانت و خیر و فضیلت باشند اجازه منبر رفتن دهد.

و دیگر از شرائط و عطا آن است که برای خدا سخن گوید و در این کار وارد و فعال باشد، مثلاً واعظ جوانی که خود را از نظر لباس پوشیدن و ترتیب سر و وضع بطریقی بیاراید که بخواهد توجه زنان را به خود جلب کند و یا در لابلای سخنانش اشعار زیادی مطرح کرده و حرکات و اشاراتی بدین منظور از خود نشان دهد، از سخن گفتن جلوگیری می‌شود که فساد چنین کاری از صلاحش بیشتر است و این موضوع را از رفتار وی در منبر و برخورد هایش می‌شود فهمید.

و روا نیست که عطا و سخن پردازی را به کسانی جز آنانکه دارای ظاهری آراسته به ورع بوده و قیافه‌ای سنگین و با وقار داشته و در زنی صالحان و نیکوکاران باشند، وا گذاشت و گرنه مردم بیشتر بطرف گمراهی کشیده می‌شوند.

و واجب است مابین مردان و زنان پرده‌ای نصب کنند تا بدین ترتیب از نگاه کردن به آنان جلوگیری نمایند که نگریستن به آنها فساد بیار می‌آورد.

□ ۲۱ - حسب بر امراء و والیان و قضات

محتسب باید در مجالس امیران و کارداران حضور به هم رسانده و آنان را به دلسوزی و شفقت به مردم و نیکی بدانان امر کند و احادیثی را که در این مورد از رسول خدا (ص) روایت شده به آنان خاطر نشان سازد که آن حضرت فرمودند:

هر امیری که تصدی امور مسلمین را به عهده گرفته و خیرخواه آنها نبوده و در حسن اداره امور محوله کوشا نباشد وارد بهشت نخواهد شد.

و نیز فرموده‌اند:

کسانی که تصدی امور حتی ده نفر را به عهده گرفته‌اند در روز قیامت در حالی که دستهایشان بر گردنشان بسته شده است حاضر می‌شوند و این عمل آنها است که آنان را از این وضعیت رهایی می‌بخشد و یا همچنان در همان حال نگه می‌دارد.



و عمر بن خطاب همواره همراه مأمورین گشت شبانه، گشت می‌زد تا چنانکه برخلی در اداره کشور بر خورد کرد در جبران آن بکوشد و می‌گفت: می‌ترسم اگر چنانکه گوسفندی در فرات تلف شود در روز قیامت حساب آن را من پس دهم.

اهمیت ولایت بر امور مردم محروم بسیار زیاد و مسئولیت آن بسیار مهم است و والی از چنین خطری جان سالم بدر نمی‌برد مگر به وسیله ارتباط با علماء و صلحاء و فضلاء تا به او روش اجرای عدالت را یاد دهند.

و از بزرگترین خصیلت‌هایی که والی را پیش خاصه و عامه مردم موجه و مورد قبول می‌کند، آن است که در مورد اطرافیان و اصحاب و یاران خود نیز، عدالت را مراعات کرده و آنان را همواره و بطور دقیق زیر نظر داشته باشد تا از مردم بیشتر از استحقاق آنان چیزی نگیرند.

محتسب باید کسانی را که در جلسه محاکمه، سبکی می‌کنند و یا بر حکم قاضی خرده گرفته و یا بر آن گردن نمی‌نهند تنبیه تأدیبی نماید.

و اگر ببیند که قاضی بر کسی خشم گرفته و یا بر او دشنام می‌دهد و یا در سخنانش نشانه‌های کینه نسبت به یکی از طرفین دعوا آشکار است، او را از این کار باز می‌دارد و پندش می‌دهد و از خدا می‌ترساند، چون قاضی در حال غضب نمی‌تواند محاکمه بکند و سخن بیهوده نمی‌تواند بر زبان براند و همچنین نمی‌تواند از خود خشونت نشان بدهد و از میان مأمورین و همکارانش نباید جوانان خوش سیما را برای فراخواندن زنان به محاکمه، بفرستد.

۲۲ □ - محتسب از خرید و فروش آلات و وسائل لهو و لعب جلوگیری می‌کند و فروشنده و خریدار را تأدیب می‌نماید و از کورها و بیماران و اهل تکدی که در سر راهها ایستاده و خواندن قرآن را وسیله گدائی خود قرار داده‌اند جلوگیری می‌کند که شرع مقدس از آن نهی فرموده است.

۲۳ □ - حسبه بر صاحبان کشتی‌ها و صاحبان مراکب

محتسب باید از بار زدن بیش از ظرفیت بر کشتیها و حرکت آنها موقع وزش بادهای شدت گرفتن آن، جلوگیری کند زیرا در این مواقع، احتمال خطر غرق شدن کشتی وجود دارد و در صورتی که کشتی، مسافران زن و مرد داشته باشد باید قسمت زنان را جدا از قسمت مردان تعیین نماید.

۲۴ □ - حسبه بر دیگر صنعتگران و کارگران

محتسب باید مراقب طرز کار و وسائل کار آنان و مواد مورد استفاده و محل کار و



مقدار دستمزد و اجرتشان و امثال آنها باشد.

□ ۲۵ - حسب بر نمازهای جماعت و جمعه و اعیاد و طرز اخذ و استفاده از زکوة و خمس و مواقف حج و امثال آن از شعائر و فرائض اسلامی.

محتسب باید امور ذکر شده را زیر نظر بگیرد، بطوری که مردم با نظر اهمیت بدانها بنگرند و این امور بر اساس مقررات و شرائط و آداب تعیین شده از جانب دولت اسلامی انجام گیرند.

و همچنین رسیدگی به امور مالی ناپدید شدگان و کسانی که در مال خود نمی‌توانند تصرف نمایند از قبیل سفیهان و صغیران و دیوانگان از وظائف محتسب به شمار می‌رود.

□ ۲۶ - اجراء پاره‌ای از تنسیهات تأدیبی و تأدیب مرتکبین تخلفات جزئی که ثابت شدن آنها احتیاج به شاهد و گواه و اعتراف پیش حاکم شرع ندارد نیز جزئی از وظائف محتسب بشمار می‌رود.

* * *

قسمت اعظم مطالبی که در پیرامون وظائف محتسب گفته شد از کتاب معالم القربه ابن اخوه اقتباس شده بود.

در عصر حاضر این وظائف در میان ادارات و وزارتخانه‌های گوناگونی تقسیم شده است ولی مباشر اجراء و متصدی اکثر آنها شهربانیها و پاسداران و ادارات آگاهی است.

و بیشتر مطالب ذکر شده بلکه همه‌اش را می‌توان از عمومات کتاب و سنت استنباط و استخراج نمود ولی موجب تأسف است که در وضعیت کنونی به علت تراکم کار، وقت تحقیق و بررسی آنها را ندارم و به برادران جوان و فاضل توصیه می‌کنم که به تحقیق این مسائل اهتمام ورزند، زیرا پس از پیروزی انقلاب این مسائل در کشور، مبتلا به مردم ما شده‌اند.

بطوری که استحضار دارید غالباً فقط علماء اهل سنت و نویسندگان آنان به اینگونه مسائل و مسائل حکومت و دولت متعرض شده و آنها را مورد بحث و تحقیق قرار داده‌اند.

و علت آن این است که شیعه و علماء آنان در قرون و اعصار مختلف از حکومت و در اختیار گرفتن قدرت اجتماعی - به جز در مدت زمانی کوتاه - کنار بوده‌اند ولی خوشبختانه در رابطه با این قبیل مسائل روایات زیادی از اهل بیت رسول خدا (ص) وارد شده که کاوش گران در لابلای احادیث زیادی که از آن حضرات نقل شده، می‌توانند آنها را بیینند.



آداب محتسب و آنچه که براو واجب و سزاوار است

این قسمت را نیز از کتاب «معالم القربه» خلاصه کرده ایم.

* ۱ - اولین چیزی که بر محتسب واجب است آن است که باید به آنچه که می‌داند عمل کند و گفتار او مخالف کردارش نباشد که خداوند تبارک و تعالی در مقام سرزنش بنی اسرائیل می‌فرماید:

أَتَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ^۱

آیا مردم را به تقوا و پرهیزکاری می‌خوانید و خودتان را فراموش می‌کنید.

و از رسول خدا (ص) نقل شده است که فرمودند:

در شب معراج مردانی را دیدم که لبهای آنها را قیچی کرده بودند از جبرئیل پرسیدم که اینها کیانند؟ گفت: از سخن گویان و خطباء امت توهستند آنانکه مردم را به تقوا خوانده و خود عمل نکرده‌اند.

* ۲ - بر محتسب واجب است که در مقام گفتار و کردار، خداوند و رضای او را در نظر داشته و چنان خلوص نیتی داشته باشد که در اندیشه‌اش هرگز ریاء و جدل راه پیدا نکرده باشد و در دوران ریاست، بر مردم فخر نرشد و با همتایان خود در تکبر و تفاخر مسابقه نگذارد تا بدین وسیله در میان مردم مورد قبول و موفق بوده و خداوند، هیبت و جلالت او را در دل‌های مردم بیان‌دازد تا مردم از جان و دل از او امر و اطاعت کنند. رسول خدا (ص) فرموده‌اند:

کسی که از غضب مردم نترسیده و رضای خدا را جلب کند، خداوند او را از شر مردم حفظ کند و کسی که از غضب خدا نترسیده و به دنبال جلب رضایت مردم باشد، خداوند او را به آن وامی‌گذارد. و کسی که رابطه خود را با خداوند نیکو دارد خداوند رابطه فیما بین او و مردم را نیکو می‌دارد و کسی که باطن خود را اصلاح کند خداوند ظاهری را اصلاح و او را محبوب القلوب می‌گرداند و کسی که برای آخرتش کار کند خداوند اداره امور دنیوی او را به عهده می‌گیرد.

* ۳ - محتسب باید روش و سیره رسول خدا (ص) را در نظر داشته و رفتار و آداب خود را با آنها تطبیق دهد؛ مثل کوتاه کردن شارب و گرفتن ناخن و پاکیزه نگاه داشتن لباس و کوتاه کردن آن که به زمین کشیده نشود و خود را با مشک و امثال آن معطر کند و همه آداب شرعی و مستحبات آن را مراعات نماید، علاوه بر اینکه باید واجبات و مستحبات شبانه روزی را نیز

۱ - البقره / ۴۴.



عامل باشد.

* ۴ - و یکی دیگر از شرایط لازم محاسب، آن است که به اموال مردم چشم داشت نداشته و از قبول هدیه و پیشکش از کسبه و ارباب صنایع امتناع ورزد که این خود نوعی رشوه است برای اینکه رسول خدا (ص) فرموده است:

خداوند رشوت دهنده و رشوت گیرنده را لعنت کند.

برای اینکه خودداری از این کارها آبروی او را بهتر حفظ می‌کند و ابهت او را بهتر قوام

و دوام می‌بخشد.

* ۵ - و از آداب محاسب، کم کردن دلبستگی (به دنیا) است، از بعضی مشایخ روایت شده که گربه‌ای داشت و هر روز از قصاب، چیزی برای گربه‌اش می‌گرفت. روزی اطلاع پیدا کرد که قصاب مرتکب خطائی شده اول به خانه رفت و گربه را آزاد کرد و سپس پیش قصاب آمد و او را مورد تعقیب قرار داد، قصاب به او گفت که دیگر چیزی برای گربه‌ات نخواهم داد، پیرمرد گفت پس از راندن گربه و بریدن طمع، تورا تحت پی گرد قرار داده‌ام.

و او را سزاوار است که نوکران و دستیارانش را نیز به رعایت این شرایط ملزم نماید،

زیرا بیشتر آنها ماتی که متوجه محاسب می‌شود از طریق نوکران و دستیارانش می‌باشد.

* ۶ - محاسب باید از موضع رفاقت و نرمش در سخن گفتن و گشاده‌روئی و

سهل‌گیری در مقام امر و نهی با مردم در تماس باشد زیرا این رویه در حصول به مقصود و جلب قلوب بسیار مؤثر است زیرا خدای تبارک و تعالی خطاب به پیامبرش می‌فرماید:

فِيمَا رَحِمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ قَطًّا غَلِظَ الْقَلْبُ لَأَنْفَضُوا مِنْ حَوْلِكَ^۱

ای پیامبر، بواسطه رحمت خدا، نسبت به مردم مهربان و خوشخو گشتی و اگر سخت گیر و سخت دل بودی، مردم از دور تو پراکنده می‌شدند.

و برای اینکه سخت‌گیری در کنترل مردم، چه بسا آنان را به سوی عصیان و سرپیچی

سوق می‌دهد، چون زورگوئی در موعظه، موجب رنجش دلها است.

حکایت شده که مردی با لحن خشنی مأمون را امر به معروف و نهی از منکر نمود،

مأمون بدو گفت:

خداوند بهتر از تو (موسی و برادرش هارون) را به سوی شخصی بدتر از من (فرعون)

فرستاد و به آنها دستور داد که با او به نرمی سخن گوئید که شاید بدین ترتیب به خود آید و یا از

.....
۱ - آل عمران / ۱۵۹.



قهر من بترسد.

و برای اینکه انسان با نرم خوئی به آنچه که با خشونت ممکن نیست برسد، می‌رسد. عرض می‌شود: از امام صادق (ص) آمده است: کسی می‌تواند امر به معروف و نهی از منکر نماید که دارای سه خصلت باشد:
اول: به آنچه که مردم را امر می‌کند عمل نماید، و از آنچه که مردم را نهی می‌کند خودداری کند.

دوم: در امر و نهی اش، جانب عدالت را رعایت نماید.

سوم: در امر و نهیش، رفق و نرمش از خود نشان دهد.^۱

* ۷ - باید حضور دائمی در بازارها داشته و همواره بر بازارها و فروشندگان سرکشی نموده و راهها را بازرسی و مغازه‌ها و وسائل کار آنها، مثل ترازوها و وسائل اندازه‌گیری را بررسی نماید و در کشف و رسیدگی به مواردی که خیانت می‌کنند دقت کافی به عمل آورد، اینکار را باید در شب و روز و در وقت‌های مختلف و بدون اطلاع قبلی آنان انجام دهد و در مغازه‌هایی را که کار بازرسی آنها در هنگام روز به پایان نرسیده باشد لاک و مهر می‌کند تا بعداً بقیه کار بازرسی را انجام دهد و همواره باید دستگیری مورد اعتماد و دانشمند، او را همراهی کند که در اقداماتش به قول او متکی باشد و با همه این احوال به هیچ چیز غیر از آنچه که مستقیماً و به مباشرت خودش بر او روشن می‌شود، نباید اعتماد داشته و در بازرسی از بازارها نباید سهل‌انگاری داشته باشد.

گفته اند علی بن عیسای وزیر به محتسبی در دوران وزارت خود که اغلب اوقات در بغداد در خانه اش می‌نشست و مستقیماً بکار خود رسیدگی نمی‌کرد، نامه ای باین مضمون نوشت:

محتسب بودن با خانه نشینی سازگار نیست، در بازارها بگرد و خوب به کار و وظائف خود برس تا حقوق دریافتی برایت حلال شود، به خدا اگر در خانه بنشین خانه را بر سر آتش می‌زنم.

* ۸ - محتسب را باید همواره در اداره اش یا در حالی که در شهر به منظور بازرسی گشت می‌زند نامه رسان و خدمتگزار و دستیار همراهی کنند که این به احترام وی افزوده و هیبت او را بیشتر نشان داده و مردم را برای مطالبه از بدهکاران و گرفتن حقشان بیشتر کمک می‌کند.

۱ - وسائل الشیعه ج ۱۱ ص ۴۱۹.



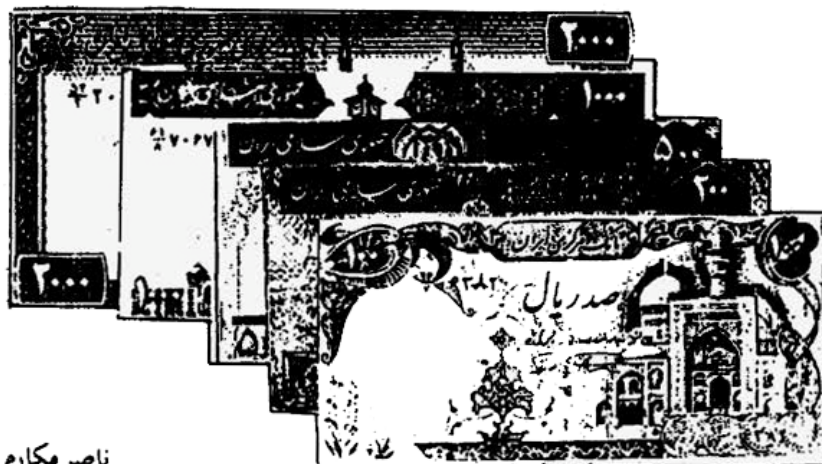
و در همکاران محتسب، دانش کافی و تسلط بر نفس و اقدام به برقرار نمودن حق و شجاعت مقابله با دشواریها شرط است، محتسب آنان را تأدیب نموده و به خودسازی واداشته و با آنان می‌آموزد که چگونه مقررات داخلی اداره را رعایت نموده و چگونه برای جلب بدهکاران بیرونند و به اشخاصی که به اداره حسبه فراخوانده می‌شوند نگویند که به چه منظوری جلب می‌شوند، تا نتوانند در فکر خود دلائلی بر حقانیت خود آماده کرده و وسیلهٔ رهائی خود را از چنگ قانون فراهم آورند و اگر محتسب، کسی را همراه سلاح و وسائلش فراخواند باید او را به همان حالتی که پیدا می‌کنند به حضور محتسب بیاورند... و کسی از همکاران محتسب نباید دنبال کسی بدون مشورت و اجازه او برود و موقعی که برای احضار کسی راه می‌افتد باید با اراده‌ای آهنین و قدرت نفس شدید اقدام و شخص مورد نظر را هرچه سریعتر حاضر کند که این موجب ایجاد رعب در دل او شده و او را ترسانده و وادار به تسلیم می‌نماید.

حضرت آیت الله العظمی گلپایگانی :

انقلاب اسلامی ایران تا شهر چشمگیری در توجه ملل دیگر به اسلام و گرایش روزافزون مسلمین به اسلام و تشرف آنها به دین مبین اسلام داشته است، انقلاب اسلامی ایران باعث مسرت و سربلندی مسلمین، در جهان شده است بطوری که مسلمین، مسلمان بودن را برای خود افتخار محسوب می‌کنند...

... اکنون وظیفه ماست که در حفظ انقلاب در داخل کشور بکوشیم که مبادا انحرافی از احکام نورانی اسلام بوجود آید...

۱۴ خرداد ۱۳۶۶



ناصر مکارم

احکام فقهی اسکناس (التقود الورقیة) (۲)

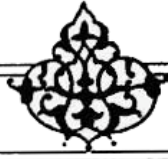
آیا حکم ربا در اسکناس جاری می شود؟

oo

- * - فشرده ای از نظرات مختلف درباره ماهیت انواع اسکناس
- * - نظرات فقهای شیعه و اهل سنت در ربا، معاوضی و ربا، قرض
- * - مشکل عمده در خرید و فروش اسکناس
- * - گوشه ای از روایات اسلامی در عخل تحریم ربا

در بحث گذشته به اینجا رسیدیم که درباره پولهای کاغذی و اسکناس و به تعبیر دیگر «تقود ورقیه» سه نظریه مختلف وجود دارد:

● ۱ - این اوراق در حد ذات خود دارای ارزش نیست، بلکه در حقیقت حواله ای محسوب می شود که بانکهای مرکزی آن را در اختیار افراد می گذارند و موظفند در مقابل آن، سکه های طلا و نقره (درهم و دینار) و یا مانند آن در اختیار بگذارند .



به این ترتیب تمام احکام حواله، آن هم حواله ای که بر محور سکه های طلا و نقره، دور می زند، در مورد آن جاری است.

● ۲ - این اوراق گرچه يك زمان شکل حواله را داشته، و حتی روی آنها می نوشتند که قابل تبدیل به سکه های طلا و نقره است، ولی امروز آن حالت را از دست داده، و خود دارای ارزش است، ولی نه چنانکه يك قطعه کاغذ کوچک با يك مشت نقش و نگار مثلاً یکهزار تومان ارزش داشته باشد، بلکه ارزش آن به وسیله پشتوانه ای است که در بانکهای تولید کننده اسکناس، وجود دارد، آنها موظفند که به اندازه پشتوانه های موجود، اسکناس تولید کنند و به دست افراد بدهند، گرچه افراد نمی توانند در حال عادی اسکناس را به این بانکها ببرند و در مقابل آن طلا و نقره بگیرند، ولی بانکهای تولید کننده باید دارای چنان قدرتی باشند که در شرایط و مواقع خاص بتوانند اقدام به چنین پرداختی بنمایند و به تعبیر دیگر اسکناس نه يك حواله رسمی و معمولی است و نه ورقی است که ذاتاً بهادار باشد بلکه چیزی است در میان این دو.

● ۳ - پولهای کاغذی تدریجاً رابطه خود را با پشتوانه قطع کرده و بسیارند دولتهائی که مقید به تولید اسکناس به مقدار پشتوانه خود نیستند، و اساساً کمتر کسی سراغ پشتوانه را می گیرد، و کمتر کسی به آن می اندیشد، آنچه به این اوراق اعتبار می دهد رسمیت یافتن آنها از سوی حکومت ها است.

و به تعبیر دیگر: پشتوانه آنها قدرت و زور حکومت است، و لذا ثبات و عدم ثبات دولتها سبب بالا رفتن یا پائین آمدن ارزش پولهای کاغذی و اسکناس است.

و باز به همین دلیل است که بهبود اوضاع سیاسی و اقتصادی، بروز جنگها و یا نزدیک شدن انتخابات فلان ریاست جمهوری و امثال آن، ارزش این پولها را بالا و پائین می برد.

و چنانکه در بحث سابق گفتیم: قرائن زیادی در دست است که نظریه اخیر را تقویت می کند و نشان می دهد ارزش اسکناس تابع يك امر اعتباری و آن رسمیت یافتن از ناحیه حکومت ها است، خواه پشتوانه مالی در کار باشد و یا نباشد (و به فرض که پشتوانه ای هم در کار باشد، بیشتر جنبه معنوی و روانی دارد).

* * *

اکنون نوبت آن می رسد که با در نظر گرفتن مبانی فوق به سراغ حکم ربا در این

اوراق مالی برویم.



معروف در میان فقهای ما این است که ربا بردو گونه است:

۱- ربای فرض

۲- ربای معاوضه

ربای فرض، در همه اشیاء جاری می‌شود، خواه مکیل و موزون باشد یا معدود یعنی با وزن و پیمانه فروخته شود، یا با شمارش، بنابراین جایز نیست اسکناس را به عنوان قرض به دیگری داد و در مقابل آن بعد از مدتی، اسکناس بیشتری دریافت کرد چون این همان ربای حرام است، خواه ما آنها را در حکم طلا و نقره بدانیم یا ندانیم، زیرا، ربای قرض در تمامی اموال یعنی هر چیزی که مالیت دارد بدون هیچ فرقی جاری می‌شود.

اما ربای معاوضه، مشهور در میان فقهای ما این است که در هر چیز مکیل و یا موزون جاری می‌شود، خواه از قبیل مواد غذایی باشد (مطعم) یا غیر مواد غذایی، ولی در چیزهایی که با شمارش خرید و فروش می‌شود مانند لباس، کفش، حیوان و امثال آن، حکم ربا جاری نیست، و به این ترتیب می‌توان ده دست لباس را مثلاً بازای پانزده دست لباس دیگر فروخت، و یا یکصد گوسفند را (به عنوان بیع) داد و صد و پنجاه گوسفند دیگر دریافت کرد.

ولی درهم و دینار (سکه‌های طلا و نقره) با اینکه ظاهراً معدود است و با شماره خرید و فروش می‌شود ربای معاوضی در آنها جاری است، چرا که همه می‌دانیم ارزش این سکه‌ها «عمدتاً» بستگی به وزن آنها دارد، و با کم و زیاد شدن وزن، قیمت آنها متفاوت می‌شود (البته نوع آلیاژ و مقدار عیار آنها نیز در ارزش آنها مؤثر است که در حقیقت، آن هم به مقدار وزن خالص بازمی‌گردد).

بنابراین خرید و فروش سکه‌های طلا و نقره تنها در صورتی جائز است که به صورت مساوی انجام گیرد حتی اگر فرضاً کسی ده سکه طلا را به طور نقد با دوازده سکه طلا به طور نسیه به مدت یکسال یا کمتر و بیشتر بفروشد، ربای حرام است.

بنابراین اگر پولهای کاغذی را از قبیل حواله در مقابل طلا و نقره بدانیم مسلماً ربای معاوضی در آن جاری می‌شود، و هرگز نمی‌توانیم یکهزار تومان اسکناس را به یکهزار و صد تومان معامله کنیم، هر چند یکی نقد باشد و دیگری نسیه.

اما اگر برای این اوراق ارزش مستقل قائل باشیم، خواه طلا و نقره را به عنوان پشتوانه (رصید و غطاء) برای آنها بدانیم یا ندانیم ربای معاوضی در آنها جاری نیست، چرا که از قبیل



معدود است، یعنی چیزی است که با شمارش معامله می‌شود نه با کیل و وزن و اگر پشوانه را به کلی حذف کنیم و ارزش آنها را ناشی از قدرت حکومت و رسمیت آنها بدانیم مسأله روشن‌تر و واضح‌تر خواهد بود.

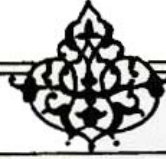
مشکل مهم در خرید و فروش اسکناس:

مشکل مهم در اینجا يك نکته است و آن این است که طبیعت پول خواه کاغذی باشد یا غیر آن، این است که در معامله، ثمن واقع شود نه مئمن یعنی همیشه پول را به عنوان قیمت يك جنس می‌پردازند، نه اینکه خودش جنسی باشد که روی آن معامله شود. به عبارت روشن‌تر در بازار کسی را پیدا نمی‌کنیم بگوید هزار تومان اسکناس را به هزار و صد تومان می‌فروشم، هر چند یکی نقد و دیگری نسیه باشد، اسکناس فروختنی نیست، بلکه وسیله‌ای است که جنس را با آن خریداری می‌کنند. آری اگر اسکناسها از انواع مختلف باشد (ارزهای گوناگون) خرید و فروش آنها کاملاً معمول است، مثل فروختن «ریال ایرانی» به «ریال سعودی» یا «دلار» به «ریال» و یا «لیره سوری» به «ریال قطری» و مانند آنها، و این نوع خرید و فروش، بسیار فراوان است که يك نوع پول کاغذی، مئمن و پول کاغذی از نوع دیگر، ثمن واقع شود. ولی سخن در نوع واحد است که شخص ده دلار را به یازده دلار بفروشد، این کار هرگز متعارف نیست، و غالباً کسانی که می‌خواهند ظاهراً از ربا فرار کنند به عنوان يك بهانه به آن متوسل می‌شوند. و همین است که خرید و فروش اسکناس را دچار اشکال می‌کند، و شکل فرارهای ساختگی از ربا به آن می‌دهد نه يك معامله جتبی.



از دیدگاه فقه اهل سنت:

اینها همه طبق فتاوی‌ای فقهای ما است و اما بنا بر مذهب اهل سنت فتاوی‌ای آنها در زمینه خصوصیات ربا متفاوت است، بعضی معتقدند که «ربا» در خرید و فروش معدود جایز است، به شرط آنکه مواد غذایی نباشد و به صورت نسیه نیز انجام نگیرد.



آنها ربا را بر دو قسم تقسیم می کنند: ربای فضل و ربای نسیه و در این مسأله اتفاق نظر دارند که ربای فضل، تنها در جنس واحد، جاری می شود. (یعنی اگر جنسی را به همان جنس بفروشند باید کم و زیاد در طرفین نباشد) جز سعید بن جبیر که اجناس متقارب الصفات را نیز ملحق به جنس واحد کرده است.

سپس در علت حرمت ربا بحث کرده اند (طبق اصل قیاس و استحسان) و بعضی گفته اند: علت جریان ربا در طلا و نقره بخاطر آن است که با وزن معامله می شود، و در اجناس چهارگانه گندم و جو و خرما و نمک، به خاطر آن است که مکیل است، و چون چنین است حکم ربا در هر چیزی که مکیل یا موزون باشد جاری خواهد بود، خواه از مواد غذایی باشد، یا غیر غذایی، و تنها در آن مواد غذایی که به کیل و وزن فروخته نمی شود جاری نخواهد شد و این مشهورترین اقوال در میان آنها است.

شافعی می گوید: علت جریان ربا در درهم و دینار به خاطر آن است که به عنوان قیمت جنس پرداخت می شود (به همین دلیل هر چیزی که ثمن واقع شود اعم از اسکناس و غیر آن ربا در آن جاری خواهد شد خواه معدود باشد یا موزون).

و در اینکه آیا معامله جنس به جنس بدون هیچ اضافه و بطور «نقدی» جایز است، مشکلی نیست، اما در اینکه آیا می توان بطور نسیه فروخت؟ ابوحنیفه معتقد است که کراهت دارد. ولی عقیده شافعی بر این است که اگر در همان مجلس قبض و اقباض نشود و متفرق شوند بیع باطل است.^۱

طبق شرح فوق، در میان فقهای اهل سنت، اجماعی بر بطلان خرید و فروش پولهای کاغذی نیست (هر چند یکی کمتری یا بیشتر باشد) آری آنها که معتقدند هر پولی را بر درهم و دینار می توان قیاس کرد، باید معامله پولهای کاغذی را به یکدیگر در صورت تفاوت در مبلغ یا در صورتی که یکی نقد و دیگری نسیه باشد باطل بدانند، اما آنها که حکم ربا را مخصوص اجناس ششگانه بالا (درهم و دینار و گندم و جو و خرما و نمک) می دانند، و یا هر مکیل و موزون را به آن اضافه می کنند حکم ربا را در پولهای کاغذی جاری نمی کنند، زیرا اینها از جنس معدود است، به علاوه مواد غذایی نیست.

اما همان گونه که گفتیم مشکل مهم در پولهای کاغذی آن است که همیشه ثمن در

۱ - «مفنی» این قدامه جلد ۴ صفحه ۱۳۴ و «خلاف» شیخ طوسی جلد ۲ صفحه ۲۰ و ۲۱.



معامله واقع می‌شوند نه مُثْمَن، یعنی کسی آنها را به چشم يك کالا نگاه نمی‌کند، و اگر کسی اقدام به چنین کاری کند آن را يك معامله انحرافی و غیرجدی در ردیف حیل ربا می‌شمرند که هدف اصلی، صورت سازی برای فرار از نام ربا است، نه يك معامله معمول و رائج عرفی و عقلانی.

علل تحریم ربا در روایات اسلامی:

از این گذشته در روایاتی که از ائمه معصومین (ع) به ما رسیده بیانات صریح و روشنی در علل تحریم ربا دیده می‌شود که همه در معامله اسکناس با اسکناس نیز جاری است.

مثلاً در روایت هشام بن حکم از امام صادق (ع) می‌خوانیم:

لو كان الربا حلالاً لترك الناس التجارات وما يحتاجون اليه فحرم الله الربا، لتفر الناس من الحرام الى الحلال والى التجارات من البيع والشراء، فيبقى ذلك بينهم في القرض.^۱

اگر ربا حلال بود مردم تجارت و کارهای مورد نیاز را ترك می‌کردند (و به رباخواری روی

می‌آوردند) لذا خداوند ربا را حرام کرده تا مردم از این حرام به حلال روی آورند و به سراغ

تجارت و خرید و فروش بروند، و پول را تنها به صورت قرض الحسنه به یکدیگر بدهند.

و در حدیث دیگری که محمد بن سنان از امام علی بن موسی الرضا (ع) نقل کرده، آمده

است:

انه سبب لفساد الاموال و ذهاب العروض و رغبة في الربح و تركهم القرض و لما في ذلك من الفساد و الظلم.^۲

رباخواری سبب فساد اموال و از میان رفتن سرمایه‌ها و توجه مردم به سود و بهره‌کشی و ترك

قرض الحسنه و سبب فساد (اجتماعی) و ظلم است (و به همین دلیل حرام شده است).

و نیز امام صادق (ع) در روایتی که سماعه بن مهران از آن حضرت (ع) نقل کرده در

۱- وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۴.

۲- وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۴.



زمینه علت تحریم ربا می فرماید:

انه سبب لامتناع الناس من اصطناع المعروف.^۱

ریا خواری سبب می شود که مردم از کار خیر (قرض الحسنه) خودداری کنند.

در این روایات گاهی به علت اقتصادی تحریم ربا اشاره شده و گاه به مفاسد اجتماعی و اخلاقی ناشی از آن که هر کدام به تنهایی می تواند علتی برای تحریم محسوب شود.

درست است که اینگونه تعبیرات در لسان روایات اشاره به حکمت حکم است نه علت حکم (علت حکم چیزی است که در تمام موارد آن وجود دارد و به اصطلاح الحکم بدور مداره ولی حکمت حکم، فلسفه ای است که غالباً و در اکثر افراد موجود است و لزومی ندارد در همه موارد موجود باشد).

اما به هر حال نمی توان انکار کرد که مذاق شارع مقدس اسلام از این روایات به خوبی استفاده می شود که او اجازه نمی دهد که مردم ربا را به صورت معامله اسکناس با اسکناس در شکل نقد و نسیه انجام دهند، به این ترتیب که مثلاً ده هزار تومان اسکناس نقد را به یازده هزار تومان نسیه به مدت یکسال بفروشند، و مبلغی را که به عنوان بهره (صدی ده یا کمتر یا بیشتر) به هنگام وام ربوی می گیرند به عنوان خرید و فروش اسکناس ببرند، چه اینکه تمام مفاسدی که در روایات آمده است از فساد اموال و ظلم و ستم و به هم ریختن نظام اجتماعی و از میان رفتن کارهای خیر، و مسائل عاطفی، همگی بدون کوچکترین تفاوتی در این معامله جاری می شود.

و این چیزی است که از نظر فقهی و با توجه به لحن روایات ربا، هرگز نمی توان با آن موافقت کرد.

آری اگر دو نوع اسکناس مختلف به صورت مبادله آریها معامله شود مسلماً بی اشکال است همانگونه که قبلاً نیز اشاره کردیم.

ادامه دارد



۱- وسائل ج ۱۲ ص ۴۲۳.



علی احمدی میانجی

oooooooooooooooooooo

تجسس حرام و تجسس حلال

oo

از توضیح آیه شریفه ولا تجسسوا و احادیث فراوان گذشته معلوم شد که تجسس نمودن از اسرار مردم مسلمان و دنبال عیوب آنان رفتن، حرام است، و علماء اسلام نیز بطور مسلم حرمت آن را پذیرفته اند و جای هیچگونه تردید و اشکالی نیست ولی آیا تجسس در تمام موارد آن حرام است یا اینکه تجسس نیز مانند غیبت و دروغ و محرمات دیگر استثناء داشته و در حالات مختلف احکام دیگری دارد مثلاً گاهی واجب و گاهی مستحب یا مکروه و مباح می شود؟

شیخ انصاری (رضوان الله علیه) در کتاب مکاسب در احکام غیبت می فرماید:

فاذا هناك مصلحة راجعة الى المغتاب (بالكس) او (بالفتح) او ثالث، دلّ العقل او الشرع على كونها اعظم من مصلحة احترام المؤمن بترك ذلك القول فيه، وجب الحكم على طبق اقوى المصلحتين كما هو الحال في كل معصية من حقوق الله وحقوق الناس...^۱

.....
۱ - ص ۴۴، ط تبریز.

یعنی: اگر فرض شود که در غیبت نمودن، مصلحتی باشد، خواه آن مصلحت از آن غیبت کننده، یا غیبت شده و یا شخص ثالثی باشد، در صورتی که عقلاً یا شرعاً آن مصلحت، بزرگتر و مهمتر از مصلحت احترام مؤمن باشد که با غیبت نکردن محفوظ می‌ماند (و با غیبت کردن تنگ می‌شود) در این صورت واجب است که بر طبق مصلحت مهم عمل کرد، کما اینکه در دیگر گناهان - از حقوق الله و حقوق الناس - نیز حکم همین است.

پس، از نظر شیخ بزرگوار (رحمة الله علیه) ضابطه کلی در محرمات چنین است که در صورت تراحم مصلحت مهم با مصلحت اهم باید مطابق مصلحت اهم حکم کرد. مثلاً اگر نجات غریق موقوف باشد بر اینکه در خانه مردم داخل شده و یا در اموال آنان تصرف کنیم، چون مصلحت حفظ نفس اهم است، دخول در خانه مردم و یا تصرف در اموال آنان جایز می‌شود، و یا اینکه نگاه کردن به نامحرم حرام است ولی اگر معالجه فردی موقوف بر آن باشد، مسلماً حلال یا واجب می‌شود و یا مثلاً دروغ گفتن از گناهان کبیره است و لکن اگر نجات مؤمنی از مرگ، منحصر به دروغ گفتن باشد، گفتن دروغ، لازم می‌گردد و همچنین اگر دروغ گفتن برای حفظ اموال مؤمن باشد جایز می‌گردد.

و در مورد بحث ما، تراحم واقع می‌شود میان تجسس حرام و حفظ نظام و یا میان تجسس حرام و جلوگیری از اختلال نظام و هرج و مرج و فساد، از یک طرف ادله گذشته^۱ حفظ نظام و رژیم اسلامی را واجب نموده و نصیحت ائمه مسلمین و اهتمام به امور مسلمین را لازم می‌شمارد و از طرف دیگر آیه شریفه و احادیث گذشته، تجسس در اسرار مردم را بر ما حرام می‌کند، طبق حکم عقل و شرع بر ما واجب است که به ادله دو طرف رجوع نموده و اهم مهم را بدست آورده و طبق اهم عمل نماییم.

البته پرواضح است که تشخیص اهم، مقدماتی لازم دارد و وظیفه مجتهد و مرجع است که آن را روشن نموده و در اختیار مقلدین خود قرار دهد مگر در مواردی که حکم مورد ابتلای ما، جزء بدیهیات عقلیه بوده و احتیاج به برهان و استدلال نداشته باشد.

البته اهمیت حفظ نظام و برتری آن بر حفظ احترام اسرار مؤمن - که با تجسس از بین خواهد رفت - علاوه بر اینکه از مواردی که نقل خواهیم کرد، روشن خواهد شد، خود واضح و بدیهی است، زیرا در اسلام، دفاع از اسلام و حکومت اسلامی و لویا جنگ و کشتار باشد - حتی یا کشته شدن خود امام معصوم علیه السلام - لازم است و اگر ریخته شدن خون در راه حفظ نظام - که واجب است - (یعنی خون در این مقام احترام ندارد) لازم باشد، تفتیش و تجسس به طریق اولی جایز یا واجب خواهد بود.

بالآخره، قاعده تراحم که در علم اصول مورد بحث قرار گرفته و مورد قبول همه است

در اینجا و در همه محرمات که مزاحم با مصلحت اهم می‌شود - همانطور که شیخ انصاری رضوان الله علیه فرمودند - جاری است.

ممکن است این مدعای خود را به نحو دیگری بیان کنیم که:

اصلاً حرمت تجسس از اول فقط تجسس خاصی را می‌گیرد، یعنی می‌گوئیم که تجسس و دنبال کردن عیوب مؤمنین در صورتی حرام است که غرض شخص، هتک حرمت مؤمن و اضرار به او بوده و هیچ نوع غرض عقلانی و مصلحت دینی وجود نداشته باشد.

زیرا تجسس‌هایی که غالباً در اجتماعات اتفاق می‌افتد، روی هوسهای جاهلانه و اغراض فاسد است و تجسس ناشی از اغراض صحیحه بسیار نادر می‌باشد. بدین جهت مطلقاً (یعنی الفاظ و جملاتی که حرمت تجسس را بنحوشمول و عموم بیان می‌کند) آیه و روایات، به همان افراد غالب انصراف پیدا کرده و در همانها معنی پیدا می‌کند.

و گفتار لغویین در مقام بیان فرق بین جس و حس این مدعای ما را تأیید می‌کند، اینها گفته‌اند:

الجاسوس والجسس، صاحب سر الشراً!

جاسوس و جسس، یعنی کسی که دارای سر شری است.

تجسس: استمع الحدیث القوم و طلب خیرهم فی الخیر... وبالجمیم فی الشر.

تجسس کرد یعنی به گفتار مردم گوش داد تا اخبار سری آنها را بدست آورد (اگر نیت خیر داشته باشد). و تجسس گویند در صورتی که نیت شر داشته باشد.

والتجسس بالجمیم: التنقیش عن بواطن الامور و اکثرها یقال فی الشر و الجاسوس صاحب

سر الشراً^۳

وقال بعض الناس: التجسس بالجمیم فی الشر و بالحاء فی الخیر!

تجسس (باجیم) تنقیش کردن از باطن کارها است و اکثراً در امور شر استعمال می‌شود و جاسوس کسی را گویند که اسرار ناگفتنی دیگران را در اختیار داشته باشد و بعضی هم گفته‌اند «تجسس» تفحص کردن از اسرار مردم است، در صورتی که شخص نیت خیر داشته باشد و در صورتی که نیت شری در کار باشد، «تجسس» گویند.

گرچه جمعی هم فرقه‌های دیگری گفته‌اند که قبلاً اشاره کردیم.

خلاصه اینکه: «تجسس» را ولویحکم غلبه استعمال، مخصوص شر و «تجسس» را

مخصوص خیر کرده‌اند.

۱ - اقرب الموارد ج ۱/۱۲۳.

۲ - اقرب الموارد ج ۱/۱۹۱.

۳ - لسان العرب در ماده جس و حس.

۴ - تفسیر ثعالبی ج ۴/۱۹۰، مجمع البیان ج ۹/۱۳۷، تفسیر نسیب‌ابورج ج ۲۶/ و حاشیه طبری.

و در روح البیان نقل کرده که در کتاب «نصاب الاحتساب» آمده:

ويجوز للمحتسب ان يتفحص عن احوال السوقة من غير ان يخبره احد بخيانتهم فان قيل: ينبغي ان لا يجوز لأنه تجسس منهى، فنقول: التجسس طلب الخير للشر والأذى وطلب الخير للامر بالمعروف والنهي عن المنكر ليس كذلك فلا يدخل تحت النهي.^۱

یعنی: برای محتسب، بدون اینکه کسی گزارشی داده باشد، جایز است از وضع و احوال بازاربان نفیثش کند، و اگر گفته شود: ممکن نیست تفحص جائز باشد زیرا تجسس است و از آن نهی شده، در جواب می‌گوییم: تجسس آن است که برای ایجاد شر و اذیت مردم خیری را به دست آورند، و خبری را که برای امر به معروف و نهی از منکر تحصیل می‌کند شریست، پس داخل در مورد نهی نخواهد بود. سیاق آیه شریفه نیز این ادعا را تأیید می‌کند زیرا در آیه قبل چند حکم را بیان نموده و فرموده است:

گروهی، گروه دیگر را مسخره نکند
به یکدیگر طعنه نزنید
همدیگر را با القاب و نامهای بد یاد نکنید
در باره مؤمن سوءظن نداشته باشید
تجسس نکنید
غیبت ننمائید.

سیاق آیه برای بیان کارهایی است که در جهت توهین و تحقیر و غیب‌جویی و اغراض فاسد واقع می‌شود و قهراً ظهور آیه مورد بحث در کارهایی خواهد بود که مقصود از آنها اغراض فاسد است نه کارهایی که برای اصلاح و اغراض صحیحه فردی یا اجتماعی صادر می‌گردد.

شاید در برخی از اخبار گذشته شاهی برای مدعی باشد مثلاً می‌فرماید: ...

□ وهم الهمازون اللمازون الذين يلتمسون عورات المسلمين ويهتكون ستورهم ويشعون عليهم من الفواحش ما نسي عليهم^۲

... گروهی از جهنمان اشخاصی هستند که دنبال (کشف) عیوب و اسرار مسلمانها بودند و آبروی آنها را می‌ریختند و کارهای فراموش شده آنها را یادآوری و آشکار می‌کردند.

□□ اقرب ما يكون العبد الى الكفران يواخي الرجل على الدين فيحصي عليه عثراته و

زلاته ليعتقها يوماً ما^۳

نزدیکترین حال بنده (خدا) به کفر این است که با کسی اخوت دینی برقرار کرده باشد ولی لغزشها و اشتباهات او را حفظ کند تا روزی با (یادآوری) اینها او را ملامت و سرزنش کند.

۱- تفسیر ابن کثیر ج ۴/۲۱۳، مرحوم نراقی در جامع السعادات عبارتش با این ادعا نزدیک است.

۲- مجله نور علم شماره ۵ از دوره دوم صفحه ۳۴.

۳- مجله نور علم همان شماره ص ۳۵.

□□□□ قال: الصادق (ع) الجهل في ثلاث: ... التجسس عما لا يعني^۱
 امام صادق (ع) فرمودند: جهالت (و کم عقلی) در سه چیز است ... ۳- تجسس نمودن از چیزی که
 مورد احتیاج و غرض عقلانی نباشد.
 در این سه حدیث، غرض از تجسس حرام را همزو لمزو تعنیف و لایعنی ذکر کرده
 است.

نظیر این ادعاء را بعضی از فقهاء رضوان الله علیهم در مورد غیبت نیز آورده اند: مرحوم
 محقق در جامع المقاصد فرموده است:

ان ضابطه الغیبة المحرمة کلّ فعل یقصد بهتک عرض المؤمن او التفکک به او اضحاک الناس
 منه و اما ما کان لغرض صحیح فلا تحرم کنصح المستشیر و التظلم و سماعه و الجرح و التعدیل.^۲
 ضابطه کلی غیبت حرام آن است که فعل به قصد هتک عرض مؤمن و یا برای تفکک و لذت بردن از آن
 و یا خندانیدن مردم واقع شود و اما اگر برای غرض صحیحی باشد حرام نیست مانند: خیرخواهی در
 مقام مشورت و یا اظهار مظلومیت و گوش کردن به آن و صحبت از عدالت و فسق شهود نمودن (در
 مقام قضاوت).
 و شاید مراد شهید رحمه الله تعالی^۱ در کتاب کشف الریبه نیز همین باشد که
 می فرماید:

ان المرخص فی ذکر مساوی الغیر، غرض صحیح لایمکن التوصل الیه الا بها.^۲
 فقط غرض صحیح عقلانی است که می تواند مجوز غیبت و ذکر اخلاق و اعمال زشت دیگران باشد،
 البته اگر این اغراض عقلانی صحیح از راه دیگر، قابل تحصیل نباشد.
 مرحوم نراقی (ره) نیز در کتاب جامع السعادات مانند مرحوم محقق موضوع غیبت را
 مقید دانسته است.

و در صحیح ابن ابی یعفور نیز حرمت تفتیش را مقید کرده به اینکه شخص، ساتر عیوب
 باشد؛

قال: قلت لابی عبد الله علیه السلام: بما تعرف عدالة الرجل بين المسلمين حتى تقبل
 شهادته لهم و عليهم فقال: ان تعرفوه بالستر والعفاف و كتم البطن والفرج واليد واللسان ويعرف
 باحتجاب الكياثر... والدلالة على ذلك كله ان يكون ساتراً لجميع عيوبه حتى يحرم على المسلمين
 تفتيش ما وراء ذلك من عثراته و عيوبه...^۳

ابن ابی یعفور می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: به چه وسیله ای عدالت فردی در میان

۱ - مجله نور علم شماره ۵ از سال دوم ص ۳۱-۳۰

۲ - مکاسب ص ۴۴، طبع خط طاهر.

۳ - مکاسب ص ۴۴، طبع خط طاهر.

۴ - وسائل ج ۲۸۸/۱۸ به نقل از فقیه ج ۲۴/۳ ح ۱.

مسلمانان شناخته می‌شود تا شهادت او بر له با علیه آنها پذیرفته شود؟ حضرت فرمودند: (از این راه معلوم می‌شود که) او را با (سترازعیوب) و عقیف تشخیص دهد (و در ظاهر از او گناهی و عیبی دیده نشود) و او را خوددار (از حرام) در مورد خوردنیها و یا کدامن (از زنا) و یا کد دست (از تجاوز به مال مردم) و یا کیزه زبان (از غیبت و حرامهایی که با زبان انجام می‌گیرد) بشناسید... و علامت همه اینها این است که همه عیوب خود را (اگر عیبی داشته باشد) مخفی نگهدارد تا برای مسلمانان، نقش آنچه که ظاهر نیست، حرام گردد.

ظاهر خبر این است که تجسس در مورد اشخاصی که ستر و عفاف ندارند و اعمال خلاف شرع خود را علنی انجام می‌دهند، حرام نیست. شیخ انصاری رحمه الله علیه فرموده است:

وفی صحیحہ ابن ابی یعفر الواردة فی بیان العدالة بعد تعریف العدالة: ان الدلیل علی ذلك ان یكون ساتراً لعیوبه حتی یحرم علی المسلمین تفتیش ما وراء ذلك من عثراته، دلّ علی ترتب حرمة التفتیش علی کون الرجل ساتراً فیتتفی عند انتفائه.^۱

یعنی در روایت صحیح ابن ابی یعفر که در بیان معنی عدالت وارد شده است، بعد از تعریف عدالت گوید: علامت همه این امور، این است که شخص، عیوب خود را مخفی نگهدارد تا تفتیش و جستجو کردن از آن عیوب مخفی برای مسلمانان، حرام باشد. و این جملات دلالت می‌کند بر اینکه حرمت تفتیش در فرضی است که شخص، ساتر عیوب خویش باشد، ولی اگر اعمال خلاف را علناً انجام داد و آنها را مخفی نمود، تفتیش هم، حرام نخواهد بود.

بنابراین حرمت تفتیش مخصوص افرادی خواهد بود که نسبت به اعمال خلاف شرع خود، ستر و عفاف داشته باشند و لذا تفتیش و تجسس در مورد اشخاصی که ساتر عیوب خویش نیستند، حرام نخواهد بود.

نتیجه بحث:

اگر بگوئیم: ادله حرمت تجسس، مطلق است و همه موارد تفتیش و تجسس را شامل می‌شود، در مواردی که بین عنوان تجسس با عناوین و حالات مختلف دیگر تعارض و تنافی حاصل شود باید طبق قانون تزام عمل کرده و اهم و اصلح را به دست آورده و او را مقدم بداریم.

ولی اگر موضوع تجسس حرام را مقید به قصد هتک و اغراض فاسد، کردیم قهراً در مواردی که اغراض صحیح و مفید، مقصود شخص باشد تجسس حرام نخواهد بود. و همچنین اگر حدیث ابن ابی یعفر را معیار و ملاک حلیت و یا حرمت قرار دادیم، تفتیش اشخاصی که کارهای خلاف شرع خود را نمی‌پوشانند، حرام نخواهد بود ولیکن در مورد

۱- مکاسب ص ۴۴.

اشخاص سائر، باید طبق قاعده تراحم عمل کرد.

تا اینجا سخن ما در مورد اطلاعات و عمومات بود ولی روایات و احادیثی در موارد خاص وارد شده که اینک به آنها اشاره می‌کنیم:

□ ۱ — حضرت امام علی بن الحسین (علیه السلام) در مورد کشف حال یکی از زنان خود که متهم بود به اینکه از خوارج است و از امیرالمؤمنین بدگویی می‌کند، تجسس فرمودند تا به حقیقت برسند و گزارش کنند را توییح نکرده و فرمودند که چرا گزارش کردی و به اصالة الصحة اکتفاء نمودی؟ اینک نص حدیث:

عن محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن ابن فضال عن ابن بکیر عن زرارة عن ابی جعفر (علیه السلام) قال:

دخل رجل علی علی بن الحسین علیهما السلام فقال: ان امرأتک الشیانیة خارجیة تشتم علیاً (علیه السلام) فان سرتک ان اسمعک ذلك منها اسمعتک؟ قال: نعم قال: فاذا کان نریدان تخرج کما کنت تخرج فعد فاکمن فی جانب الدارقال: فلما کان من الغد کمن فی جانب الداروجاء الرجل فکلمها فتین منها فخلی سبیلها و کانت تعجبه^۱.

امام باقر علیه السلام می‌فرماید: مردی حضور حضرت علی بن الحسین علیهما السلام آمد و عرض نمود: زن «شیانیة» شما خارجیه است (یعنی از خوارج است) و به علی (ع) فحاشی می‌کند، و اگر (به حرف من اعتماد نمی‌کنید و می‌خواهید خود شاهد قضیه باشید، کاری می‌کنم که خودتان بشنوید، حضرت فرمود: آری، آن مرد گفت: هنگامی که می‌خواهید از خانه بروید، برگشته و در گوشه‌ای مخفی شوید، حضرت، روز بعد خود را در گوشه‌ای مخفی نمود و آن مرد آمد و با زن «شیانیة» صحبت کرد (وزن مثل همیشه به حضرت علی (ع) هتاک می‌نمود) و واقعیت روشن شد و سپس حضرت او را طلاق داده و رها کرد، در حالی که مورد توجه حضرت بود.

مطالب زیر از این حدیث استفاده می‌شود:

الف — حضرت گزارشگر را به عنوان غیبت و یا سعایت منع نمود.

ب — حضرت با استراق سمع و مخفی شدن، از اسرار زن خود اطلاع پیدا کرد.

□ ۲ — احمد بن محمد عن الحسین بن موسی بن جعفر علیه السلام عن اقه قالت: کنت اغمز قدم ابی الحسن علیه السلام و هونائم مستلقیافی السطح فبقوم مبادراً یجرر دائه مسرعاً فتبعته فاذا غلامان له یکلمان جاربتین له و بینهما حائط لا یصلان الیهما فتسمع علیهما ثم التفت الی فقال: منی جئت هاهنا فقلت: حیث قمت من نومک مسرعاً فرعت و تبعتک قال: الم تسمعی الکلام؟ قلت بلی جعلت فداک فلما اصبح بعث الغلامین الی بلد وبعث الجاربتین الی بلد آخر فباعهم^۲.

حسین فرزند امام موسی بن جعفر (ع) از مادرش روایت می‌کند که گفت: امام موسی بن جعفر (ع) در

۱ — وسائل ج ۱۴/۴۲۵ به نقل از کافی و تهذیب و استبصار و وافی ج ۳/۲۲/۲۳.

۲ — قرب الاسناد ص/۱۹۰.

بشت بام خوابیده بودند و من بایشان را می‌مالیدم، ناگهان حضرت با عجله از جا بلند شده به محلی دیگر رفتند، من هم بشت سر ایشان رفتم، مشاهده کردم که امام به سخنان دونفر از غلامانشان که با دونفر از کنیزکان - که دیواری بین آنها حائل بود - صحبت می‌کردند گوش می‌دهند، حضرت چون مرا دیدند فرمودند، کسی این جا آمدی؟ عرض کردم همان وقتی که شما با عجله این جا آمدید من هم دلو آب شده، بشت سر شما آمدم، فرمودند: صحبت اینها را شنیدی؟ گفتم آری، حضرت فردا صبح، غلامها را به شهری و کنیزها را هم به شهر دیگر فرستادند.

از این حدیث بدست می‌آید که چون حضرت برای کشف اعمال خلاف غلامان و کنیزان خود تحقیق و تفتیش کردند، پس تجسس در چنین موارد، جایز خواهد بود.

□ ۳ - شیخ مفید رحمه الله (در قضیة إفک) نقل کرده که علی (علیه السلام) در پاسخ فرمایش رسول خدا صلی الله علیه وآله عرض کرد:

النساء علیک کثیرة سل عن الخبر، بريرة خادمتهما وبحث عن سر خبرها منها فقال له رسول الله (صلى الله عليه وآله): فتولت انت يا علي فقطع لها علي (عليه السلام) خشباً من النخل وخلصها بسألها ويتهددها^۱.

زن برای شما زیاد است (یعنی اگر خواستید طلاق دهید، اشکال ندارد) و این خبر را از بریره، جادم او تحقیق کنید تا حقیقت حال روشن شود، رسول خدا (ص) فرمودند: با علی تو این قضیه را رسیدگی و پی گیری کن، علی (ع) جویی از درخت خرما برید و از بریره در خلوت بازجویی نموده و او را تهدید نمود تا واقع را همانطوری که هست، بیان کند.

□ ۴ - قضیه «إفک» در بعضی از احادیث بنحو دیگری بیان شده است مثل روایت زراره از امام باقر (ع)، متن روایت چنین است:

قال: سمعت ابا جعفر (ع) يقول: لمامات ابراهيم بن رسول الله (ص) حزن عليه حزنا شديداً، فقالت عابشة: ما الذي يحزنك عليه؟ فما هو الا ابن جريح، فبعث رسول الله (ص) علياً (ع) وامره بقتله، فذهب علي (ع) ومعه السيف وكان جريح القبلى في حائط، فضرب علي (ع) باب البستان، فاقبل جريح ليفتح له الباب فلما رأى علياً (ع) عرف في وجهه الغضب، فادبر راجعاً ولم يفتح الباب فوثب علي (ع) على الحائط ونزل الى البستان واتبعه وولى جريح مدبراً فلما خشي ان يرهقه صعد في نخلة وصعد علي في اثره فلما دنا منه رمى بنفسه من فوق النخلة فبدت عورته فاذا ليس له مال للرجال ولا ما للنساء^۲.

زراره گوید از امام باقر (ع) شنیدم که می‌فرمودند:

وقتی ابراهیم، پسر رسول خدا (ص) فوت کرد، حضرت شدیداً عمگین شدند، عایشه گفت: چرا محزون هستید؟ ابراهیم [نموده‌الله، فرزند شما نبود بلکه او] فرزند جریح بود، حضرت، علی (ع) را

۱ - الجمل ص/ ۸۲ برای اطلاع کامل به کتاب «الانک» ص ۱۸۰ تألیف علامه سید جعفر مرتضی رجوع شود.

۲ - نور الثقلین ج ۳/ ۵۸۱/ ۵۸۲، مجمع البیان ج ۹/ ۱۳۲، و حدیث الانک ص ۲۴۰ به نقل از قمی، و ص ۲۴۲ از صحیح المسلم و مستدرک حاکم و اسدالغایبه و کامل ابن اثیر و طبقات ابن سعد و مجمع الزوائد و... نقل کرده است.

فرستاد و امر کرد [تا در صورتی که جرم ثابت شود] جُرح را بکشد، علی (ع) در حالی که شمشیر به دست گرفته بود به دنبال جرح رفت، او در باغ بود، علی (ع) دق الباب کرد، و جرح برای باز کردن در آمد، علی را دید در حالی که خشمناک بود، بدین جهت در را باز نکرد و برگشت، علی (ع) از روی دیوار به باغ وارد شد و جرح را دنبال کرد، جرح برای اینکه به دست علی (ع) گرفتار نشود از درخت خرما بالا رفت و علی (ع) هم از درخت بالا رفت، آن مرد خود را از درخت پائین انداخت و عورتش نمایان شد و معلوم گشت که آلت مردی ندارد.

در روایت دیگری امام (ع) می فرمایند که: رسول خدا (ص) دستور کشتن نداده بود بلکه فقط دستور تفتیش داده بودند تا بی گناهی مازیه (همسر پیغمبر «ص»^۱) ثابت شود. غرض از آوردن این روایات این است که دستور تفتیش و تجسس از طرف پیغمبر (ص) داده شده بود و همه نقلها اجمالاً به آن تصریح یا اشاره کرده اند.

۵۵ — امیر المؤمنین علیه السلام برای امتحان مردم عراق و کشف مقدار اخلاص و تمهد و وفای آنان چنین کرد:

عن عامر الشعبي و ابی جعفر الباقر (عليه السلام): بعث عليّ رجلاً الى دمشق يندهم انّ علياً قد نهد في اهل العراق اليكم ليستعلم طاعتهم لمعاوية فلما قدم امر معاوية: فنودي في الناس الصلاة جامعة فملأوا المسجد ثمّ صعد المنبر فقال في خطبته: انّ علياً قد نهد اليكم في اهل العراق فما الرأي فضرب كلّ منهم على صدره ولم يتكلم احد منهم وقام ذوالكلاع فقال: يا امير المؤمنين عليك الرأي وعلينا الفعّال ...

فرکب ذلك الرجل الى عليّ فاخبره فامر عليّ منادياً بالصلاة جامعة فاجتمعوا فصعد المنبر فقال: ان معاوية قد جمع لحربكم فما الرأي؟ فقال كل فريق منهم مقالة واختلط كلام بعضهم في بعض فلم يدر عليّ ممّا قالوا شيئاً فنزل عن المنبر وهو يقول: انا لله وانا اليه راجعون، ذهبوا لله بها ابن آكلة الاكباد.^۱

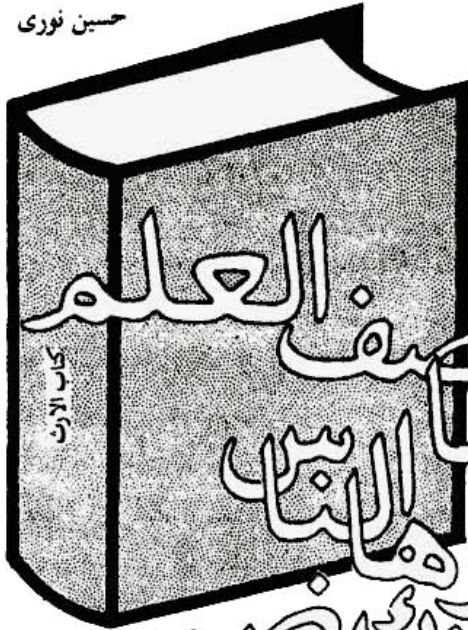
از عامر شعبی و امام باقر علیه السلام نقل شده که امیر المؤمنین علیه السلام مردی را به دمشق فرستاد که آنجا مردم را برساند (و بگوید) که علی علیه السلام با مردم عراق به سوی شما در حرکت است (تا با شامیان بجنگد) غرض حضرتش این بود که اندازه حرف شنوی مردم شام را از معاویه به دست آورد. پس از اینکه این مرد وارد شام شد (و خبر را میان مردم شام نمود) معاویه دستور داد منادی ندا کند که در مسجد حاضر شوند و همه مردم آمدند و مسجد را پر کردند، معاویه منبر رفت و خبر را برای مردم بیان کرد و نظر خواست، بدون اینکه حرف بزنند دستهای خود را به عنوان روی آوردن مصیبت به سینه های خود می زدند، مردی به نام ذوالکلاع از جا بلند شد و گفت از شما دستور دادن و از ما اجراء نمودن.

فرستاده امیر المؤمنین (علیه السلام) به کوفه برگشت و جریان را به عرض رسانید، حضرت دستور داد تا مردم را به مسجد فرا خوانند و به منبر رفت و فرمود: ای مردم، معاویه برای جنگ با شامیان لشکر آماده

بعیه در صفحه ۶۱

۱ — البداية و النهایة ج ۸/۱۲۹ و ابن ابی الحدید ج ۳/۹۶.

حسین نوری



نصف العلم فإنها التنا وعليها التنا نعليها التنا



کتابی که نیمی از علم فقه است

- * - موانع ارث
- * - کافر از مسلمان ارث نمی برد
- * - مسلمان از کافر ارث می برد

در مقاله های گذشته به منظور دست یابی به شناخت بهتر و کامل تر قوانین ارث اسلام، نگاهی به قوانین ارث ملت های که قبل از پیدایش اسلام وجود داشتند و همچنین ملت های که پس از پیدایش اسلام پا به عرصه وجود نهاده اند، افکندیدم و سیر تاریخی قوانین ارث و تطوراتی را که در طول ادوار و

اعصار برای آن بوجود آمده است، مورد توجه قرار دادیم و در این رابطه با مقایسه‌ای که به عمل آمد، عمق و عظمت و همچنین جامعیت قوانین ارث اسلامی برای ما روشن‌تر و متجلی‌تر گردید.

چنانکه با مطرح ساختن دو مسأله عول و تعصیب و اصولی که تکیه‌گاه فقهای اهل تسنن می‌باشد و مقایسه آنها با اصول ارثی که فقهای شیعه آن را مستقیماً از مکتب اهل بیت حضرت پیغمبر (ص) فرا گرفته‌اند، تفاوت این دو خط سیر برای ما آشکار گشت.

اکنون لازم است مسائل دیگری از این کتاب — که حضرت رسول اکرم (ص) آن را نیمی از علم فقه قلمداد کرده است — را نیز مطرح کنیم تا بر عمق و جامعیت قوانین ارث اسلامی بیش از پیش واقف شویم.

موانع ارث:

یکی از مباحث نسبتاً مهم ارث، بحث از موانع ارث است که اکنون آن را مورد توجه قرار می‌دهیم:

در اسلام چند موضوع به عنوان موانع ارث معرفی شده است که مهمترین آنها این دو عامل است:

* ۱ - کفر

* ۲ - قتل

در رابطه با مانع اول یعنی کفر، به چند مسأله باید توجه کنیم:

□ الف - کافر از مسلمان هرگز ارث نمی‌برد چه اینکه کافر حربی باشد یا ذمی^۱، اصلی باشد یا مرتد و مرتد نیز فطری باشد یا ملی^۲.

مسأله ارث نبردن کافر از مسلمان علاوه بر اینکه مورد اتفاق قاطبه فقهای

۱ - کفاری که اهل کتاب هستند و در زیر سیطره حکومت اسلامی بسر می‌برند و در برابر قوانین مملکتی که از طرف حاکم اسلامی مقرر می‌شود مطیع می‌باشند کافر ذمی نامیده می‌شوند و اگر چنین نباشند کافر حربی خوانده می‌شوند.

۲ - مرتد فطری کسی است که در حال انعقاد نطفه‌اش، پدر و مادرش یا یکی از آنها مسلمان بوده و او پس از بلوغش به کفر گروانیده باشد و مرتد ملی کسی است که هیچیک از پدر و مادر او در حال انعقاد نطفه‌اش مسلمان نباشند، ولی او پس از بلوغ اسلام آورده و بعد از آن به کفر گروانیده باشد.

اسلام است، احادیث بسیاری نیز با تعبیرات مختلفی از قبیل اینکه کافر از مسلمان یا نصرانی یا مشرک یا یهودی، از مسلمان ارث نمی‌برد، بطور صریح بر آن دلالت دارند^۱.
□ ب - کفر هر چند - چنانکه گفته شد - مانع ارث بردن کافر از مسلمان است ولی مانع از آن نمی‌شود که کسانی که به واسطه این کافر با مسلمانی که از دنیا رفته است، خویشاوندی نسبی یا سببی دارند و مسلمان نیز می‌باشند از آن مسلمان ارث ببرند.

مثلاً اگر پدری که مسلمان است و فرزند کافری دارد، از دنیا رفت، آن فرزند کافر از پدر خود ارث نمی‌برد ولی اگر این کافر، فرزند مسلمان داشته باشد، او از جد خود ارث می‌برد.

و در این مورد، ضابطه کلی این است که وجود آن وارث کافر را به واسطه کفری که دارد نادیده بگیریم و ارث را میان سایر وراثت که مسلمان می‌باشند براساس ضوابط ارث تقسیم نمائیم.

□ ج - مسلمان از کافر ارث می‌برد.

یکی از مسائلی که میان ما و فقهای اهل تسنن مورد اختلاف است، این است که فقهای شیعه همگی قائلند به اینکه هر چند کافر از مسلمان ارث نمی‌برد ولی مسلمان از کافر ارث می‌برد.

اما فقهای اهل تسنن، اعم از شافعی و حنبلی و مالکی و حنفی همه گویند:
«همانطور که کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، مسلمان نیز از کافر ارث نمی‌برد»
عالم بزرگوار سید مرتضی در کتاب انتصار که متکفل بیان مسائلی است که فقط امامیه به آن قائل می‌باشند می‌گوید:

از جمله مسائلی که امامیه در برابر اهل تسنن به آن قائل هستند این است که مسلمان از کافر ارث می‌برد.^۲

این رشد اندلسی که از فقهای مشهور اهل تسنن است در کتاب *بداية المجتهد ونهاية المقتصد* می‌گوید:

همة علماء از صحابه و تابعین و فقهاء می‌گویند: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.^۳

۱ - وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۷۴.

۲ - کتاب انتصار ص ۳۰۴.

۳ - کتاب *بداية المجتهد ونهاية المقتصد* ج ۲ ص ۳۴۶.

و در کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة این چنین آمده است:

حنفی و شافعی و حنبلی و مالکی، همه معتقدند که مسلمان از کافر ارث نمی‌برد.

شیخ طوسی در کتاب خلاف در مسأله ۱۶ از کتاب ارث گوید:

همه فقهای اسلام در اینکه کافر از مسلمان ارث نمی‌برد، اتفاق نظر دارند ولی ارث بردن مسلمان از کافر مورد اختلاف است، ما گروه امامیه معتقدیم که مسلمان از کافر ارث می‌برد اما فقهای اهل سنت می‌گویند: مسلمان نیز از کافر ارث نمی‌برد.

دلیل ما در این مسأله، اجماع فقهای شیعه و احادیثی است که از اهل بیت (علیهم السلام) رسیده است و نیز گفتاری بزرگ اسلام (ص) که فرموده است: «اسلام برتری دارد و اسلام موجب بالا رفتن موقعیت است» اقتضا می‌کند که هر چند کافر از مسلمان ارث نمی‌برد - مسلمان از کافر ارث ببرد.^۱

و بالاخره احادیث فراوانی که از اهل بیت علیهم السلام صادر گردیده و بسیاری از آنها از لحاظ سند، صحیح و معتبر می‌باشند، بر این مطلب تأکید دارند که مسلمان از کافر ارث می‌برد و تعدادی از آنها این موضوع را نشانه عزت اسلام معرفی می‌کنند.

برای نمونه:

عبدالرحمن فرزند اعین که یکی از برادران محدث مشهور، زراره می‌باشد از حضرت باقر (ع) سئوال می‌کند: یک مرد نصرانی از دنیا رفته و یک فرزند مسلمان دارد آیا این فرزند از آن پدر ارث می‌برد؟ حضرتش در پاسخ فرمودند: بلی ارث می‌برد، خداوند متعال به واسطه اسلام بر عزت و عظمت ما افزوده است و لذا ما از کفار ارث می‌بریم ولی آنها از ما هرگز ارث نمی‌برند.^۲

□ د - مسلمان علاوه بر اینکه از کافر ارث می‌برد مانع آن نیز می‌شود که کفاری که از لحاظ طبقات و مراتب ارث با این مسلمان هم‌رتبه هستند، ارث ببرند مثلاً اگر کافری مرده است و دارای فرزندی است که فقط یکی از آنها مسلمان است، در این صورت تنها آن فرزند مسلمان از آن کافر ارث می‌برد و فرزندان دیگر آن کافر، از او ارث نمی‌برند.

این مطلب مورد اتفاق فقهای امامیه است و احادیثی نیز از حضرت

۱ - کتاب الفقه علی المذاهب الخمسة ص ۴۹۹.

۲ - خلاف ج ۲ ص ۳۸.

۳ - وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۷۵.

امیرمؤمنان (ع) و حضرت صادق (ع) بر آن دلالت دارد^۱.

دلیل عمده فقهاء اهل تسنن که می‌گویند: مسلمان از کافر ارث نمی‌برد. حدیثی است که از حضرت پیغمبر اکرم (ص) به این مضمون: لا یتوارث اهل ملین، یعنی دو ملت مختلف از یکدیگر ارث نمی‌برند، نقل کرده‌اند^۲.

و به استناد این حدیث می‌گویند نه کافر از مسلمان ارث می‌برد و نه مسلمان از کافر، ولی اهل بیت پیغمبر (ص) که ادوی بما فی البیت (به آنچه که در خانه آنها بوجود آمده و نازل گردیده است داننا تر می‌باشند) هستند می‌فرمایند: معنای این حدیث این است که توارث میان ملت مسلمان و ملت کافر وجود ندارد، و آنها از یکدیگر بطور متقابل ارث نمی‌برند، اما مسلمان از کافر به حکم عزت و عظمت اسلام ارث می‌برد و این مطلب را اهل بیت عصمت و طهارت (سلام الله علیهم) در طری احادیث متعددی بیان نموده‌اند که برخی از آنها ذکر گردید.

□ هـ - مرتد - اعم از فطری و ملّی - در این موضوع حکم مسلمان را دارد و هرگز کفار از او ارث نمی‌برند ولی فقهای امامیه می‌گویند در صورتی که مرتد دارای وارث مسلمان نباشد وارث او امام است و همه اموالش به عنوان ارث به امام منتقل می‌شود و او در هر راهی که مصلحت بدانند به مصرف می‌رساند و در زمان غیبت ولی عصر (علیه السلام) ولی فقیه از او ارث می‌برد و در هیچ حال، از مال او به ورثه کافرش داده نمی‌شود^۳.

در این مورد شافعی و مالک و احمد بن حنبل، می‌گویند: در صورتی که آن مرتد وارث مسلمان نداشته باشد مال او به بیت المال منتقل می‌شود و جزء بیت المال می‌گردد.

ابوحنیفه می‌گوید: اموالی که این مرتد در حال مسلمان بودن به دست آورده

۱- وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۷۴ و ص ۳۸۴.

۲- سنن ترمذی ج ۴ ص ۴۲۴ باب ۱۶ حدیث ۲۱۰۸

سنن ابی داود ج ۳ ص ۱۲۶ حدیث ۲۹۱۱

سنن دارمی ج ۲ ص ۳۶۹

سنن ابن ماجه ج ۲ باب ۶ ص ۹۱۲ حدیث ۲۷۳۱

مسند احمد بن حنبل ج ۲ ص ۱۹۵.

۳- این موضوع درباره مرتد فطری مسلم و اجماعی است و درباره مرتد ملّی مورد بحث است، به مبسوط

شیخ طوسی ج ۴ ص ۱۱۲ مراجعه فرمائید.

است به وارث مسلمان او منتقل می‌گردد و اموالی که پس از ارتداد به دست آورده است به بیت‌المال باید منتقل شود.

دلیل فقهای امامیه در این مسأله احادیثی است که از اهل بیت عصمت (سلام الله علیهم اجمعین) صادر گردیده است.^۱

شیخ طوسی (رضون الله علیه) در کتاب خلاف در مسأله ۱۱۰ از کتاب ارث بعد از نقل اقوالی که ذکر گردید می‌گوید: دلیل امامیه، اجماع و اخباری است که در مسأله از انمه (ع) رسیده است.

□ و — در صورتی که همه ورثه میت مسلمان، کافر باشند، هیچیک از آنها نمی‌توانند از آن مسلمان ارث ببرند و همه اموال او به امام مسلمانان — که او وارث کسانی است که وارث ندارند — منتقل می‌گردد.

این موضوع مورد اتفاق نظر همه فقهای امامیه است و حدیثی نیز که سند آن صحیح و مورد استناد فقها است از حضرت صادق (ع) صادر گردیده^۲. و دلالت بر این مطلب دارد.

□ ز- هر چند کافر همانطور که گفتیم از مسلمان ارث نمی‌برد ولی گاهی اسلام آوردن او بعد از مرگ میتی که اگر مسلمان بود از او ارث می‌برد، مؤثر واقع می‌شود و ارث می‌برد، و آن در صورتی است که اسلام آوردن او پیش از تقسیم مال میت صورت بگیرد و در این صورت اگر او با وراثت دیگر در یک طبقه باشد — مثل اینکه این کافری که هم اکنون اسلام آورده، فرزند آن میت باشد و ورثه دیگر نیز برادران او باشند — در این صورت با آنها در ارث بردن شریک خواهد شد و چنانچه نسبت به آنها اولویت دارد یعنی از لحاظ طبقه مقدم بر آنها باشد — مثلاً او فرزند میت باشد و ورثه دیگر برادران میت باشند — در این صورت تمام اموال آن میت به این فرزند که پس از مرگ پدر اسلام آورده است تعلق پیدا می‌کند (در این مسأله میان مسلمان و کافر بودن میت فرقی نیست).

این مسأله نیز از جمله مسائلی است که فقط ما که از اخبار اهل بیت (علیهم

۱ — به تہذیب شیخ طوسی ج ۹ ص ۳۷۲ — ۳۷۹ و استصصار ج ۴/۱۹۳ و من لایحضرہ الفقیہ ج ۴ ص ۳۳۸ مراجعه فرمائید.

۲ — وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۸۱.

السلام) الهام می‌گیریم و گفتار آنها را مانند قرآن و سنت پیغمبر (ص) منبع فقهی خود می‌دانیم، به آن قائل هستیم زیرا احادیث متعددی که نوعاً از جهت سند نیز صحیح و معتبر می‌باشند، بر این موضوع دلالت دارند.^۱

شیخ طوسی در کتاب خلاف می‌گوید:

هرگاه کافری پیش از قسمت میراث، اسلام بیاورد در ارث بردن شرکت می‌جوید ولی اگر بعد از قسمت کردن میراث، اسلام بیاورد، اسلام آوردن او تأثیری ندارد.

و پس از آن می‌گوید: که این مطالب مورد اجماع امامیه است و احادیث ما نیز آن را اقتضا می‌کند و مقتضای ظواهر آیات قرآن نیز، همین است و در صورتی که بر حال کافر خود باقی بماند و اسلام نیاورد و یا اسلام آوردن او پس از تقسیم اموال میت باشد، ارث نمی‌برد.^۲

□ ح- از آنچه که در بند «ز» گفته شد حکم اسلام آوردن کافر پیش از تقسیم اموال میت و همچنین حکم اسلام آوردن او بعد از تقسیم آن اموال روشن گردید، که در صورت اول در ارث بردن، سهم می‌شود و در صورت دوم اسلام آوردن او بی‌تأثیر است.

اکنون این سؤال در اینجا پیش می‌آید که اگر اسلام آوردن او با تقسیم اموال میت بطور متقارن و همزمان صورت بگیرد آیا در این صورت ارث می‌برد؟

در پاسخ این سؤال باید گفت: با توجه به مضمون احادیثی که در این مورد رسیده و مقتضای صناعت فقهی، آن است که اسلام او بی‌اثر باشد و ارث نبرد.^۳

□ ط- اسلام آوردن کافر به شرحی که گفته شد، در صورتی که قبل از تقسیم مال میت باشد در ارث بردن او تأثیر دارد و اگر بعد از تقسیم باشد بی‌اثر است. حال این بحث پیش می‌آید که در فاصله مرگ آن میت و اسلام آوردن این کافر (که پس از اسلام آوردن آن را تصاحب خواهد کرد) این مال، از آن کیست؟

چون از طرفی از ملک میت (بواسطه مردن او) خارج گردیده است و کافر هم که هنوز اسلام نیاورده است و مال هم که بدون مالک نمی‌تواند باشد. این نکته نیز معلوم است که اصل مال، مال هرکس باشد عائدات آن نیز مال

۱- وسائل الشیعة ج ۱۷ ص ۳۸۰.

۲- خلاف ج ۲ ص ۸۳ مسألة ۱۸ از کتاب ارث.

۳- زیرا در مفاد آن احادیث در این مورد تعارض پیش می‌آید و مقتضای آن تساقط است و پس از تساقط به عموم عدم ارث کافر از مسلمان و یا با مسلمان، رجوع می‌شود.

او خواهد بود مثلاً گوسفندی که شیر می‌دهد و بچه می‌آورد و درختی که میوه می‌دهد، در این مدت این قبیل عائدات که در اصطلاح فقهی به آن نماء گفته می‌شود، از آن چه کسی خواهد بود؟

صاحب جواهر بر اساس ضابطه کشف چنین معتقد است که این قبیل نمائات نیز مال همان کافری خواهد بود که بعداً اسلام می‌آورد، به این معنا که اسلام آوردن او بعداً کشف می‌کند که اصل مال پس از مرگ میت از آن او بوده است (البته آن مقداری که سهم او از میراث است) و در نتیجه، نمائات آن نیز متعلق به او خواهد بود. باید دانست که این نظریه، قابل توجه و صحیح است و می‌توان آن را از احادیثی که در مسأله وارد گردیده است، به دست آورد.^۱

ادامه دارد

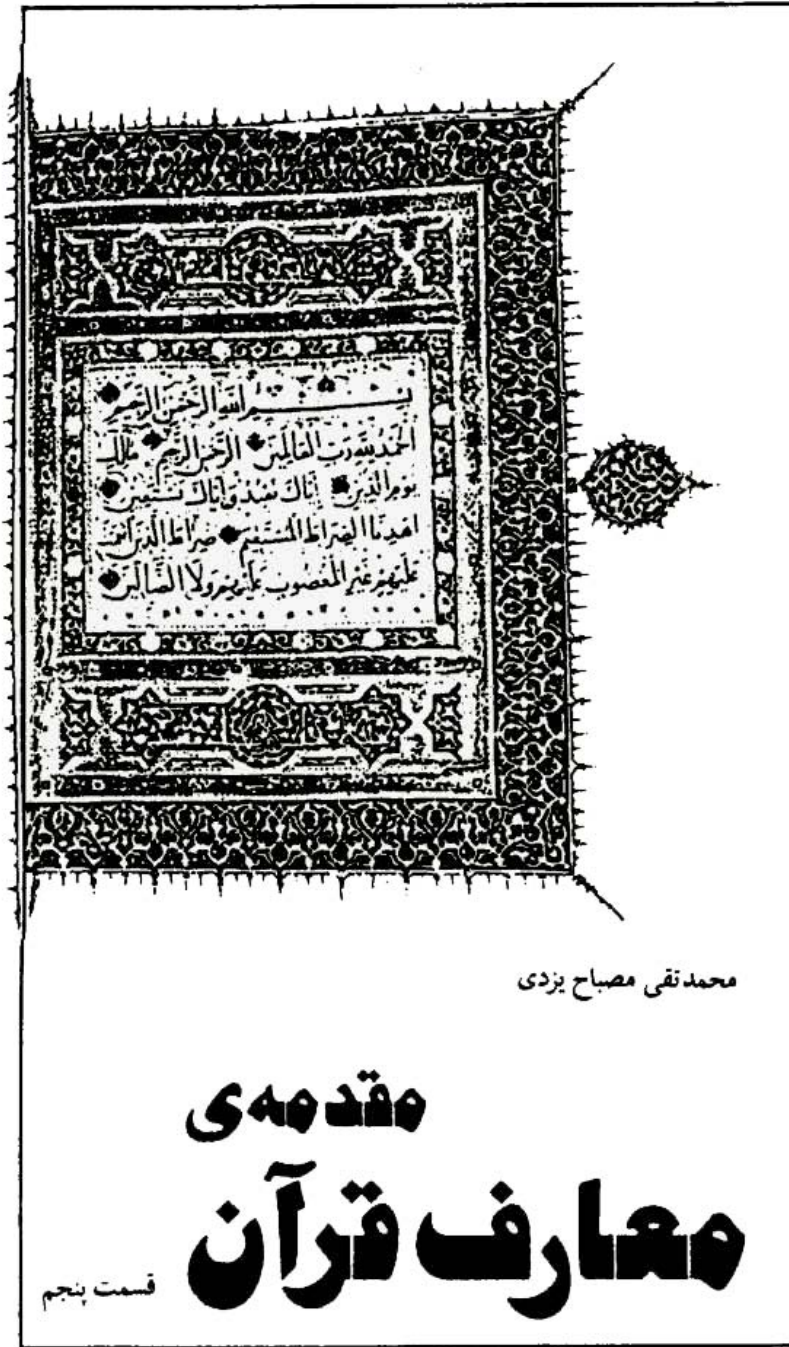
۱ - از مفهوم حدیث ۱ و ۵ و از منطوق حدیث ۲ و ۳ و ۴ از باب ۳ از ابواب موانع ارث در ص ۳۸۰ وسائل الشیعه ج ۱۷.

من ابی عبدالله (ع): قال علی بن الحسین (ع):

حجوا و اعتمروا تصح ابداً نکم ، و تتسع ارضا فکم ، و تکفون
مونات عیالاتکم ، و قال : العاج مغفور له و موقوف له الجنة ،
و مستأ نفعه العمل ، و محفوظ فی اهلہ و ماله .
امام صادق (ع) روایت کند که امام سجاد (ع) فرمود:
حج و عمره بجا آورید تا صحت بدن و وسعت روزی پیدا
کرده و مونس و مخارج عیال و اولادتان را به دست آورید ، و
همچنین فرمود: گناهان حاجی آمرزیده گشته و بهشت بر او
واجب شده و اهل و مالش محفوظ می ماند ، و کارنامه اعمالش
از نو نوشته می شود .

وسائل الشیعه ج ۸ - کتاب الحج ، ابواب وجوب الحج و شرائطه
- ص ۵ ج ۷ .





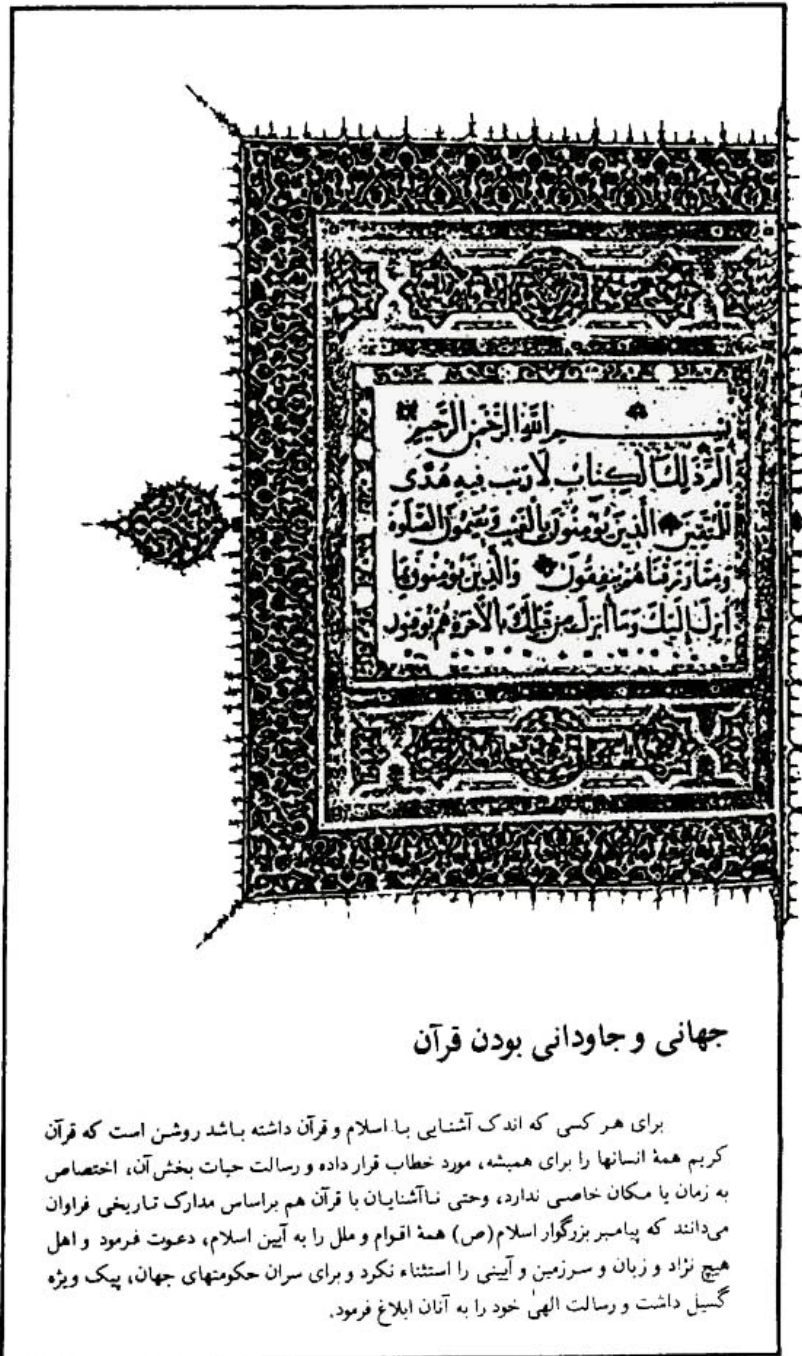
محمد تقی مصباح یزدی

مقدمه

معارف قرآن

قسمت پنجم

مجله نور علم دوره دوم شماره نهم



جهانی و جاودانی بودن قرآن

برای هر کسی که اندک آشنایی با اسلام و قرآن داشته باشد روشن است که قرآن کریم همه انسانها را برای همیشه، مورد خطاب قرار داده و رسالت حیات بخش آن، اختصاص به زمان یا مکان خاصی ندارد، و حتی ناآشنایان با قرآن هم براساس مدارک تاریخی فراوان می‌دانند که پیامبر بزرگوار اسلام (ص) همه اقوام و ملل را به آیین اسلام، دعوت فرمود و اهل هیچ نژاد و زبان و سرزمین و آیینی را استثنا نکرد و برای سران حکومت‌های جهان، پیک ویژه گسیل داشت و رسالت الهی خود را به آنان ابلاغ فرمود.



اما نظر به اینکه دشمنان اسلام از هیچگونه تلاش و کوششی برای خاموش کردن نور الهی و جلوگیری از گسترش این آیین پاک آسمانی، خودداری نکرده و نمی‌کنند و از جمله، شبهاتی درباره محدود بودن دعوت قرآن به مردم عربستان یا عصر پیامبر اکرم (ص) القاء کرده‌اند، لازم است با استفاده از آیات کریمه قرآن، همگانی و جهانی و جاودانی بودن رسالت اسلام را اثبات کرده، بی‌پایگی و بی‌مایگی اینگونه ذرات را آشکار سازیم.

آیات مربوط به این بحث را می‌توان به دو دسته کلی، تقسیم کرد:
 یک دسته آیتی که همگانی بودن دعوت قرآن را بیان می‌کند، و دسته دیگر آیتی که دلالت بر جهانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص) دارد.

دسته اول:

به چند دسته فرعی، منقسم می‌گردد:

الف - آیتی که همه انسانها را با تعبیر یا ایها الناس مورد خطاب قرار داده است مانند:

۱- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَالَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ. (بقره/۲۱)

۲- يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ. (نساء/۱)

۳- يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ بُرْهَانٌ مِنْ رَبِّكُمْ وَأَنْزَلْنَا إِلَيْكُمْ نُورًا مُبِينًا. (نساء/۱۷۴)

۴- يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ. (فاطر/۱۵)

ب - آیتی که نزول قرآن و بیان آیات آن را برای همه مردم، معرفی می‌کند مانند:

۱- شَهْرُ رَمَضَانَ الَّذِي أُنزِلَ فِيهِ الْقُرْآنُ هُدًى لِلنَّاسِ. (بقره/۱۸۵)

۲- هَذَا بَيَانٌ لِلنَّاسِ. (آل عمران/۱۳۸)

۳- هَذَا بَلَاغٌ لِلنَّاسِ وَلِيُنذِرُوا بِهِ. (ابراهيم/۵۲)

۴- هَذَا بَصَائِرٌ لِلنَّاسِ. (جاثیه/۲۰)

ترجمه آیات بوسیله دفتر مجله، انجام شده است:

۱- ای مردم خدایی را بپرستید که آفریننده شما و پیشینیان شما است، باشد که (به طاعت و معرفت او) پارسا و منزّه شوید.

۲- ای مردم بترسید از پروردگار خود، آن خدایی که همه شما را از یک تن بیافرید.

۳- ای مردم برای (هدایت) شما از جانب خدا برهانی محکم آمد (رسولی با آیات و معجزات فرستاده شد) و نوری تابان به شما فرستادیم.

۴- ای مردم همه شما فقیر و محتاج خدا هستید و تنها خداست که بی‌نیاز و غنی بالذات و ستوده صفات است.

۵- ماه رمضان، ماهی است که قرآن در آن، برای هدایت بشر نازل شده است.

۶- این (کتاب خدا و آیات مذکوره) حجت و بیانی است برای عموم مردم.

۷- این (قرآن عظیم) حجت بالغ برای جمیع مردم است تا مردم از آن پند گرفته و خدا ترس شوند.

۸- این (قرآن) برای عموم مردم مایه بصیرت بسیار است.



- ۵- إنا أنزلنا عليك الكتاب للناس بالحق: (زمر/ ۴۱)
- ۶- وأنزلنا إليك الذِّكْرَ لِنُبَيِّنَ لِلنَّاسِ مَا نُزِّلَ إِلَيْهِمْ: (نحل/ ۴۴)
- ۷- كتاب أنزلناه إليك ليُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ: (ابراهيم/ ۱)
- ۸- كذلك يُبَيِّنُ اللَّهُ آيَاتِهِ لِلنَّاسِ لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: (بقره/ ۱۸۷)
- ۹- ولقد صرَّفْنَا فِي هَذَا الْقُرْآنِ لِلنَّاسِ مِنْ كُلِّ مَثَلٍ: (كهف/ ۵۴)
- ۱۰- وتلك الأمثال نضربها للناس لَعَلَّهُمْ يَتَّقُونَ: (حشر/ ۲۱)
- ج- آياتی که همه انسانها را با تعبیر یا بنی آدم مورد خطاب قرار داده است مانند:
- ۱- أَلَمْ آعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ: (یس/ ۶۰)
- ۲- يَا بَنِي آدَمَ قَدْ أَنْزَلْنَا عَلَيْكُمْ لِبَاسًا يُؤَارِي سَوْءَ آتِكُمْ: (اعراف/ ۲۶)
- ۳- يَا بَنِي آدَمَ لَا يَفْتِنَنَّكُمُ الشَّيْطَانُ كَمَا أَخْرَجَ آبَوْنَكُمْ مِنَ الْجَنَّةِ: (اعراف/ ۲۷)
- ۴- يَا بَنِي آدَمَ خُذُوا زِينَتَكُمْ عِنْدَ كُلِّ مَسْجِدٍ: (اعراف/ ۳۱)
- ۵- يَا بَنِي آدَمَ إِنَّا بَاتَيْنَاكُمْ رُسُلًا مِنْكُمْ يَفْضُونَ عَلَيْكُمْ آيَاتِي: (اعراف/ ۳۵)
- د- آياتی که عمومیت دعوت قرآن کریم را با تکیه بر واژه العالمین بیان می فرماید،

مانند:

- ۱- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: (انعام/ ۹۰)
- ۲-۳-۴- إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: (یوسف/ ۱۰۴، ص/ ۸۷، تکریر/ ۲۷)
- ۵- وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ: (قلم/ ۵۲)

* * *



- ۹- ای رسول، این کتاب را ما به حق برای هدایت خلق بر تو فرستادیم.
- ۱۰- و قرآن را (که جامع و کاملترین کتاب الهی است) بر تو نازل کردیم تا بر امت آنچه فرستاده شده بیان کنی.
- ۱۱- این قرآن کتابی است که ما به تو فرستادیم تا مردم را به امر خدا از ظلمت (جهل و کفر) بیرون آری.
- ۱۲- خدا اینگونه آیات خود را برای مردم بیان فرماید، باشد که پرهیزگار شوند.
- ۱۳- و ما در این قرآن هرگونه مثال و بیان (برای هدایت خلق) آوردیم.
- ۱۴- و این مثالها را (در قرآن) برای مردم بیان می کنیم باشد که اهل عقل و فکرت شوند.
- ۱۵- ای بنی آدم آیا با شما عهد بستیم که شیطان را نپرستید، زیرا او دشمن بزرگ شما است.
- ۱۶- ای فرزندان آدم ما لباسی که عورت شماراسترکند و... برای شما فرستادیم.
- ۱۷- ای فرزند آدم مبادا شیطان شما را فریب دهد چنانکه پدر و مادر شما را از بهشت بیرون کرد.
- ۱۸- ای فرزندان آدم زیورهای خود را به هنگام عبادت به خود برگزید.
- ۱۹- ای فرزندان آدم چون پیغمبرانی از خود شما بیایند و آیات مرا برای شما بیان کنند...
- ۲۰- (پاداش رسالت نمی خواهم)... جز آنکه اهل عالم به یاد (خدا) متذکر شوند.
- ۲۱- و این کتاب هدفی جز آنکه اهل عالم را متذکر (وبیدار) سازد ندارد.
- ۲۲- و حال آنکه کتاب الهی جز شرافت (و بند و حکمت) برای عالمیان هیچ نیست.

دسته دوم:

آیاتی نیز که مستقیماً ناظر به جهانی و جاودانی بودن رسالت پیامبر اکرم (ص) است و بالألزام همگانی بودن دعوت قرآن را اثبات می‌کند به چند دسته فرعی، تقسیم می‌شود.

□ الف - آیاتی که رسالت پیامبر اکرم (ص) را شامل همه مردم (الناس) معرفی می‌کند مانند:

- ۱ - وَأَرْسَلْنَاكَ لِلنَّاسِ رَسُولًا^{۲۳}. (نساء/ ۷۹)
 - ۲ - قُلْ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا آتَاكُم نَذِيرٌ مُّبِينٌ^{۲۴}. (حج/ ۴۹)
 - ۳ - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا كَافَّةً لِّلنَّاسِ بَشِيرًا وَنَذِيرًا^{۲۵}. (سبا/ ۲۸)
- در باره واژه کافه دو احتمال است:

یکی آنکه به معنای بازدارنده و «تاء» آن برای مبالغه باشد و در این صورت، عمومیت رسالت پیامبر اکرم (ص) مانند آیات قبلی تنها از کلمه الناس استفاده می‌شود. احتمال دیگر آن است که واژه کافه به معنای جمعاً و حال برای الناس باشد و در این صورت، عمومیت رسالت با تأکید بیشتری ثابت می‌گردد.

□ ب - آیاتی که رسالت پیامبر اسلام (ص) را شامل همه جهانیان (العالمین) می‌داند مانند:

- ۱ - وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا رَحْمَةً لِّلْعَالَمِينَ^{۲۶}. (انبیاء/ ۱۰۷)
 - ۲ - تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَىٰ عَبْدِهِ لِيَكُونَ لِلْعَالَمِينَ نَذِيرًا^{۲۷}. (فرقان/ ۱)
- ج - آیه‌ای که با صراحت کامل، جهان شمولی دعوت قرآن کریم و رسالت پیامبر اکرم (ص) و عدم اختصاص آن به مخاطبین عرب یا هر قوم و گروه خاصی را نفی می‌کند و آن آیه (۱۹) از سوره انعام است که می‌فرماید:
- وَأَوْحَىٰ إِلَيْنَا هَٰذَا الْقُرْآنَ لِأَنذِرْكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ^{۲۸}.
- و صراحت بیشتر این آیه، از آن جهت است که در آیات گذشته عمومیت دعوت و

۲۳ - ما ترا به رسالت برای (راهنمایی) مردم فرستادیم.

۲۴ - بگو که ای مردم، من برای شما رسولی ترساننده مشفق بيش نیستم.

۲۵ - و ما تو را جز برای اینکه عموم بشر را (به رحمت خدا) بشارت دهی و (از عذابش) بترسانی، نفرستادیم.

۲۶ - ما تو را نفرستادیم مگر آنکه برای اهل عالم، رحمت باشی.

۲۷ - بزرگوار است پاک خداوندی که قرآن را بر بنده خاص خود نازل فرمود تا (اندرزهای وی) اهل عالم را متذکر و خداترس گرداند.

۲۸ - آیات این قرآن به من وحی می‌شود تا با آن، شما و هر کس از افراد بشر را که خیر این قرآن به او رسد (بند دهم و) بترسانم (از عواقب کفر و عصیان).



رسالت براساس اطلاق و عموم الفاظی مانند الناس و العالمین اثبات می‌شد، ولی در این آیه، تصریح شده است که رسالت پیامبر اکرم (ص) براساس قرآن کریم — که به آن حضرت وحی شده است — شامل هر انسانی که این پیام به او برسد، خواهد شد.

□ — آیاتی که پیروان سایر ادیان و کتب آسمانی پیشین (اهل کتاب) را مورد خطاب قرار داده و یا ایشان را در اثر عدم ایمان به اسلام و کتمان حقیقت، مورد سرزنش قرار داده است مانند:

۱ — يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تُحَاجُّونَ فِي إِبْرَاهِيمَ وَمَا أُنزِلَتِ التَّوْرَةُ وَالْإِنْجِيلُ إِلَّا مِنْ بَعْدِهِ أَفَلَا تَعْقِلُونَ^{۳۱}. (آل عمران/ ۶۵)

۲ — يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَأَنْتُمْ تَشْهَدُونَ^{۳۲}. (آل عمران/ ۷۰)

۳ — يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَلْبِسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ وَتَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَأَنْتُمْ تَعْلَمُونَ^{۳۳}. (آل عمران/ ۷۱)

۴ — قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَكْفُرُونَ بِآيَاتِ اللَّهِ وَاللَّهُ شَهِيدٌ عَلَىٰ مَا تَعْمَلُونَ^{۳۴}. (آل عمران/ ۹۸)

۵ — قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لِمَ تَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ مَنْ آمَنَ تَبْغُوهَا عِوَجًا وَأَنْتُمْ شُهَدَاءُ وَمَا

اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ^{۳۵}. (آل عمران/ ۹۹)

۶ — وَلَوْ آمَنَ أَهْلُ الْكِتَابِ لَكَانَ خَيْرًا لَهُمْ^{۳۶}. (آل عمران/ ۱۱۰)

۷ — يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ كَثِيرًا مِمَّا كُنْتُمْ تُخْفُونَ مِنَ الْكِتَابِ^{۳۷}

(مانده/ ۱۵)

۸ — يَا أَهْلَ الْكِتَابِ قَدْ جَاءَكُمْ رَسُولُنَا يُبَيِّنُ لَكُمْ عَلَىٰ فَتْرَةٍ مِنَ الرُّسُلِ أَنْ تَقُولُوا

مَا جَاءَنَا مِنْ بَشِيرٍ وَلَا نَذِيرٍ قَدْ جَاءَكُمْ بَشِيرٌ وَنَذِيرٌ وَاللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ^{۳۸}. (مانده/ ۱۹)

.....

۲۹ — ای اهل کتاب چرا در آئین ابراهیم با یکدیگر مجادله کنید؟ در صورتی که تورات و انجیل بعد از او نازل شد، آیا تعقل نمی‌کنید؟

۳۰ — ای اهل کتاب چرا به آیات خدا کافر شدید و حال آنکه شما به صدق آن گواهی می‌دهید.

۳۱ — ای اهل کتاب چرا حق را به باطل مشتبه می‌سازید (تا چراغ حق را به باد شبهات خاموش سازید) در صورتی که به حقیقت آن آگاهید.

۳۲ — بگوای اهل کتاب چرا به آیات خدا (راجع به نبوت پیغمبر خاتم) کافر شده، و به اعمال زشت می‌گیرید، بترسید که خدا گواه اعمال شما است.

۳۳ — بگوای اهل کتاب چرا راه خدا را می‌بندید (یعنی رسالت محتمل را انکار می‌کنید) و اهل ایمان را به راه باطل می‌خوانید در صورتی که به زشتی این عمل آگاهید بترسید که خدا غافل از کردار شما نخواهد بود.

۳۴ — و اگر همه اهل کتاب ایمان می‌آوردند برای آنان چیزی بهتر از آن نبود.

۳۵ — ای اهل کتاب رسول ما آمد تا حقایق و احکام بسیاری از آنچه از کتاب آسمانی (تورات و انجیل) را پنهان می‌دارید برای شما بیان کند.

۳۶ — ای اهل کتاب رسول ما — در روزگاری که پیغمبری نبود — آمد تا برای شما حقایق دین را بیان کند نگویید، ما را رسولی که بشیر و نذیر باشد نیامد (که هدایت یابیم) پس آن رسولی بشارت ده و بیم آور به سوی شما آمد و خدا بر هر چیز

←

مقدمهٔ معارف قرآن



□ هـ- آیاتی که نوید پیروزی اسلام بر همه ادیان و آیینها را می‌دهد مانند:
 ۱ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَكَفَىٰ بِاللَّهِ شَهِيدًا ۚ
 (فتح/۲۸)

۲ و ۳ - هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ۚ
 (توبه/۳۳، صف/۹)

بدین ترتیب، بیش از چهل آیه، دلالت روشن و گویا بر عمومیت دعوت قرآن کریم و رسالت پیامبر اسلام (ص) دارد، از آیات دیگری نیز می‌توان این مدعی را ثابت کرد که از بررسی آنها صرف‌نظر می‌کنیم.

شبهات بیمار دلان:

کزانندیشان و بیمار دلان و کسانی که خواسته‌اند از گسترش اسلام، جلوگیری کنند در صدد برآمده‌اند که با القاء شبهات و دستاویز قرار دادن پاره‌ای از آیات، چنین وانمود کنند که گویا دعوت قرآن و اسلام، اختصاص به منطقه خاص یا قوم معینی داشته است و سایر مردم، موظف به پیروی از این کتاب الهی نیستند.

این شبهات را نیز می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

دسته اول: مربوط به آیاتی است که در آنها از قوم یا منطقه خاصی یاد شده که پیامبر اکرم (ص) می‌بایست به دعوت ایشان بپردازد مانند:

۱ - وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ ۚ ۳۹

۲ - وَهَذَا كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ مُبَارَكٌ مُّصَدِّقُ الَّذِي بَيْنَ يَدَيْهِ وَلِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ
 (انعام/۹۲)

۳ - وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ قُرْآنًا عَرَبِيًّا لِيُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا ۚ (شوری/۷)

(از فرستادن رسل و غیره) توانا خواهد بود.

۳۷ - او خدائی است که رسول خود (محمد ص) را با قرآن و دین حق به عالم فرستاد تا او را بر همه ادیان دنیا غالب گرداند و بر حقانیت این سخن، گواهی خدا کافی است.

۳۸ - او است خدائی که رسول خود (محمد مصطفی ص) را با دین حق به هدایت خلق فرستاد تا بر همه ادیان عالم تسلط و برتری دهد و هر چند مشرکان و کافران ناراضی و مخالف باشند.

۳۹ - خویشان نزدیک را از (خدا) بترسان.

۴۰ - و این قرآن کتابی است که ما آن را بابرکت بسیار فرستادیم تا گواه صدق سایر کتب آسمانی که در مقابل او است باشد و خلق را از اهل مکه و هر که در اطراف او است همه را به اندرز و پندهای خود متنبه سازد

۴۱ - و همچنین قرآن فصیح عربی را به توحی کردیم تا مردم ام‌القری (شهر مکه) و هر که را در اطراف آن است (از خدا) بترسانند.



در آیه نخست، پیامبر اکرم (ص) مأمور به دعوت عشیره و نزدیکان خودش شده، و در دو آیه دیگر، این دعوت را به مردم مکه (ام القری) و اطراف آن، تعمیم داده است.

۴ - **أَمْ يَقُولُونَ اقْتِرَابَهُ بَلْ هُوَ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَهْتَدُونَ!**^{۴۱} (سجده/۳)

۵ - **وَمَا كُنْتَ بِجَانِبِ الظُّلُمِ إِذْنَا ذُنُبًا وَلَكِنَّ رَحْمَةً مِنْ رَبِّكَ لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَاهُمْ مِنْ نَذِيرٍ مِنْ قَبْلِكَ لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ!**^{۴۲} (قصص/۴۶)

۶ - **تَنْزِيلَ العَزِيزِ الرَّحِيمِ، لِنُنذِرَ قَوْمًا مَا آتَدَارَابًا وَهُمْ غَافِلُونَ!**^{۴۳} (یس/۶۰،۵)

در سوره سجده و سوره قصص، وظیفه پیامبر اسلام (ص) را اذار و هدايت مردمی تعیین می‌کند که پیامبری نداشته‌اند و در آیه اخیر، هر چند احتمال داده شده که «ما» نافیہ نباشد امامی توان به کمک دو آیه قبل، احتمال نافیہ بودن آن را تقویت، و همان معنی را از آن، استظهار کرد.

بنابراین، نه پیامبر اسلام (ص) وظیفه‌ای نسبت به سایر اقوام و مناطق داشته، و نه سایر مردم وظیفه‌ای نسبت به ایمان به او و پیروی از آیین اسلام داشته‌اند.

دسته دوم، مربوط به آیاتی است که سایر ادیان مانند یهودیت و نصرانیت و حتی آیین مجوس و صابین را نیز به رسمیت شناخته و ملاک سعادت و ججهان را تنها ایمان و عمل صالح، دانسته است مانند:

إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ مِنَ آمَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَعَمِلُوا صَالِحًا فَلَا خَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَلَا هُمْ يَحْزَنُونَ!^{۴۴} (مائده/۶۹)

۲ - **إِنَّ الَّذِينَ آمَنُوا وَالَّذِينَ هَادُوا وَالصَّابِئِينَ وَالنَّصَارَىٰ وَالْمَجُوسَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا إِنَّ اللَّهَ يَفْصِلُ بَيْنَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّ اللَّهَ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ شَهِيدٌ!**^{۴۵} (حج/۱۷)

۴۲ - کافران می‌گویند قرآن را او از پیش خود (بی مدد وحی خدا) فرا یافته، (چنین نیست) بلکه آن به حق و راستی از جانب خدا فرستاده شده تا بر قومی که رسولی پیش از توبه سوی آنان نیامده رسالت کسی و از محصیت خدا برسانی، باشد که راه هدايت پیش گیرند.

۴۳ - تو (وقتی که ما به موسی ندا کردیم) به جانب کوه طور، نبودى وليکن (وحی ما قصص موسی و سایر رسل را به مقتضای) لطف خدا است بر تو و برای این است که قومی را که بر آنان پیامبر شندری پیش از تو نیامده (و کتاب آسمانی به دست ندارند) از خدا برسانی، باشد که متذکر شوند و راه هدايت پیش گیرند.

۴۴ - (این قرآن تو کتابی است که) از جانب مقتدر مهربان نازل شده است، قومی که پدرانشان به کتب آسمانی پیشین، وعظ و اندرز شدند، آنها را به این قرآن بند دهی و (از قهر حق) برسانی که ایشان سخت غافلند.

۴۵ - البته هر کس از گرویدگان به اسلام و فرقه یهودان و ستاره پرستان و نصاری که به خدا و روز قیامت ایمان آورد و نیکوکار شود (در دو جهان) او را ترسی (از آنچه پیش آید) و اندوهی بر آنچه از او فوت شود نخواهد بود.

۴۶ - البته بین اهل ایمان و یهود و ستاره پرستان و نصاری و غیر، آنان که به خدا شرک آوردند محققاً روز قیامت خدا جدائی خواهد افکند (و هر کس را به جایگاه استحقاقش می‌برد) و او بر احوال همه موجودات عالم (بصیر و) گواه است.



پاسخ اجمالی :

پاسخی را که به طور اجمال به اولین دسته از شبهات می‌توان داد، این است که ذکر قوم یا منطقه معین در بعضی از آیات که به منظور خاصی انجام گرفته، دلالتی بر اختصاص دعوت اسلام به همان قوم و منطقه ندارد و هرگز نمی‌توان آنها را به عنوان «مخصّص» و «مقیّد» برای آیات عام و مطلق تلقی کرد زیرا:

اولاً: چنین آیاتی ابناء از تخصیص و تقييد دارند.

ثانیاً: دليل عام یا مطلقى که حکمی را اثبات می‌کند، در صورتی که قابل تخصیص و تقييد باشد باید به صیغه نفی و به صورت استثناء تخصیص داده شود نه با صیغه ایجاب.

ثالثاً: تخصیص و تقييد در موردی صحیح است که موجب خروج اکثر افراد و موارد نباشد و گرنه مستهجن و غیر مقبول خواهد بود و در سخن متکلم حکیم، راهی نخواهد داشت، مثلاً نمی‌تواند لفظ «العالمین» را که شامل میلیاردها انسان می‌شود چنان تخصیص داد که منحصر به عده محدودی شود.

و در باره دسته دوم از شبهات اجمالاً باید گفت که این گونه آیات ابدأ دلالتی بر محدود بودن وظیفه پیامبر اکرم (ص) یا معاف بودن پیروان سایر ادیان از ایمان به آن حضرت ندارد، بلکه آیه اول در صدد بیان این نکته است که صرف انتساب به این یا آن آیین، ملاک سعادت نیست و رستگاری حقیقی در گرو ایمان واقعی و عمل شایسته است، و آیه دوم در مقام بیان این مطلب است که خدای متعال پیروان ادیان و آیینهای مختلف را به حال خود وا نمی‌گذارد و طبق ادعای خودشان هم که هر کدام آیین خود را حق می‌پندارد، رفتار نمی‌کند بلکه بر اساس حق و عدل، میان ایشان داوری خواهد کرد و به همین جهت والذین اشركوا را هم عطف بر دیگران کرده است با اینکه جای توهم امضاء شرک از دیدگاه قرآن کریم، وجود ندارد.

پاسخ تفصیلی :

اما پاسخ تفصیلی از شبهات را با ذکر این مقدمه، شروع می‌کنیم که بی شک پیامبر اکرم (ص) در شهر مکه و در میان قوم عرب از قبیله قریش برخاست، و مبعوث شدن پیامبر خاتم از میان چنین مردمی حکمتهایی داشت که در اینجا مجال بیان آنها نیست، بهرحال، در نخستین سالهای بعثت، مأمور شد که دعوت خود را از خویشاوندان و نزدیکانش آغاز کند و آیه وانذر عشیرتک الاقرین مربوط به این مرحله است. آغاز کردن دعوت از خویشاوندان، علاوه بر اینکه یک امر کاملاً طبیعی است در



جامعه قبایلی آن روز نقش مهمی در پیشرفت کار داشت و تأکید بر این مطلب به هیچ وجه دلیل محدودیت رسالت آن حضرت به خانواده خودش نبود و از این روی، هیچ منافاتی با تعمیم دعوت نسبت به همه مکه و شهرهای مجاور آن نداشت، به همین ترتیب، ذکر **أُمِّ الْقُرَىٰ وَقُرْنُ حَوَّلَهَا** یا **قَوْمًا مَا آتَاهُم مِّنْ نَّذِيرٍ مِّنْ قَبْلِكَ** هم منافاتی با جهانی بودن رسالت آن حضرت که در آیات دیگری به آن تصریح شده نخواهد داشت.

لازم به یادآوری است که در سوره انعام چنین آمده است: **وَلْتُنذِرْ أُمَّ الْقُرَىٰ...** و ذکر حرف عطف در چنین عبارتی نشانه این است که انذار عرب، یکی از وظایف پیغمبر اکرم (ص) بوده و نه همه آن چنانکه حرف عطف در سایر آیات تعلیل و بیان حکمت‌ها و غایات نیز همین نکته را افاده می‌کند، بگذریم از اینکه بعضی از مفسرین، منظور از **ومن حولها** را همه مردم روی زمین دانسته‌اند و تعبیر **ام القری** درباره شهر مکه را نشانه مرکزیت این شهر نسبت به همه مناطق روی زمین از دیدگاه قرآن شمرده‌اند چنانکه روایاتی نیز به این مضمون، وارد شده است.

بنابر این، آیات مزبور در مقام بیان مراحل مختلف دعوت نبوی است که از خانواده و عشیره، شروع شده و سپس به مردم مکه و حوالی آن، گسترش یافته و آنگاه همه مردم عربستان را دربر گرفته و بعد شامل کشورهای بزرگ آن زمان شده است، و این همه، به معنای اختصاص رسالت آن حضرت به مردم آن زمان هم نیست بلکه به دلیل آیات عام و مطلق، شامل همه انسانها تا پایان جهان و در هر سرزمین و از هر نژاد و قوم و آیین می‌شود و هیچ فرد و گروهی مستثنی و معاف از پذیرفتن آن نخواهد بود، **وَأَوْحَىٰ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنَ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَحَسْبُ بَلَاغٍ** (انعام/۱۹) اما ادعای اینکه اسلام، سایر ادیان آسمانی را به رسمیت شناخته، تنها به این معنی قابل قبول است که برای اهل کتاب، مزایایی قائل شده و آنان را هم سنگ مشرکان قرار نداده است ولی باید دانست که دادن امتیازات حقوقی و بین‌المللی به آنان به معنای امضاء دین و آیین ایشان حتی بعد از ظهور اسلام و به معنای مکلف نبودن آنان به پیروی از شریعت اسلام نیست بلکه بر حسب اقتضای پاره‌ای از مصالح، در این عالم، ارفاقهایی را در حق ایشان روا داشته است، هر چند بر حسب روایات شیعه، این ارفاقها هم موقتی است و در زمان ظهور ولی عصر **عجل الله فرجه الشریف** حکم نهائی ایشان، اعلام، و با آنان مانند دیگر کافران رفتار خواهد شد.

و درباره دو آیه اخیر باید گفت:

آیه (۱۷) از سوره حج، ابدأ ارتباطی با به رسمیت شناختن سایر ادیان ندارد زیرا در این آیه، از مشرکان هم در ردیف اهل ملل، نام برده شده و کسی که آشنایی با لحن آیات قرآن کریم داشته باشد می‌داند که لحن این آیه، تهدیدی برای غیر مسلمانان است که خدا درباره ایشان قضاوت نهایی را خواهد کرد و آنان را محکوم خواهد نمود، و چنانکه اشاره شد هر کس



کمترین آشنایی با بیسنش اسلامی داشته باشد می داند که در اسلام، جایی برای آشتی با شرک و مشرکان، وجود ندارد و قرآن کریم صریحاً اعلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ^{۴۷}. (نساء/۴۸)
و چنانکه در سوره (آل عمران/۸۵) تأکید می فرماید:
وَمَنْ يَتَّبِعْ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ.

و هر چند واژه اسلام بر سایر ادیان توحیدی که آلوده به تحریفها و گرایشهای شرک آمیز نشده باشد، هم اطلاق شده است ولی باید توجه داشت که یکی از ارکان همه ادیان توحیدی، ایمان به همه پیامبران خدا و نفی هرگونه تفرقه و تبعیض بین ایشان است.

لَا تُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِنْهُمْ وَتَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ^{۴۹}. (بقره/۱۳۶)

چنانکه ایمان واقعی به هر پیامبری، مستلزم تصدیق اخبار و بشارت وی در باره سایر پیامبران است و هر کس زمان پیامبر بعدی را درک کند وظیفه دارد به او نیز ایمان بیاورد و دستوراتش را اطاعت کند و اگر در قرآن کریم از بعضی از پیروان ادیان پیشین، ستایش شده، مربوط به کسانی است که زمان پیامبر بعدی را درک نکرده اند یا اگر درک کرده اند به او هم ایمان آورده اند چنانکه بسیاری از علماء اهل کتاب بر اساس نشانه ها و بشاراتی که از انبیاء پیشین در اختیار داشتند به حقانیت پیامبر اسلام (ص) شهادت دادند و به او ایمان آوردند و قرآن کریم، همین شهادت آنان را یکی از ادله حقانیت وی و حجتی علیه کافران، قلمداد کرده است، در آنجا می فرماید **أَوَلَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ تَقْلَمَهُ غُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ**^{۵۰}. (شراء/۱۹۷)

و اما تأکید بر ایمان به خدا و روز قیامت و عمل صالح، به عنوان ملاک سعادت و رستگاری به معنای نفی لزوم ایمان به پیامبران و کتب آسمانی نیست، بلکه ایمان به خدا مستلزم پذیرفتن پیامهای او است که به وسیله انبیاء ابلاغ می شود و در این جهت، همه پیامها یکسان است و انکار بعضی به منزله انکار همه آنها است چنانکه در آیه (۱۵۰) از سوره نساء می فرماید:

إِنَّ الَّذِينَ يَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيُرِيدُونَ أَنْ يُفَرِّقُوا بَيْنَ اللَّهِ وَرُسُلِهِ وَيَقُولُونَ نُؤْمِنُ بِبَعْضٍ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ وَيُرِيدُونَ أَنْ يَتَّخِذُوا بَيْنَ ذَلِكَ سَبِيلًا أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا وَأَعْتَدْنَا لِلْكَافِرِينَ عَذَابًا مُهِينًا^{۵۱}.



۴۷ — محقق است که خدا هر کس را که به او شرک آورد، نخواهد بخشید.

۴۸ — و هر کس غیر از اسلام دینی اختیار کند، هرگز از وی پذیرفته نیست و او در آخرت از زیانکاران است.

۴۹ — و میان هیچ یک از پیغمبران فرق نگذاریم و به هر چه از جانب خدا است گرویده و تسلیم فرمان او هستیم.

۵۰ — آیا این خود برهان روشنی بر کافران نیست که علماء بنی اسرائیل بر این قرآن آگاهند؟

۵۱ — آنان که به خدا و رسولان او کافر شده و میان خدا و پیغمبرانش جدایی اندازند (یعنی می گویند که اینان فرستاده خدا نیستند) و گویند که ما به برخی از گفتار انبیاء ایمان آورده و به پاره ای ایمان نیاوریم و خواهند که میان کفر و ایمان راهی (از روی هوی و هوس) اختیار کنند، به حقیقت، اینها کافرند و ما برای کافران عذابی خوار کننده مهیا ساخته ایم.



ساخته است، هر کس حرفی زد، و چنان سروصدا و هیاهو به راه انداختند که حضرت ندانست رأی مردم چیست (و نظرخواهی حضرت بی فایده شد) حضرت از منبر به زیر آمد و فرمود: انا لله و انا الیه راجعون، قسم به خدا فرزند هند جگرخوار، خلافت را برد. علی (علیه السلام) راز دل مردم را بدینوسیله کشف می‌کند و اسرار ایمان و نفاق و صفا و غدرشان را آزمایش نموده و روشن می‌سازد.

۶۵ — فی روایة سعد الاسکاف عن ابی جعفر (علیه السلام) قال: مرّ النبی (صلی الله علیه وآله) فی سوق المدینة بطعام فقال لصاحبه: ما اری طعامک الا طیباً وسأله عن سره فوحي الله عز وجل الیه ان یدس یدیه فی الطعام ففعل فاخرج طعاماً ردياً فقال لصاحبه ما اراک الا وقد جمعت خيانة و غشاً للمسلمین.

سعد اسکاف از حضرت باقر (علیه السلام) روایت می‌کند که فرمودند: نظر رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در بازار مدینه به یک طعام (گندم یا خرما) افتاد به صاحب آن فرمودند: من طعام تو را خوب (و بی عیب) می‌بینم، و از قیمت آن سؤال نمود، خدا به او وحی فرمود که دست زیر طعام ببرد، حضرت هم چنین کرد، و از زیر، طعام بد بیرون آمد، حضرت بعد از مشاهده این قضیه به صاحب آن فرمود: تو خیانت و غش به مسلمانان را در یک جا، جمع کرده‌ای.

رسول الله (صلی الله علیه وآله) که ولیّ مسلمین است با اذن خدا جنس موجود در دکان طعام فروش را که به ظاهر خوب و آراسته بود تفتیش می‌کند، و خیانت و غش او را ظاهر می‌سازد.

۷۵ — در سنن رسول الله (صلی الله علیه وآله) نقل شده که:

وکان من سیرته فی جزء الامة... ویحذر من الناس ویحترس منهم من غیر ان یطوی عن احد بشره ولا خلقه ویتفقّد اصحابه ویسأل الناس عما فی الناس ویحسن الحسن وبقویه وبقبح القبیح ویوهنه...

از سیره رسول الله (صلی الله علیه وآله) در میان امت این بود... از مردم حذر می‌کرد و از خود حراست می‌نمود بدون اینکه در قیافه و اخلافتش فرقی ظاهر گردد، و از اصحاب خود تفقد می‌فرمود (اگر کسی را نمی‌دید حال او را می‌پرسد چرا نیست؟ کجا رفته؟ مریض است یا سالم؟) و از آنچه در بین مردم بود (از جریانها و خوبیها و بدیها) مسسی پرسید (و تحقیق می‌نمود) و خوب را تحسین و تقویت و بد را تقبیح و تضعیف می‌کرد.

ولیّ امر مسلمین از جریانهای میان مردم و خوبیها و بدیها و قضایا تحقیق می‌نماید و به آنها ترتیب اثر می‌دهد به این نحو که خوب را تحسین و تقویت و بد را تقبیح و تضعیف می‌کند. و اینکه در روایت وارد شده، حضرت از آن چه که بین مردم بود سؤال می‌کرد همه اقسام (اسرار و پنهان و آشکار و عیب و فضائل و ذائل) را شامل است.

ادامه دارد



۱ — وافی ج ۳/۶۴ به نقل از کافی و تهذیب.

بررسی اعلام المکاسب و بررسی نقد آن



قسمت دوم

سید محمد جواد شبیری

پیش از ادامه بحث، مناسب است کلمه‌ای در تکمیل قسمت اول این مقال گفته آید:

در تذکر شماره ۹ قسمت نخست، با ارائه چند دلیل ثابت گردید که وفات شیخ بهائی به سال ۱۰۳۰ می‌باشد. نگارنده بعد از تهیه آن قسمت، از افادات صاحب ذریعه در این زمینه آگاه شد، ایشان در ضمن معرفی یکی از کتب این عالم جلیل القدر (مشرق الشمسین) به چند نسخه از آن اشاره می‌کند و از جمله می‌فرماید:

ونسخة السيد محمد التهجدي بقلم ابراهيم بن عبد الجليل الشيرازي كتبه في اردبيل وفرغ منه في رجب ۱۰۳۱ ووصف المصنف فيه بقوله: «العلامة الواصل الى اعلى فراديس الجنان» فهو صريح في ان البهائي توفي قبل التاريخ.^۱

از این عبارت استفاده می‌شود که وفات شیخ بهائی در سال ۱۰۳۰ می‌باشد زیرا حتی در «سلافة العصر» هم که وفات او را به سال ۱۰۳۱ ضبط کرده روز آن را ۱۲ شوال نوشته است.^۲ و اگر وفات او قبل از رجب ۱۰۳۱ رخ داده باشد ناگزیر در ۱۲ شوال ۱۰۳۰ خواهد بود. در ادامه کلام «ذریعه» آمده است که:

وصرح تلميذه الشيخ هاشم بأنه توفي في العشر الوسط من شهر شوال ۱۰۳۰.
حال به ادامه سخن، می‌پردازیم:

۱- الذریعة ج ۲۱/۵۰.

۲- سلافة العصر، ص ۲۹۱.

* ۲۰- در ص ۲۶، در ضمن کتب ابن جنید اسکافی از دو کتاب: «الاحمدی فی الفقه المحمدی» و «مختصر کتاب التهذیب» نامبرده شده در حالی که این دو، نام یک کتاب است، علامه در «ایضاح الاشتباه» در ترجمه ابن جنید، ابتداء از کتاب «تهذیب الشیعة» نام برده، و از خط «ابن معد» مدح و تعریف آن را نقل نموده و سپس می فرماید: و وقع الی من مصنفات هذا الشیخ المعظم الشأن کتاب «الاحمدی فی الفقه المحمدی» و هو مختصر هذا الکتاب و هو کتاب جید یدل علی فضل هذا الرجل و کماله و بلوغه الغایة القصوی فی الفقه و جودة نظره و انا ذكرت خلافه و اقواله فی کتاب مختلف الشیعة فی (من خ. ل) احکام الشریعة^۳ انتهى کلامه قده.

بنابراین ممکن است در عبارت اعلام المکاسب سقطی واقع شده و صحیح آن چنین باشد: «الاحمدی فی الفقه المحمدی و هو مختصر کتاب التهذیب».

* ۲۱- در آخر صفحه ۱۰ کتاب مکاسب مطالبی از خلاف شیخ طوسی (م. ۴۶۰) حکایت شده که در ضمن آن فتوایی از ابن داود دیده می شود، با مراجعه به «خلاف^۴» روشن می شود که در عبارت منقوله اشتباهی رخ داده و صحیح آن داود است و مراد از آن، داود بن علی اصفهانی ظاهری (م. ۲۷۰)^۵ می باشد، این اشتباه در عبارت مکاسب به کتاب مورد بحث ما، سرایت کرده و بدین جهت در صفحه ۲۶ بجای ترجمه این شخص ترجمه ابن داود حلی (مولود در ۶۴۷) ذکر شده است. حال آنکه در مکاسب نام ابن داود - به جز در همان صفحه ۷- در هیچ جا دیده نشده است بلکه اگر عبارت مکاسب در آن صفحه اشتباه هم نبود و همان «ابن داود» صحیح بود باز این شخص در کلام شیخ طوسی به هیچ وجه، «ابن داود حلی» - که ۱۸۷ سال بعد از وفات شیخ الطائفة متولد شده - نیست و مراد از آن مثلاً ابن داود قمی (۳۶۸ م) می بود.

* ۲۲- در ص ۴۶ در ترجمه شیخ بهائی حارثی همدانی این عبارت دیده می شود: والحرثی الهمدانی نسبة الی الحرث بن عبدالله الهمدانی صاحب امیر المؤمنین (ع) و الهمدانی بسکون المیم نسبة الی همدان، القبيلة العربية المشهورة وهم حی من اليمن و بفتح المیم مدينة ایرانیة، والحرث الهمدانی هو الذي قال له امیر المؤمنین شعراً، منه:

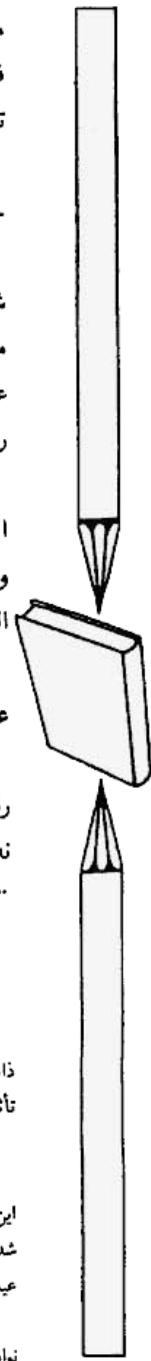
یا حارِ همدانَ مَنْ يَمُتْ يَرْتِي مِنْ مُؤْمِنٍ أَوْ مُنَافِقٍ قُبُلًا
در اینجا دو مطلب باید گفته شود:

مطلب اول: حارث بن عبدالله منسوب به قبیله یمنی همدان (به سکون میم)

۳- ایضاح الاشتباه / ۸۹.

۴- خلاف، چاپ حروفی، ج ۲/ ۵۴۳، کتاب الاطعمة، مسئله ۱۹.

۵- تاریخ بغداد، ج ۸/ ۳۶۹.



می‌باشد نه به شهر ایرانی، همچنانکه از شعر مذکور هم روشن می‌شود و بطور کلی در زبان فارسی قدیم، بسیاری از کلمات که اکنون با دال (بدون نقطه) تلفظ می‌شود، با ذال (نقطه دار) تلفظ می‌شده است^۶، از جمله همین کلمه همدان (= همدان).

مطلب دوم: شعر مذکور در این عبارت، ظاهراً انشاء امیرالمؤمنین (ع) نیست بلکه سید حمیری روایتی از آن امام به حق را، به صورت این شعر، درآورده است.^۷

* ۲۳- در ذیل عنوان راوندی در ص ۵۶، ترجمه قطب راوندی سعید بن هبه الله، آورده شده است، حال آنکه این عنوان علاوه بر این عالم، به «فضل الله راوندی» هم اطلاق می‌شود،^۸ (بطور نمونه ص ۱۲ مکاسب سطر ۱۵ را ملاحظه فرمائید^۹)، مشابهت این دو عالم هم عصر در نسبت باعث ایجاد اشتباهاتی گردیده که نمونه‌ای از آن، در ضمن اشکال بعدی روشن می‌شود.

* ۲۴- در ص ۵۷، در عداد اساتید «قطب راوندی» از محمد بن الحسن والد «نصیر الدین طوسی» و «سید مرتضی» نامبرده شده است در حالی که این مطلب قطعاً نادرست است و منشأ اشتباه، احتمالاً عبارتی است که در ریاض العلماء، (ج ۵، ص ۱۶۱) آمده با این الفاظ:

رأيت في بعض الكتب أنه - ای نصیر الدین الطوسی - قرأ الشرعیات علی والده ووالده علی فضل الله الراوندی وهو علی السید المرتضی انتهى.

بنابر این در اینجا دو اشتباه رخ داده است، اول: اشتباه «قطب راوندی» به «فضل راوندی»، دوم: اشتباه استاد به شاگرد زیرا «فضل راوندی» استاد پدر «خواجه طوسی» است نه شاگرد او.

۶ - برای شناخت موارد «دال» از «ذال» به این شعر توجه فرمائید:

آنانکه به فارسی سخن می‌رانند در موضع «دال»، «ذال» را نشانند

ما قبل وی ارساکن جز «وی» بود دال است وگرنه ذال معجم خوانند

به تعبیر دیگر اگر ما قبل این حرف، صحیح و ساکن باشد، بدون نقطه تلفظ می‌شد مانند «کرده» و در غیر این صورت ذال (با نقطه) تلفظ می‌شده است مانند «پادشاه» و «برذ» و «بود»، توضیح کامل این قاعده و ذکر شواهد مختلف آن و تأثیرش در کلمات معرب، مجال دیگری خواهد.

۷ - امالی مفید مجلس اول حدیث ۳، مستدرک الوسائل ج ۳/ ۱۱۵.

۸ - در پشت نسخه‌ای از «غرر و درر» سید مرتضی، اجازه این عالم به تاریخ رجب ۵۶۸ دیده می‌شود گوشه‌ای از این اجازه در روی جلد نشریه «تراثنا» شماره ۵ به چاپ رسیده است. از طرف دیگر در نسخه‌ای از خصائص وفات او ضبط شده است ولی متأسفانه قسمت مهم آن پاره شده و تنها از آن استفاده می‌شود که وفات وی در عید فطر بوده، بنابراین وی تا عید فطر ۵۶۸، زنده بوده است.

۹ - در این صفحه روایتی از نوادر راوندی نقل شده که ظاهراً نوادر فضل الله راوندی است (ذریعه ج ۲۴/ ۳۳۷) نه نوادر المعجزات قطب راوندی که تنه خرائج می‌باشد (ذریعه ج ۲۴/ ۳۴۹).



ناگفته نماند که اگر مراد از «سید مرتضی» در عبارت «ریاض» و عبارت کتاب مورد بحث ما، معنای ظاهر آن یعنی علم الهدی (م ۴۳۶) باشد در اینجا نیز اشتباه یا سقطی واقع گشته زیرا «فضل الله راوندی»، از شاگردان شیخ «ابوعلی» (م بعد از ۵۱۱) فرزند «شیخ طوسی» می باشد.^{۱۰} و این چنین کسی عادتاً نمی تواند از «سید مرتضی علم الهدی» بدون واسطه روایت کند و همچنین است شاگردی «قطب راوندی» (م ۵۷۳) از «سید مرتضی علم الهدی».

* ۲۵- در ترجمه محقق سبزواری او را در شمار شاگردان و روایت کنندگان از شیخ بهائی ذکر نموده اند که ظاهراً اشتباه است زیرا «محقق سبزواری» به سال ۱۰۱۷ زاده شده^{۱۱} و در هنگام وفات «شیخ بهائی» (سال ۱۰۳۰) تنها ۱۳ سال داشته است، بنابراین روایت او و حضور وی در مجلس درس آن عالم بزرگ - که شاید بالاترین محفل علمی آن دوره محسوب می شد-^{۱۲} بسیار مستبعد است علاوه بر اینکه محدث متبوع حاجی نوری در اجازات مفصل مستدرک الوسائل (الفائدة الثالثة من الخاتمة) تا آنجا که نگارنده تفحص کرده از این مطلب سخنی نمی گوید.^{۱۳} بلکه در این سلسله اجازات، «سبزواری» با دو واسطه از شیخ بهائی روایت می کند.^{۱۴}

در همین ترجمه از شاگردان «سبزواری»، آقا حسین خوانساری را نام می برند ولی این مطلب - هر چند در بعضی از کتب تراجم آمده - ذاتاً مستبعد است^{۱۵} زیرا «آقا حسین خوانساری» که از مشاهیر عصر خویش بوده، به سال ۱۰۱۶ یا ۱۰۱۷^{۱۶} متولد گشته است، بنابراین یا هم سن سبزواری و یا بزرگتر از او می باشد و در سلسله اجازات مستدرک الوسائل نیز این مطلب دیده نشد، پژوهشی بیشتر لازم است تا حقیقت امر، روشن شود.

۱۰ - مستدرک الوسائل ج ۳/ ۳۹۷، طبقات اعلام الشيعة، الطقات العيون فی سادس القرون / ۲۱۸.

۱۱ - وقایع السنین والاعوام ص ۵۰۱ و ۵۳۵، جامع الرواة ج ۲/ ۷۹.

۱۲ - روضة المتقين ج ۱۴/ ۴۰۵.

۱۳ - این تفحص با استفاده از فهرست اعلامی که مرحوم آیه الله زنجانی (قده) نگاشته اند و خطی است انجام گرفت.

۱۴ - مستدرک الوسائل ج ۳/ ۳۸۶.

۱۵ - در مستدرک الوسائل ج ۳/ ۴۰۸ آمده «انخذ الحکمة عن التحریر المحقق الأميرابی القاسم الفندرسکی ویروی عن تاج المحدثین المولی محمد تقی المجلسی وعلیه قرأ المنقول» شاید از این عبارت استفاده شود که محقق خوانساری تنها در نزد مولی محمد تقی مجلسی در منقول شاگردی کرده است اما در کتب روضات الجنات ج ۲/ ۶۹، ۳۵۳، الکنی والالاقاب ج ۳/ ۱۶۰، اعیان الشيعة ج ۶/ ۱۴۹، تلمذ او نزد سبزواری آمده است و در برخی مانند اعیان الشيعة تصریح شده که منقول را نزد وی آموخت.

۱۶ - وقایع السنین والاعوام، ص ۵۴۱ و جامع الرواة ج ۱/ ۲۳۵.

*۲۶- در ترجمه شیخ سدیدالدین حمصی در ص ۶۰ این عبارت دیده می‌شود:
 یروی عنه... والشیخ وزام بن ابی فراس المتوفی سنة ۶۰۵ وروی الشهید الثانی عن
 تلامذته عنه.

ضمیر «عنه» در آخر عبارت چه به «سدیدالدین» برگردد چه به «شیخ وزام بن ابی فراس» در هر صورت این مطلب اشتباه است زیرا روایت شهید ثانی (مولود در ۹۱۱) از «شیخ وزام بن ابی فراس» (متوفی سنه ۶۰۵) تنها با یک واسطه، از محالات عادی به شمار می‌آید تا چه برسد به روایت «شهید ثانی» به یک واسطه از استاد «وزام»، (سدیدالدین) بلکه روایت «شهید اول» (مولود در ۷۳۴) از این هر دو، بسیار مستبعد است.

*۲۷- عنوان «سید» به این زهره تفسیر شده است حال آنکه این عنوان در اکثر به «سیدمرتضی علم الهدی» اطلاق می‌شود (یک نمونه، همان صفحه دوم مکاسب سطر ۱۵) البته گاه به غیر این دو، نیز اطلاق می‌شود ولی حتماً باید با قرینه همراه باشد.

*۲۸- نویسنده، هارون بن موسی تلعلکبری را در ص ۷۳ به عنوان یکی از روایات صدوق قلمداد نموده است.

حال آنکه حتی در یک مورد هم روایت وی از صدوق، به دست نیامده و ذاتاً هم این امر، بسیار بعید است زیرا «تلعلکبری» از «ابی علی احمد بن ادیس اشعری» متوفی سنه ۳۰۶ (حدود ولادت شیخ صدوق) روایت می‌کند.^{۱۷} در اینجا ممکن است «صدوق» و پدرش که همانند وی به «ابن بابویه» ملقب بوده با هم خلط شده باشند.

*۲۹- مؤلف، در همین صفحه جزء کتب صدوق از «اکمال الدین و اتمام النعمة» نام می‌برد حال آنکه این کتاب، کمال الدین و تمام النعمة است، همچنانکه از خود کتاب برمی‌آید،^{۱۸} آری صدوق نام کتاب خود را از آیه شریفه «الیوم اکملت لکم دینکم...» گرفته است ولی مصدر ثلاثی مجرد آن را به عنوان اسم کتاب برگزیده نه مصدر خود این فعل را.^{۱۹}

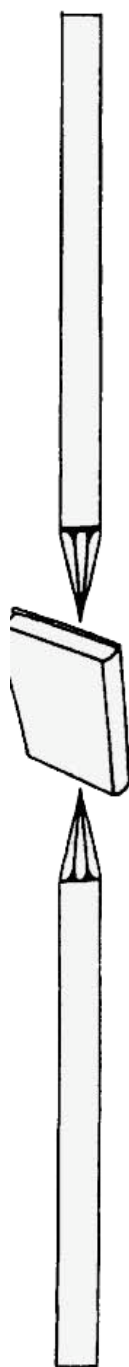
*۳۰- صیمری با عنوان «معاصر للشیخ علی بن عبدالعالی الکرکی، کان من تلامذة ابن فهد الحلی صاحب الموجز» معرفی شده است، حال آنکه «ابن فهد» در سال ۸۴۱ وفات کرده و شاگردان وی در طبقه اساتید محقق کرکی (م ۹۴۰) یا اساتید اساتید وی می‌باشند: در ص ۳۳ کتاب، جزء تلامیذ ابن فهد، «علی بن هلال جزائری» و «حسن بن علی» مشهور به «ابن عشرة» ذکر شده‌اند و در ص ۸۲ هم «ابن عشرة» را استاد «علی بن هلال

۱۷- طبقات اعلام الشيعة، القرن الرابع / ۳۲۸.

۱۸- آخر کمال الدین.

۱۹- و شاید این نام بیشتر از کلمه «اکمال الدین» با موضوع کتاب که اثبات غیبت است تناسب داشته باشد.





جزائری» (استاد محقق کرکی) معرفی می‌کنند، بدین ترتیب روشن می‌شود که معرفی «صیبری» به عنوان معاصر «محقق کرکی» نامناسب است.

۳۱- در ص ۷۶ جزء تألیفات صاحب مجمع البیان از «الوسیط» و «الوجیز» و «جوامع الجامع» نام می‌برند حال آنکه «الوسیط» همان «جوامع الجامع» است.

توضیح اینکه «امین الاسلام طبرسی» دارای سه کتاب تفسیری بوده است ۱- تفسیر کبیر که همان مجمع البیان است ۲۰- تفسیر وجیز که خلاصه کشاف بوده و «الکافی الشافی» نام دارد ۳- تفسیر وسیط که مأخوذ از کشاف و مجمع البیان - بیشتر از کشاف - بوده و نام آن «جوامع الجامع» می‌باشد.^{۲۰}

۳۲- در ص ۸۸ وفات فاضل هندی به سال ۱۱۳۷ ضبط شده است، اما این مطلب - هر چند اصحاب تراجم بدان تصریح و بر سنگ مزار وی (در مقابر لسان الارض) مرقوم شده - ظاهراً نادرست است، زیرا «شیخ محمدعلی خزین» که با «فاضل هندی» دوست بوده و خود در حصر اصفهان توسط افغانها به سال ۱۱۳۴ گرفتار آمده،^{۲۱} در کتاب تاریخ خزین می‌گوید که او چندی قبل از حادثه اصفهان درگذشت^{۲۲} و این کلام بر تصریح کتب تراجم و غیر آن مقدم است.

۳۳- در ص ۹۲، «قطب الدین» به «راوندی» تفسیر شده است، حال آنکه تا آنجا که نگارنده در مکاسب فحص نموده، در جایی از قطب راوندی به صورت «قطب الدین» و یا «قطب» تعبیر نشده است، اکنون مجال مراجعه مجدد و مطرح نمودن یکایک مواردی که این عنوان، در مکاسب بکار رفته، در اختیار نیست، تا آنجا که به یاد دارم در تمام این کتاب شریف، هر جا این لقب به کار رفته و از این دانشمند مطلبی حکایت شده همه جا مراد «قطب رازی» بوده و تنها یک مطلب است که در جاهای مناسب بدان اشاره رفته است^{۲۳}، این مطلب در صفحه ۱۴۳ بطور کامل آمده که عین عبارت شیخ (ره) در اینجا چنین است:

ثم انّ هنا اشکالاً فی شمول الحکم بجواز تتبع المقود لصورة علم المشتري بالفصب، اشار اليه العلامة فی «عد» و اوضحه قطب الدين والشهيد في الحواشي المنسوبة اليه فقال الاول فيما حكى عنه ان وجه الاشكال ...

همچنان که می‌بینید «قطب الدین» در اینجا کسی است که از علامه متأخر بوده و در توضیح کلام وی سخنی فرموده و روشن است که نمی‌تواند «قطب راوندی» (م ۵۷۳) - که ۷۵

۲۰- الذریعة ج ۵ / ۲۴۸.

۲۱- تاریخ خزین از ص ۵۲ به بعد.

۲۲- تاریخ خزین / ۶۴.

۲۳- مکاسب ص ۱۳۰ سطر ۱۲، ص ۳۱۸ سطر ۲۵ و سطر ۲۹، ص ۹۰ سطر ۴.

سال قبل از ولادت «علامه» (به سال ۶۴۸) درگذشته — باشد و او کسی جز «قطب رازی» شاگرد «علامه» و استاد «شهید اول» و صاحب حواشی بر قواعد علامه مشهور به حواشی قطبیه، نیست. ۲۴.

* ۳۴ — در ص ۹۲، محقق قمی به عنوان «القمی» ترجمه شده است، حال آنکه مراد از «قمی» در مکاسب «علی بن ابراهیم قمی» استاد «کلینی» می باشد (به طور نمونه به مکاسب ص ۳۶ سطر ۶۳ رجوع شود)، و شیخ از «مسرزای قمی» با عناوین «محقق قمی صاحب القوانین» و «فاضل قمی» یاد می کند (به طور نمونه: ص ۱۲۸ مکاسب، سطر ماقبل آخر و ص ۲۳۷ سطر ۸ و ص ۲۹۷ دو سطر به آخر صفحه مانده ملاحظه شود).

* ۳۵ — در ص ۹۶ در ردیف راویان از کلینی، نام عمانی با حروف پررنگ به چاپ رسیده است که مراد از آن «ابن ابی عقیل» است، در حالی که تا آنجا که نگارنده تفحص نموده «ابن ابی عقیل» از «کلینی» روایت نمی کند،^{۲۵} بلکه او ظاهراً هم عصر و بلکه شاید اندکی تقدم بر «کلینی» داشته است.^{۲۶} به هر صورت ذکر «عمانی» به عنوان راوی از «ابوجعفر کلینی» اشتباه است، با مراجعه به روضات الجنات منشأ این اشتباه روشن می شود در این کتاب در هنگام برشمردن شاگردان این محدث جلیل القدر این عبارت دیده می شود: «... و ابوعبدالله العمانی المفسر الآتی ذکره و ترجمته عن قریب»^{۲۷} در این عبارت از جهات عدیده تصحیفی رخ داده است زیرا ترجمه «عمانی» در روضات در مجلد دوم و چند جلد قبل از ترجمه «شیخ کلینی» مسطور شده و از طرف دیگر «عمانی» به عنوان مفسر مشهور نبوده و کنیه او نیز «ابومحمد» است نه «ابوعبدالله» و...^{۲۸}

«عمانی» در اینجا ظاهراً — همچنانکه در ترجمه روضات آمده (ج ۷، ص ۴۷) — تصحیف «نعمانی» می باشد که در چند صفحه بعد ترجمه شده و در ضمن کتب او، از کتاب تفسیری یاد می کند و روایت او از «کلینی» نیز مسلم است.^{۲۹}

* ۳۶ — وفات علامه مجلسی به سال ۱۱۱۱ ذکر گردیده است. در کتاب «وقائع السنین والاعوام» (اصل آن نوشته سید عبدالحسین خاتون آبادی (۱۰۳۹ — ۱۱۰۵) و ظاهراً تکمیل آن تا سال ۱۱۹۵ به توسط بازماندگان صورت پذیرفته است

۲۴ — ذریعه ج ۱۷۲/۶، طبقات اعلام الشيعة، الحقائق الراهنة، فی المائة السابعة / ۲۰۰.
۲۵ — ر ک کیهان فرهنگی سال سوم شماره ۱۰ مقاله «نظری به مصاحبه در عرصه روایت و درایت حدیث».
۲۶ — طبقات اعلام الشيعة، نوابع الرواة فی رابع المئات / ۹۵.
۲۷ — روضات الجنات ج ۱۱۹/۶.
۲۸ — رجال نجاشی رقم ۱۰۰، فهرست شیخ طوسی ۵۴ و صفحه آخر و خود اعلام المكاسب ص ۸۳.
۲۹ — ر ک کیهان فرهنگی سال سوم شماره ۱۰.



و جزء منابع قریب به عصر علامه مجلسی به حساب می‌آید) تاریخ وفات او را به این سال ضبط نموده است.^{۳۰}

و این شاید قدیمی‌ترین منبع این قول باشد ولی در همین صفحه دو سطر پائین‌تر، عمر او را به هنگام وفات هفتاد و سه سال ذکر نموده‌اند که به مقتضی اینکه ولادت مرحوم مجلسی در سال ۱۰۳۷ است،^{۳۱} بنابراین وفات او می‌بایست در سال ۱۱۱۰ باشد (۱۱۱۰ = ۷۳ + ۱۰۳۷) فتأقل.

به هر حال، همین سال صحیح است زیرا که داماد او، امیر محمد صالح بن عبدالواسع خاتون آبادی در کتاب حدائق المقربین می‌گوید:

توفی قدس سره سنه عشر و مائه و الف فی لیلۃ السابغ و العشرین من شهر رمضان المبارک و کان عمره - اذ ذاک - ثلاث و سبعین سنه و تاریخ وفاته بالفارسیه: «مقتدای جهان زبا افتاد»، و ایضاً «عالم علم رفت از عالم»، و ایضاً «رونق از دین برفت»، و ایضاً «باقر علم شد روان بجانان».

صاحب روضات بعد از نقل این عبارت می‌گوید: و احسن ما انشدفی هذا المعنی قول

بعضهم:

ماه رمضان که بیست و هفتش کم شد تاریخ وفات باقر اعلم شد.^{۳۲}
دیگر مدرک معتبر بر این قول، «تاریخ حزین» است، مؤلف این کتاب (مولود در ۱۱۰۳) خود در کودکی علامه مجلسی را ملاقات نموده^{۳۳} و با فرزندان وی معاشر بوده است، او معدودی از کسانی را که با وی دوستی داشته و در حضر اصفهان درگذشته‌اند ذکر می‌کند و از جمله می‌نویسد:

دیگر مولانا محمدرضا خلیف مرحوم مولانا محمد باقر مجلسی است به حلیه علم و خصال حمیده آراسته، به تدریس مشغول و به علو همت موصوف بود در سناحه مذکور با دو برادر عالی مقدار و جمعی از اولاد و اقربا که همه از معاشران و دوستان صمیم من بودند، رحلت نمودند.^{۳۴}

و بالجمله به مقتضای این کلام و سخن داماد علامه مجلسی و ماده تاریخی‌های گفته شده در قریب به عصر او، وفات وی به سال ۱۱۱۰ واقع شده است.

۳۰ - وقائع السنین و الاعوام / ۵۵۱.

۳۱ - مؤلف وقائع السنین و الاعوام خود در ص ۵۰۸ به این مطلب تصریح می‌کند.

۳۲ - روضات الجنات ج ۲ / ۸۷.

۳۳ - تاریخ حزین ص ۱۶.

۳۴ - تاریخ حزین ص ۶۵.

۳۷* - در ترجمه علامه مجلسی در ص ۹۸ این عبارت به چشم می‌خورد: تتلمذ علی عتة من حملة العلم و روی عنهم، منهم: ... السيد علی خان ابن السيد نظام الدین شارح الصحیفة و الصمدیة.

هر چند علامه مجلسی و سید علیخان مدنی از همدیگر روایت نموده‌اند^{۳۵} اما شاگردی علامه مجلسی (مولود در ۱۰۳۷) در نزد سیدعلیخان (مولود در ۱۰۵۲) بسیار مستبعد بوده و اطمینان به عدم آن حاصل است، خصوصاً با در نظر گرفتن اینکه سید علیخان زاده مدینه طیبه بوده و در آنجا نشو و نما نموده و در سال ۱۰۶۶ به درخواست پدر به حیدرآباد دکن رفته و در آنجا به منصب صدارت و امارت رسیده است و سپس به حجاز رفته و تنها مدت کوتاهی در اصفهان (مسکن علامه مجلسی) اقامت داشته و سرانجام رحل اقامت خویش به شیراز افکند.^{۳۶}

۳۸* - نسب محقق کرکی در ص ۱۰۲ اینگونه آمده است: «علی بن عبدالعالی الکرکی العاملی، نورالدین».

ظاهراً عبدالعالی جد محقق کرکی است و حذف پدر از نسب او به جهت اختصار بوده است و اینگونه اختصارات بسیار اتفاق می‌افتد، مانند علی بن بابویه که در اصل علی بن حسین بن موسی بن بابویه است و نیز از محقق به عنوان «ابوالقاسم ابن سعید» و از پسر عموی او به عنوان «یحیی بن سعید» نام برده می‌شود در حالی که سعید جد اعلای این دو است، این موارد آنقدر زیاد است که ذکر و احصاء آنها، فائده مهمی در بر ندارد، در مورد محقق کرکی، حتی خود او با نام علی بن عبدالعالی از خود نام می‌برد.^{۳۷} با این همه در مقام ترجمه شخصیات اینگونه اختصارات ناروا است.

اما دلیل این مطلب:

در اجازه محمد بن علی بن محمد بن خاتون العاملی به او^{۳۸}، از وی بدین گونه یاد می‌کند:

زین الاسلام الشیخ زین الدین علی ولد الشیخ الورع التقی النقی الزاهد العابد عزالدین حسین بن عبدالعالی اعلی ... شأنه و صانه عماشانه انتهى ملخصاً، در جای دیگری از این اجازه نیز همین مطلب تکرار شده.

بلکه در اجازه «علی بن هلال جزائری» او را با عنوان «الشیخ زین الدین علی اعلی ... مجده ابن الشیخ عزالدین حسین ابن الشیخ زین الدین علی بن عبدالعالی» مخاطب

۳۵ - مستدرک الوسائل ج ۳ / ۴۰۳.

۳۶ - تاریخ حزین / ۴۰، تذکره حزین / ۱۰، مستدرک الوسائل ج ۳ / ۳۸۶.

۳۷ - بحار ج ۱۰۸ / ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۳، ۶۸، ۸۰، ۸۳، ۸۴.

۳۸ - بحار ج ۱۰۸ / ۲۰، ۲۳.



قرار می‌دهد و در خود کتاب نیز گاه از او به عنوان علی بن الحسین نام می‌برد (اعلام المکاسب ص ۱۳۳، ص ۱۴۸) در اجازات متأخرین از او نیز، نام «علی بن الحسین بن عبدالعالی» هم به چشم می‌خورد.

باری با توجه به دو اجازه اساتید وی ظاهراً نسب وی چنین است: علی بن حسین بن علی بن عبدالعالی. (همچنانکه در ذریعه ج ۱/۲۱۲ نیز آمده است) که گاه جد او (علی) و گاه جد و پدر او (حسین) اختصاراً حذف می‌شود.

اما در مورد لقب محقق کرکی: در دو اجازه سابق الذکر، لقب او را «زین الدین» ذکر کرده‌اند ولی در اجازات متأخرین از او (شهید ثانی، شیخ محی الدین احمد بن تاج الدین میسی، محمود بن محمد لاهیجانی، شیخ محمود بن محمد اهمالی و...) و کتب تراجم، با عنوان «نورالدین» یاد شده است.^{۳۹}

به هر حال ملقب بودن وی به «زین الدین» تقریباً مسلم است (همچنانکه در ریاض العلماء ج ۳/۴۳۱ آمده است) و «نورالدین» هم ممکن است لقب او باشد یعنی او دو لقب داشته باشد و ممکن است تنها لقب او «زین الدین» باشد و شهید ثانی (که تمام اجازات در این مورد به او منتهی می‌شود) در این مقام به اشتباه، لقب استاد و پدرزن خود، نورالدین علی بن عبدالعالی میسی را به جای لقب محقق کرکی (علی بن عبدالعالی) ذکر نموده باشد (فتأمل فی لقب المیسی ایضاً).

* ۳۹ - در همان صفحه ۱۰۲ در ضمن تصانیف محقق حلی از دو کتاب به نامهای «المسائل العریّیة» و «المسائل العزیّیة» نام برده شده ولی ظاهراً «المسائل العریّیة» تصحیف «المسائل العزیّیة» می‌باشد و کتاب مستقلی نیست.^{۴۰}

* ۴۰ - در ص ۱۰۳ وفات محمد جواد عاملی صاحب مفتاح الکرامه را به سال ۱۲۲۶ ذکر کرده‌اند، هر چند در بعضی از کتب تراجم وفات او را حدود این سال نوشته‌اند.^{۴۱} اما او در سال ۱۲۲۷ زنده بوده است زیرا رساله‌ای در اجازه، نوشته‌وی در جمادی الاولی ۱۲۲۷ تألیف شده است و نیز «محقق قمی» بز نسخه‌ای از مفتاح الکرامه که مؤلف به وی اهدا نموده کلمه‌ای نوشته و او را با «سَلَّمَهُ اللهُ» دعا نموده، تاریخ کتابت این جمله سال ۱۲۲۷ بوده است.^{۴۲}

۳۹ - بحار الانوار ج ۱۰۸، روضات الجنات ج ۴/۳۶۰، اعیان الشیعه ج ۸/۲۰۸، ذریعه ج ۱/۲۱۲، لؤلؤة البحرین

۱۵۱ /

۴۰ - ر. ک. کیهان اندیشه شماره ۷، مقاله نظری به ترجمه منیة المرید نوشته آقای رضا مختاری.

۴۱ - هدیه الاحباب / ۲۰۲.

۴۲ - این نسخه در کتابخانه آستانه مقدسه حضرت معصومه (ع) موجود است، و نسخه از کتاب اجازه او در فهرست

* ۴۱ - درص ۱۰۵ وفات صاحب فصول، محمد حسین اصبهانی حدود سال ۱۲۵۰ تعیین شده است در حالی که این تاریخ صحیح نیست زیرا در پایان نسخه ای از کتاب فصول به خط شاگرد مؤلف «میرسید عبدالوهاب همدانی» کاتب چنین نوشته:
«تاریخ وفات مرحمت ماب شیخ محمد حسین مصنف هذا الكتاب يوم دوشنبه دهم شهر جمادی الاولی سنة ۱۲۵۵» ۴۳.

* ۴۲ - درص ۱۰۲ انتصار را بدین گونه معرفی می‌کند:
«فی بیان الفروع التي شنع علی الشيعة بانهم خالفوا فیها الاجماع فاثبت ان لهم فيما موافقاً من فقهاء سائر المذاهب وان لهم علیها حجة قاطعة من الكتاب والسنة».
این تعبیر مانند اکثر مطالب قسمت کتب از «ذریعه» اخذ شده است. ۴۴ ظاهر این جمله، این است که شیعه در جمیع مسائل این کتاب موافقی از عامه دارد و منفرد بدان نیست، ولی این مطلب نادرست است زیرا قطع نظر از مرور در خود کتاب «انتصار»، سید مرتضی مؤلف آن در ابتدایش می‌گوید:

واکثرها یوافق فیہ الشيعة غیرهم من العلماء والفقهاء المتقدمین والمتأخرین و ماليس فیہ موافق من غیرهم فعليه من الادلة الواضحة والحجج اللانحة ما یغنی عن وفاق الموافق ولا یوحش معه خلاف المختلف انتهى. ۴۵

پس در اکثر این مسائل، شیعه موافقی از عامه دارد نه در تمام آنها.

* ۴۳ - تفسیری که اکنون به نام تفسیر قمی مشهور و درص ۱۲۷ این کتاب معرفی شده از مجموع نظرات و تفاسیر بیش از بیست نفر گردآوری شده که فقط یکی از آنها تفسیر «علی بن ابراهیم قمی» است، تحقیق این مطلب در سلسله دروس درایه حضرت والد مدّ ظله بطور مستوفی انجام گرفته و در ضمن آن احتمال قوی داده شده که گردآورنده این مجموعه تفسیری، علی بن حاتم قزوینی بوده باشد، امید که توفیق یار گردد و این دروس نگارش و نشر یابد.

* ۴۴ - جزء کتب ترجمه شده در این کتاب نام جواهر الکلام به چشم می‌خورد حال آنکه در هیچ جای مکاسب از این کتاب نام برده نشده و هر جا کلمه «جواهر» بکاررفته مراد جواهر الفقه ابن براج است، آری مرحوم شیخ قدس سره از جواهر مطالبی با عنوان «قال بعض المعاصرین» حکایت کرده است بدون اینکه از مأخذ آن نام ببرد، از آنجا که عدم ذکر این

این کتابخانه ص ۲۰۶ معرفی شده است.

۴۳ - فهرست کتابخانه آیت الله نجفی ج ۹/۲۱۰.

۴۴ - ر. ک ذریعه ج ۲/۳۶۰.

۴۵ - ابتدای انتصار مطبوع در ضمن جوامع فقهیه، و ابتدای انتصار مستقل.

نکته باعث اشتباه می‌شود، گوشزد کردن آن، ضروری است.

۴۵* - در کتاب ذریعه (ج ۱۰/۴۰) بعد از ذکر خصوصیات ذکر شیعة تألیف

شهید اول، آمده است:

رأيت نسخة عصر المصنف في طهران في مكتبة (مجد الدين النصيري) وهي بخط الشيخ احمد بن الحسن بن المحمود، فرغ من كتابتها (۷ - ۲ / ۴ - ۷۸۴) * * والظاهر ان الكاتب كان تلميذ الشهيد وكان كلما يخرج من قلم الشهيد يستنسخه التلميذ تدريجاً... در کتاب اعلام المكاسب، قسمت دوم عبارت ذکر شده ولی قسمت اول حذف شده است و بدین جهت عبارت بی سر و ته از آب درآمده است در اینجا یا باید تمام عبارت ذریعه - با اندک تغییری در لحن - درج و یا تمام آن حذف شود.

۴۶* - در ص ۱۶۰ آمده است که از رساله این عودی برمی‌آید که روض الجنان اولین

کتاب شهید ثانی در فقه استدلالی است، حال آنکه از این رساله استفاده می‌شود که این کتاب، اولین تألیف شهید ثانی است نه فقط اولین تألیف در خصوص فقه استدلالی، عین عبارت «ابن عودی» و پاره ای صحبتها در اطراف آن بعداً مطرح می‌شود.

۴۷* - در ص ۱۵۰ در مورد قوانین گفته شده است:

«اورد فيها حاصل حاشيتي الفاضل الشيرواني و سلطان العلماء على المعالم و سپس می‌فرماید: ولذا حكى عن بعض معاصريه انه قال له: انما جمعت القوانين من المعالم و حاشيته المذكورين (المذكورين صح) فقال كفاني فخراً ان فهمت المعالم و حاشيته و لخصت منها كتاباً».

صدر کلام به قرینه ذیل، ظاهر - و لا اقل موهم - این معنی است که مطالب قوانین منحصر به تحقیقات این دو عالم و صاحب معالم می‌باشد در حالی که اولین نگاه به این کتاب، نادرستی این سخن را مدلل می‌سازد، زیرا قوانین شاید چندین برابر این سه کتاب بر روی هم باشد، اگر حکایت مذکور صحیح هم باشد باز کلام صاحب قوانین مبنی بر مبالغه در تعریف این سه کتاب بوده و حاکی از تواضع او است.

۴۸* - مؤلف در مورد کشف اللثام در ص ۱۵۳ می‌گوید:

« شرح على قواعد العلامة الحلبي، للفاضل الهندي محمد بن الحسن، شرع فيه قبل بلوغ الحلم وبعد فراغه من المبعول بتصريح نفسه وابتداء في شرحه لكتاب النكاح وانهاء الى ختام القواعد شرحاً و سيطراً اقرب الى الاختصار ثم ابتداء من اول القواعد مستوفياً مستقصياً للأدلة و الاقوال و خرج منه الطهارة و الصلاة و الحج و هو شرح مزج و فرغ منه السنة الخامسة بعد المائة و الالف كما قيل».

ولی هم زمان شروع و هم تاریخ ختم، هر دو اشتباه است زیرا در خاتمه بسیاری از

کتاب کشف اللثام، تاریخ ختم آن کتاب درج شده و اولین تاریخ، در پایان کتاب نکاح. ۲۰ ربیع الثانی ۱۰۹۶ می‌باشد. ۴۵ و با در نظر گرفتن سال ولادت وی (۱۰۶۲) روشن می‌شود که تألیف کشف اللثام در حدود ۳۴ سالگی آغاز شده است با مراجعه به صفحه دوم کشف اللثام، منشأ اشتباه روشن می‌شود، در آخر کتاب طهارة تاریخ ختم آن، ماه پنجم - یعنی ماه جمادی الاولی - سال ۱۱۰۵ ضبط گردیده ۴۶ و شاید این منشأ شده که ختم کتاب را در این سال ذکر کنند، حال آنکه آخرین کتاب کشف اللثام (کتاب حج) در جمعه ۱۶ شوال ۱۱۲۰ پایان پذیرفته است. ۴۷.

این سخن در اینجا باید گفته آید که هر چند کتاب ذریعه که منبع اصلی کلام آقای لقائی در این قسمتها است از افتخارات جهان تشیع می‌باشد، لیکن برای تحقیق بهتر مطالب و دست یابی به اطلاعات صحیح تر باید از رجوع به امثال این دائرة المعارف عظیم، پا را فراتر نهاد و وصیت فاضل هندی را نصب عین قرار داد. این دانشمند بزرگ که از اعجوبه های روزگار در علوم بسیاری می‌باشد در پایان شاهکار خود یعنی کشف اللثام در خاتمه وصیت به پرسش، نکات دقیقی را نیز به دانشمندان علم دین گوشزد می‌کند و در ضمن آنها، طالبین علم را به مراجعه به منابع دست اول و مصادر اصلی توصیه می‌کند و از اشتباهات عدم مراجعه به آنها و اکتفاء به نقلیات دیگران بر حذر می‌دارد، مطالب ارزشمند دیگری این وصیت را در برگرفته که مطالعه آن را بر طالبان علم حتمی می‌سازد.

۴۹* - در ص ۱۵۹ در ستایش کتاب مسالک الافهام این جمله دیده می‌شود:

قیل فی مدحه:

لولا کتاب مسالک الافهام ما اتضحت طریق شرائع الاسلام
 کلاً ولا کشف الحجاب مؤلف عن مشکلات غوامض الاحکام
 همچنانکه می‌بینید وزن بیت اول، مختل است و با بیت دوم نیز سازگار نیست، از این رو احتمال دارد که قسمتی از مصراع اول این بیت اشتبهاً داخل مصراع دوم آن شده باشد. بدین گونه که این بیت در اصل موصول بوده و قسمتی از کلمه «ما اتضحت» جزء مصراع اول و قسمت دیگر آن، جزء مصراع دوم باشد بنابراین تنها آخر بیت اول با آخر بیت دوم هم قافیه بوده است در این مورد مرسوم است که شعر بدین گونه نوشته شود:

لولا کتاب مسالک الافهام ما ات
 تضحت طریق شرائع الاسلام.

۴۵ - عین عبارت آن چنین است: واتفق الفراغ عشری شهر ربیع الثانی لالف وست وتسین.

۴۶ - عبارت آن، این است: والحمد لله علی الطهارة واتمامها ... واتفق خامس خمس مائة والف.

۴۷ - عین عبارت پایان این کتاب چنین است: ونجزید مؤلفه محمد بن الحسن الاصهبانی متمهما الله فی داریهما الامانی من الجمعة سادس عشر شوال فی عصرها ومن السنین بعد الف ومائة فی عاشر عشریها.



* ۵۰ - درص ۱۶۳ سخن از کتاب من لایحضره الفقیه به میان آمده، گفتنی است که برخی چون این نام را بی معنی دانسته اند این کتاب را با عنوان «فقیه من لایحضره الفقیه» به چاپ رسانده اند^{۴۸} ولی با مراجعه به مقدمه این کتاب بدست می آید^{۴۹} که لفظ «کتاب» جزء نام این جامع حدیسی می باشد بنابراین معنای این نام چنین می شود که این کتاب، کتاب کسی است که فقیهی در نزدش نباشد همچنانکه کتاب «طب محمد بن زکریای رازی» - که صدوق (ره) نام کتابش را از آن برگرفته - «کتاب من لایحضره الطیب» است، عبارت اعلام المکاسب در اینجا اگرچه قابل حمل بر این معناست ولی تصریح به این نکته ضروری است، خصوصاً با توجه به اینکه خود مؤلف درص ۴۹، ۷۳، ۶۲، ۱۶۶ نام کتاب را اشتباه ذکر کرده است.

در مواضع دیگری از این کتاب اشتباهاتی صورت پذیرفته که بعضی احتمالاً و برخی جزماً غلط چاپی نیست. جمله ای از اشکالات مهم را، تنها با ذکر صحیح آن - و گاه متن بهتر از آن - و بدون ذکر دلیل و منشأ اشتباه - جز در اندک مواردی - به صورت فهرست وار دنبال می کنیم:

ه متن ناصحیح یا غیر انسب در درون [] نهاده شده و در مقابل آن، متن صحیح یا انسب دیده می شود.

صفحه	سطر	متن کتاب	متن صحیح یا انسب
۲۰	۵	ق: [قاموس] المحيط: الفيروزآبادی	القاموس
۲۳	۲	محمد [بن احمد] بن ادریس العجلی	بن منصور بن احمد ^۵
۳۱	۹	«فی ترجمة ابن طاوس»: كان ام والده سعد الدين بنت [ابنة] الشيخ الطوسي.	«ابنة» زائده ^{۵۱}
۳۱	۱۷	وكان [رأيه] في زكاة غلاته كما ذكره في كشف المحجة ان يأخذ العشر منها ويعطى الفقراء الباقي.	دأبه ^{۵۲}

۴۸ - در کنار جلد این کتاب، در این چاپ، کلمه فقیه و در زیر آن کلمه من لایحضره الفقیه چاپ شده است. ممکن است هر دوروی هم یک اسم باشند و ممکن است اولی، اسم کوتاه آن باشد و در هر صورت اشکال برجای خود باقی است.

۴۹ - به مقدمه منتقی الجمان نیز مراجعه و در تعبیروی نسبت به این کتاب دقت شود.

۵۰ - ذریعه ج ۱۲/۱۵۵، طبقات اعلام الشیعه، القرن السادس / ۱۹۰.

۵۱ - مستدرک الوسائل ج ۳/ ۴۷۱.

۵۲ - مستدرک الوسائل ج ۳/ ۴۶۹.

صفحة	سطر	متن كتاب	متن صحيح يا انطب
۳۴	۹	ابن قولوثه	ابن قولوثه ۵۳
۴۵	۱۶	يروى عنه - اى عن الشيخ البهائي - السيد حسن بن السيد حيدر الكركي.	حسين
۴۹	۱۶	له - اى للفاضل الجواد - شرح على جعفرية الشيخ على المحقق .	المحقق الكركي
۸۰	۵	مبادئ الاصول الى علم الاصول - من كتب العلامة -	الوصول
۱۰۸	ما قبل	من مصنفات المحقق الاردبيلي تعليقاته... وعلى	الرسالة الخراجية نفس فاطمة
	آخر	خراجية الشيخ على	الدجاج للمحقق الكركي
۱۰۹	۱۰	نجم الدين الحلبي	المحقق الحلبي
۱۱۳	۶	مالك ابن الاشر	«بن» زائدة
۱۱۴	۲	يروى - اى ابن البطريق - فى الاغلب عن عماد الدين	
		محمد بن القاسم الطيرى و ابن شهر آشوب.	ابى القاسم
۱۲۴	۱۵	الجواهر النضيد فى شرح منطق التجريد	كتاب ۵۴
۱۴۱	۲	له - اى للروضة البهية - شرح... منها ۱ - ۲۰۰ -	الحسن
		شرح للشيخ على بن محمد بن الحسين ابن زين الدين الشهيد الثانى سماه «الزهرات الزويه»	
۱۴۳	ما قبل	شمس العلوم... لنشوان بن سعيد بن نشوان اليمنى... وقد	ما فى الذريعة هو الانسب
	آخر	اختصره ولده فى جزئين و سماه ضياء العلوم (وفى الذريعة ضياء العلوم) فى مختصر شمس العلوم	رعاية لعدم الايطاء فى السجع
۱۵۱	۱۲ و..	الكافى فى الحديث... مشتمل على ستة وعشرين باباً و احاديثه حصرت فى ستة عشر الف حديث : الصحيح ۵۰۷۲ الحسن ۱۴۴ والمؤتنق ۱۷۸ والقوى ۳۰۲ و الضعيف ۹۴۸۵	ثلاثمائة وستة وعشرين حديث ومائة وتسعة وتسعين حديثاً ۵۵ ۱۱۱۸
۱۶۴	آخر	المهذب البارع فى شرح «المختصر النافع» لابن فهد الحلبي... و اشار الى وجه التردد من المصنف لدليل الفدح فى خاطره	لهكذا فى الذريعة ۵۶ ولكن لا يبعد كونه فيها تصحيحاً من «انفدح».



۵۳ - ابضاح الاشتباه (ص ۲۱) و عين عبارت آن: بضم القاف واسكان الواو الاول [والثاني] وضم اللام والواو

بعدها.

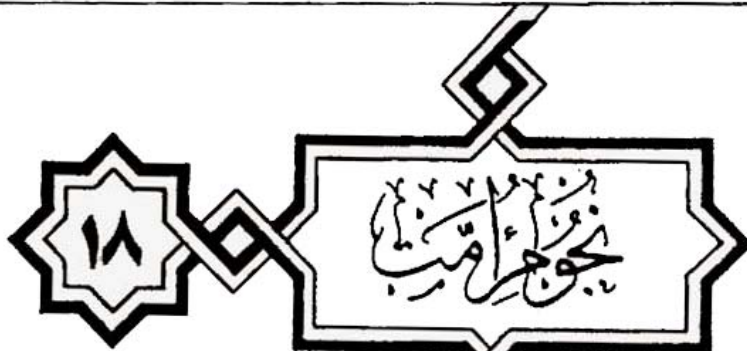
۵۴ - نگارنده احتمال مى دهد که برخلاف آنچه شايع است خواجه طوسى يك كتاب به نام تجريد - که بخشى از آن حکمت و بخشى ديگرش منطق است - ندارد بلکه او دو کتاب نگاشته يکى در حکمت به نام تحرير العقائد و ديگرى در منطق به نام تجريد (په مقدمه اين کتب و نيز تأسيس الشيعة / ۳۹۸ در ضمن کتب علامه که از خلاصه نقل مى شود) .

۵۵ - لؤلؤة البحرين / ۳۹۴

۵۶ - ذريعة ۲۳ / ۲۹۲

برخی از منابعی که مستقیماً مورد استفاده قرار گرفته است:

- ۱ - اعلام المكاسب فی الاشخاص والكتب، منصور لقانی، مكتب الاعلام الاسلامی، قم، ۱۴۰۶
- ۲ - اعیان الشیعة، سید محسن امین (۱۲۸۴-۱۳۷۱)، تحقیق حسن امین، ۱۱ جلد (۱۰ جلد + ۱ جلد فهرست) دارالتعارف، بیروت ۱۴۰۳ هـ.
- ۳ - اهالی شیخ مفید، محمد بن محمد بن نعمان (۳۳۶-۴۱۳) تحقیق علی اکبر غفاری وحسین استاد ولی، انتشارات جامعه مدرسین، قم، ۱۴۰۳
- ۴ - ایضاح الاشتباه، علامه حلی، سنگی، جیبی، ۱۳۱۹.
- ۵ - نسخه ای از این کتاب که با یک نسخه معتبر تصحیح شده در اختیار ما بود، و ما با گذاشتن «گیومه» اختلاف نسخه را مشخص نمودیم.
- ۵ - بحار الانوار الجامعة لدرر اخبار الائمة الاطهار (ع)، محمد باقر بن محمد تقی، علامه مجلسی (۱۰۳۷-۱۱۱۰)، الف- مکتبه اسلامیه تهران، ب- دارالوفاء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
- ۶ - تاریخ بغداد، خطیب بغدادی احمد بن علی (۴۶۳ م)، مکتبه الخانجی، قاهره و المکتبه العربیه، بغداد و مطبعة السعادة، جوار محافظة مصر.
- ۷ - تاریخ حزین، محمد علی حزین (۱۱۰۳-۱۱۸۱)، چاپ سوم، کتابفروشی تأیید، اصفهان، ۱۳۳۲ هـ.ش.
- ۸ - تأسیس الشیعة، سید حسن صدر (م ۱۳۵۴)، شركة النشر والطباعة العراقية المحدودة.
- ۹ - تذکرة حزین، محمد علی حزین (۱۱۰۳-۱۱۸۱)، چاپ دوم، کتابفروشی تأیید، اصفهان، ۱۳۳۴ هـ.ش.
- ۱۰ - جامع الرواة، محمد بن علی اردبیلی، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳.
- ۱۱ - خلاف، شیخ طوسی محمد بن حسن (۳۸۵-۴۶۰)، چند چاپ از آن دیده شده و آدرس صفحه داده شده از چاپ دوم، (مطبعة تابان تهران، ۱۳۸۲ هـ.ق) که مرحوم آیت الله بروجردی بر آن مقدمه نوشته اند، می باشد.
- ۱۲ - الدر المنثور من المأثور و غیر المأثور، علی بن محمد بن حسن ابن الشهید الثاني زین الدین (۱۰۱۴)، چاپ اول، چاپخانه مهر، ۱۳۹۸.
- ۱۳ - الذریعة الی تصانیف الشیعة، شیخ آقا بزگ طهرانی، محسن (۱۲۹۳-۱۳۸۹)، ۲۵ جلد (جلد ۹ در ۴ قسمت)، چاپ سوم، دارالاضواء، بیروت، ۱۴۰۳ هـ.
- ۱۴ - فهرست اسماء مصنفی الشیعة (= رجال نجاشی)، احمد بن علی بن احمد بن عباس نجاشی (۳۷۲-۴۵۰)، تحقیق: سید موسی شبیری زنجانی، مؤسسه انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، ۱۴۰۷.
- ۱۵ - روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، محمد باقر خواتساری، ۸ جلد الف- کتابفروشی اسماعیلیان، تهران ۱۳۹۰، ب- ترجمه روضات، محمد باقر ساعدی خراسانی، کتابفروشی اسلامی، تهران، ۱۳۶۰.
- ۱۶ - روضة المتقین فی شرح اخبار الائمة المعصومین، محمد تقی بن مقصود علی، مجلسی اول (۱۰۰۳-۱۰۷۰) تحقیق سید حسین موسوی کرمانی، علی پناه اشتهاردی، بنیاد فرهنگ اسلامی حاج محمد حسین کوشانپور، ۱۴ جلد، ۱۳۹۳ تا ۱۳۹۹.



آیت الله العظمی شیخ محمدرضا

نجفی اصفهانی

(قدس سره)



معرفی اجمالی:

نام: شیخ محمدرضا نجفی.

مشهور به: آقارضا مسجدشاهی و صاحب وقایه.

کنیه: ابوالمجد.

پدر: عالم جلیل، فقیه زاهد و مفسر، مرحوم حاج شیخ محمد حسین نجفی (متوفای ۱۳۰۸).

مادر: علویّه، ربابه سلطان بیگم دختر مرحوم آقاسید محمد علی آقا مجتهد عالمی اصفهانی از دختر حاج سید محمد باقر حجة الاسلام شفتی بیدآبادی.

جده پدری: مادر پدر، علویّه دختر علامه فقیه آقاسید صدرالدین محمد عاملی.

مادر جده پدری: (مادر حاج شیخ محمدباقر) مخذره، نسبه خاتون، دختر شیخ الطائفه، شیخ جعفر کاشف الغطاء نجفی.

جده مادری: مادر مادر، مخذره دختر شیخ کبیر مرحوم حاج شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء رحمة الله علیه.

همسر: علویّه زهرا خانم، دختر عالم بزرگوار مرحوم آقا سید محمد امامی خاتون آبادی اصفهانی نجفی علیه الرّحمة.

تولد: مرحوم آقاشیخ محمدرضا در جمعه ۲۰ شعبان سال ۱۲۸۷ (هـ - ق) در شهر مقدس نجف در خاندان علم و سیادت و تقوی و روحانیت دیده به جهان گشود و در خانواده‌ای که همگان از بزرگان اهل علم و دین و تقوی و ورع و اجتهاد بودند، تربیت شد.

مراجعت به اصفهان: مرحوم آقاشیخ محمدرضا، کودکی را در نجف اشرف گذرانید و در سال ۱۲۹۶ به اتفاق پدر به اصفهان حرکت نموده و قبل از ۱۳۰۸ (سال فوت پدر) جهت ادامه تحصیل به نجف مراجعت فرمود و تا سال ۱۳۳۳ در آن شهر مقدس به کسب علوم و فضائل پرداخته و پس از وصول به مقامات عالیّه علم و اجتهاد و تبحر و مهارت در فنون شعر و ادب و کسب اجازات روایتی و اجتهاد، به اصفهان مهاجرت فرموده و به ترویج و تدریس و اقامه جماعت و ارشاد و هدایت مردم و دیگر شئون روحانیت پرداخت، و غیر از سه سفر به قم و یک سفر زیارتی به مشهد مقدس، باقی مدت در مسجد نوبازار اصفهان، اقامه جماعت و



تدریس داشتند و این تدریس راحتی در دوره اختناق رضاخانی نیز دور از چشم مأمورین کلانتری و شهربانی در خانه اش ادامه داد.
در زمان او (مانند پس از وفاتش) مسجد نوبازار، یکی از مساجد پررونق و معمور اصفهان و نماز جماعت آن از جماعت های ممتاز این شهر به شمار می رفت.

اقوال بزرگان و مؤلفین درباره مرحوم آقا شیخ محمد رضا نجفی

برای آنکه شخصیت علمی و مقام اجتماعی آن مرحوم بیشتر روشن گردد بی مناسبت نیست گفتار و نوشته چندتن از مشاهیر نویسندگان و بزرگان اهل علم و فقاہت را درباره ایشان بازگو کنیم:

- ۱- در اعیان الشیعه (ج ۳۲ ص ۴۹) درباره معظم له می نویسد:
من نوابغ العصر و اغالیط الزمان فقهاً و اصولاً و ادباً و شعراً و حدیثاً و ریاضیاً.
 - ۲- در ریحانة الادب (ج ۵ ص ۱۶۴) گوید:
از اجلای علمای عصر حاضر ما که فقیه، اصولی، حکیم، ریاضی، عروضی، شاعر ماهر و جامع معقول و منقول و فروع و اصول...
 - ۳- حضرت آیت الله مرعشی نجفی در پشت نسخه کتاب: السیف الصنیع علی رقاب منکری البدیع از تألیفات آن مرحوم، وی را بدینگونه معرفی می کند:
الامام الهمام القدوة الاسوة نابعة العصر و یتیمه الدهر، رب الفضائل و کعبها التي تهوی اليها الافئدة ناطورة الفقه عالم الكتاب و السنة فقیه الامة الحریت الادیب...
 - ۴- علامه جلیل، مرحوم حاج میرسید علی مجتهد نجف آبادی که از بزرگان علماء و مدرسین اصفهان بودند، مکرراً می فرمود: در اصفهان فقط پنج نفر مجتهد داریم که عبارتند از:
 - ۱- مرحوم حاج شیخ ابوالفضل ریزی
 - ۲- مرحوم آقا سید ابوالقاسم دهکردی
 - ۳- مرحوم آقا شیخ محمد حسین فشارکی
 - ۴- مرحوم آقا شیخ محمد رضا
 - ۵- خود ایشان (یعنی مرحوم حاج سید علی نجف آبادی).
- اهمیت این سخن موقعی روشن می شود که خواننده عزیز توجه داشته باشد، که مرحوم آقا سید علی نجف آبادی قبل از مسافرت به مکه معظمه، خود را اعلم علمای شیعه می دانست و



برای مرحوم آفاضلیاء الدین عراقی بعد از خود مقام ارجحیت قائل بود، لکن پس از سفر حج و دیدار با مرحوم آیت الله اصفهانی رحمه الله علیه، از نظر خود عدول فرموده و برای آن بزرگوار مقام اعلمیت و تفوق بر همگان را اقرار کرد، و این نظر خویش را در مجالس خصوصی و عمومی در حضور اشخاص اظهار می فرمود: رحم الله معشر الماضین.

اسامی اساتید و مشایخ اجازه

ذیلاً به اسامی برخی از اساتید و مشایخ آن مرحوم، اشاره کرده و تفصیل آن را به کتاب بیان سل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة موکول می کنیم:

- ۱- مرحوم آقاسید ابراهیم قزوینی
 - ۲- مرحوم حاج شیخ باقر بهاری همدانی، شیخ روایت
 - ۳- مرحوم حاج میرزا حبیب الله ذوفنون، استاد ریاضیات
 - ۴- مرحوم آقاسید حسن صدر کاظمینی، شیخ روایت
 - ۵- مرحوم حاج شیخ محمد حسین نجفی پدر بزرگوار خود
 - ۶- مرحوم حاج میرزا حسین محدث نوری، استاد و شیخ روایت
 - ۷- مرحوم آقاسید حسین قزوینی، شیخ روایت
 - ۸- مرحوم حاج آقارضا همدانی
 - ۹- مرحوم آقا شیخ علی نهاوندی
 - ۱۰- مرحوم حاج میرزا فتح الله شیخ الشریعه اصفهانی
 - ۱۱- مرحوم آخوند ملا محمد کاظم خراسانی
 - ۱۲- مرحوم آقاسید محمد کاظم طباطبائی یزدی
 - ۱۳- مرحوم آقاسید محمد فشارکی اصفهانی
 - ۱۴- مرحوم سید مرتضی کشمیری.
- در بین اساتید یاد شده، آن مرحوم به مرحومین، شیخ الشریعه اصفهانی و آقاسید محمد فشارکی، علاقه بیشتری داشته و در مباحثات علمی از اقوال آن دو زیاد یاد می کرده است.

آقا شیخ محمدرضا نجفی در قم

نویسنده کتاب آثار الحجّه (ج ۲ ص ۷۷) می نویسد:



مرحوم آقا شیخ محمدرضا در اوائل سال ۱۳۴۴ وارد قم شده و مورد استقبال و تکریم مرحوم آیت الله العظمی حائری و حوزه علمیه قرار گرفت و در مدرسه فیضیه شروع به تدریس کرده ... و حدود یک سال فضلاء را از مبانی علمی و بیانات متقن خود مستفیض می فرمود. هجرت مرحوم آقا شیخ محمدرضا به قم به دعوت مرحوم آیه الله العظمی حائری مؤسس حوزه علمیه قم، جهت تقویت حوزه و تدریس بوده و آن دو عالم جلیل، از دیگران آشناتر به مقام علمی همدیگر بودند و مرحوم آیت الله العظمی حائری فضلاء شاگردان خود را به حضور در جلسه درس ایشان توصیه می فرمودند.

در سال ۱۳۴۶ هنگامی که مرحوم آیت الله حاج آقا نورالله، به قم مهاجرت فرمود اغلب علماء و مدرسین اصفهان از آن جمله مرحوم آقا شیخ محمدرضا نیز به قم هجرت کرده و به درس و مباحث مشغول گردید، دوره توقف در این زمان تقریباً بیش از شش ماه طول نکشید و پس از وفات مرحوم حاج آقا نورالله کلیه مهاجرین به شهرهای خود برگشتند.

سومین مسافرت مرحوم آقا شیخ محمد رضابه قم پس از وفات مرحوم آیت الله حائری بود که معظم له به مقصد زیارت مشهد مقدس از اصفهان حرکت نموده و در قم به منزل مرحوم آیه الله حاج شیخ مرتضی حائری وارد شدند.

علماء و مراجع و بزرگان زیر، از جمله کسانی هستند که در مدت اقامت مرحوم آقا شیخ محمدرضا از جلسات درس ایشان استفاده کرده اند.

- ۱ - مرحوم آیت الله العظمی حاج سید احمد خوانساری
- ۲ - مرحوم آیت الله آقای حاج سید احمد زنجانی -
- ۳ - حضرت آیت الله العظمی نایب الامام حاج آقا روح الله خمینی رهبرانقلاب

اسلامی ایران

- ۴ - حضرت آیت الله العظمی حاج سید محمدرضا گلپایگانی
- ۵ - حضرت آیت الله العظمی حاج سید شهاب الدین مرعشی نجفی
- ۶ - مرحوم آیت الله حاج میرزا عبدالله مجتهدی تبریزی
- ۷ - مرحوم آیت الله حاج میرزا محمد ثقفی طهرانی
- ۸ - آیت الله آقای آقا سید مصطفی صفائی خوانساری
- ۹ - مرحوم آیه الله حاج میرزا خلیل کمره ای
- ۱۰ - حضرت آیه الله حاج سید مصطفی مهدوی اصفهانی.



و جمعی دیگر از دانشمندان که اکنون اسامی شریف آنان بر نویسنده مجهول است. عده‌ای از فضلا محصلین اصفهانی نیز که در حوزه علمیه قم در آن زمان تحصیل می‌کردند در درس مرحوم آقاشیخ محمدرضا حاضر می‌شدند.

اسامی برخی از شاگردان و مجازین آن مرحوم در اصفهان

مرحوم آقاشیخ محمدرضا در امر تدریس بسیار ساعی و کوشا بود و آن را به هیچ عنوان تعطیل نمی‌کرد، حتی در دوره اختناق رضاخانی با آن همه فشار و سخت‌گیری که نسبت به طلاب و اهل علم می‌شد که قلم یارای نوشتن آن را ندارد و شاید بسیاری از خوانندگان آن را حمل بر مبالغه کنند، چون کلیه مدارس دینی تعطیل شده و حجرات خالی گشته بود و حوزه‌هایی هم که در مساجد تشکیل می‌شد خواه ناخواه از بین رفته بود ولی با این همه مرحوم آقاشیخ محمدرضا در منزل خویش برای جمعی از طلاب و محصلین بطور خصوصی تدریس می‌فرمود و می‌توان گفت که تقریباً جلسه تدریس ایشان از سال ۱۳۰۸ شمسی که ابتدای فشار بر اهل علم به عنوان اتحاد شکل و تغییر لباس بود تا حدود سال ۱۳۱۵ شمسی که فی الجمله از فشار و اذیت کاسته شده بود، تعطیل نشد.

از سال ۱۳۳۳ که مرحوم آقاشیخ محمدرضا به اصفهان برگشتند تا سال ۱۳۶۲ که دارفانی را وادع گفتمند یعنی جمعاً حدود سی سال، صدها نفر از محضر علمی و ادبی این استاد بزرگوار بهره‌مند شده‌اند که ذیلاً به نام عده محدودی از آنها اشاره می‌شود:

- ۱- مرحوم حاج شیخ ابوالقاسم نورانی سدهی
- ۲- خانم امین (بانوی مجتهد ایرانی مؤلف اربعین هاشمیه)
- ۳- حاج شیخ محمدباقر نجفی فرزند مرحوم حاج آقا جمال الدین
- ۴- حاج شیخ محمد تقی نجفی فرزند مرحوم حاج میرزا عبدالحسین نجفی
- ۵- مرحوم حاج شیخ محمد تقی فشارکی
- ۶- حاج سید جمال الدین میردامادی ساکن تهران مجاز
- ۷- دکتر محمدحسن سه‌چهاری
- ۸- دکتر محمد حسین ضیائی بیگدلی قمی
- ۹- مرحوم آیت الله حاج آقا حسین خادمی رئیس حوزه علمیه اصفهان

- ۱۰ - مرحوم آقا حسین موسوی بیدآبادی امام جماعت مسجد سید
- ۱۱ - فاضل محترم حیدرعلی خان برومندگری مؤلف کتاب طریق الرشاد
- ۱۲ - آقا شیخ حیدرعلی محقق از محققین اهل منبر و ائمه جماعت و صاحب
تقریرات مرحوم آقا شیخ محمدرضا فقهاً و اصولاً
- ۱۳ - مرحوم شیخ محمدرضا بافرانی
- ۱۴ - مرحوم آیت الله آقا سید محمدرضا خراسانی رئیس حوزه علمیه اصفهان
- ۱۵ - مرحوم حاج سید محمدرضا شفتی امام جماعت مسجد سید
- ۱۶ - مرحوم سیدریحان الدین مهدوی
- ۱۷ - مرحوم آقا سید زین العابدین طباطبائی ابرقونی مؤلف ولایة المتقین
- ۱۸ - آیت الله حاج شیخ عباسعلی ادیب حبیب آبادی صاحب تألیفات کثیره
- ۱۹ - مرحوم حاج میرزا عبدالله شیخ الاسلام معروف به حاج آقا میرزا
- ۲۰ - مرحوم حاج ملاعلی مارینی
- ۲۱ - مرحوم ملا محمدعلی عالم حبیب آبادی از مدرسین سطوح
- ۲۲ - مرحوم سید کمال الدین نوربخش دهکردی استاد دانشگاه تهران
- ۲۳ - مرحوم حاج آقا مجتبی روضاتی فرزند مرحوم صاحب روضات الجنات
- ۲۴ - مرحوم آیت الله حاج شیخ مجدالدین مجدالعلماء نجفی فرزند ایشان
- ۲۵ - مرحوم حاج آقا محمد شیخ العراقین جویباره ای
- ۲۶ - مرحوم حاج سید مرتضی ظهیر الاسلام واعظ
- ۲۷ - مرحوم حاج شیخ مصطفی ارسطوئی نجف آبادی واعظ
- ۲۸ - مرحوم حاج آقا مصطفی سیدالعراقین میرعمادی
- ۲۹ - مرحوم حاج آقا مهدی میرعمادی
- ۳۰ - مرحوم آقا شیخ فاضل مرندی.

تألیفات

مرحوم آقا شیخ محمدرضا نجفی جمعاً قریب سی و چهار کتاب و رساله در فقه و اصول و علوم ادبی تألیف فرموده که متأسفانه نسخه برخی از آنها فعلاً در اختیار خاندان آن مرحوم نمی باشد.



از این کتاب ها فقط یک کتاب به زبان فارسی (امجدیه) و بقیه به زبان عربی فصیح تألیف گردیده و نه جلد از آنها بشرح زیر به چاپ رسیده است.

۱ - اداء المفروض در شرح منظومه عروض (منظومه از آثار مرحوم آقامیرزا مصطفی تبریزی است).

۲ - استيضاح المراد من قول الفاضل الجواد در رد بر قول علامه شیخ محمد جواد بلاغی (در اینکه ملاقی متنجس نجس نیست).

۳ - امجدیه بنام فرزندش مرحوم آیه الله حاج شیخ مجد الدین (مجد العلماء) به فارسی در ادعیه ماه مبارک رمضان و در مقدمه، ضیافت را معنی فرموده است.

۴ - تنبیهات دلیل الانسداد در اثبات حجیت ظن.

۵ - حواشی بر روضات الجنات علامه آقامیرزا محمد باقر چهارسوقی رحمه الله علیه.

۶ - الروضة الغناء فی معنی الغناء و تحدیده و حکمه، این رساله که نسخه خطی آن به خط حجة الاسلام آقای حاج شیخ احمد فقیه امامی فرزند مرحوم حجة الاسلام حاج آقا عطاء الله درب امامی است و از روی نسخه امام خمینی استنساخ شده، در همین مجله (دوره دوم شماره ۴) به طبع رسیده است و مرحوم آقا شیخ محمد رضا در این رساله، خویشتن را عبدالمنعم بن عبدربه نامیده اند.

۷ - سمطا اللثال فی مسئلتی الوضع والاستعمال از اجزاء کتاب وقایة الاذهان.

۸ - نقد فلسفة داروین در دو جلد در بغداد به چاپ رسیده و در موضوع خود از بهترین کتابها می باشد.

۹ - وقایة الاذهان و الألیاب و لیاب اصول السنة و الکتاب در اصول فقه، مرحوم علامه نجفی در این کتاب در تبویب مسائل اصولی تغییراتی داده است. دو قسمت از این کتاب به نامهای تنبیهات دلیل الانسداد و وقایة الاذهان در اصفهان به چاپ رسیده است و در آن از چهار نفر از اساتید خود بدین گونه یاد می کند:

از مرحوم علامه آقاسید محمد کاظم طباطبائی به عنوان بعض اساتیدنا.

از مرحوم آخوند ملامحمد کاظم خراسانی به عنوان الشیخ الاستاد و یا صاحب الکفایة.

از مرحوم آقاسید محمد فشارکی به عنوان سیدنا الاستاد و یا سید استاد و یا سید مشایخنا.



و مرادشان از بعض مشایخنا ظاهراً مرحوم حاج آقارضا همدانی می‌باشد.

واما مؤلفات غیرمطبوع آن مرحوم

- ۱ - تقریرات درس فقه آن مرحوم در قم به قلم مرحوم آیه الله حاج سید احمد زنجانی که نسخه اصل آن در کتابخانه مرحوم آقای زنجانی و نسخه عکسی آن نزد حفید آن مرحوم می‌باشد.
 - ۲ - حواشی بردیوان متنسی از واقدی، تألیف این حواشی غیرمدون از سال ۱۳۵۴ شروع گردیده و به سال ۱۳۵۶ خاتمه می‌یابد و عموماً به امضاء «ابوالمجد محمد الرضا الاصفهانی...» رسیده است نسخه اصل در کتابخانه حفید آن بزرگوار، دانشمند محترم حجة الاسلام آقای حاج شیخ مهدی غیاث الدین نجفی موجود است.
 - ۳ - دیوان اشعار که نسخه آن به خط آقا شیخ کاظم بن شیخ موسی، فرزند شیخ محمدرضا، فرزند شیخ موسی فرزند مرحوم شیخ الطائفه شیخ جعفر نجفی صاحب کتاب کشف الغطاء می‌باشد که آن را در غره رجب ۱۳۴۶ در ۴۹ صفحه ۱۹ سطری به پایان رسانیده و مرحوم آقا شیخ محمدرضا به خط خود ۱۲ صفحه دیگر بر آن اضافه نموده است، نسخه ای از این کتاب در کتابخانه حفید نامبرده موجود است.
 - ۴ - السیف الصنیع علی رقاب منکری علم البدیع در علم بلاغت تاریخ تألیف ۱۳۲۴، نسخه آن در کتابخانه حفید نامبرده موجود است.
 - ۵ - نعمة المرئاد فی شرح نجات العباد، نسخه آن قبلاً در کتابخانه علامه مفضل جناب سید محمد علی روضاتی بوده و اخیراً به کتابخانه حفید محترم ایشان منتقل گردیده است.
 ۵. چهار صفحه اول این کتاب اجازه علامه مرحوم سید حسن صدر کاظمینی رحمة الله علیه برای مرحوم آقا شیخ محمدرضا می‌باشد، تاریخ اجازه شب شنبه ۱۴ ذی القعدة ۱۳۳۲ ق. است.
 - ۶ - النوافج والروزنامج در متفرقات از اشعار و احادیث و اخبار و مسائل حساب و غیره، نسخه اصل به خط مؤلف بزرگوار در کتابخانه حفید نامبرده است.
- از نسخه های دیگر مؤلفات آن مرحوم فعلاً اطلاعی در دست نیست و اسامی آنها با



شرح اجمالی هریک در کتاب «بیان سبیل الهدایة فی ذکر اعقاب صاحب الهدایة» به تفصیل آمده است.

مرحوم شیخ محمدرضا از بزرگان شعر و ادب عربی است

مرحوم آقا شیخ محمدرضا نجفی بی گمان یکی از بزرگترین شعراء و ادباء عرب زبان بشمار می‌رفت آثار و اشعار ایشان در کتابهای: ادب الطف یا شعراء الحسین علیه السلام، الحصون المنیعة، التاریخ والادب، الطلیعة من شعراء الشیعة و شعراء معاصر اصفهان نقل شده است.

در اعیان الشیعه (ج ۳۲، ص ۵۱) درباره او می‌نویسد:

از برای مرحوم آقا شیخ محمدرضا، شعر عربی ممتازی است که هیچگونه خللی در آن دیده نمی‌شود و با آنکه وی مدت زمانی در ایران زندگی می‌کرد، ولی سکونت ممتد در نجف اشرف و معاشرت او با ادباء و شعراء، موجب شد که وی صاحب اشعاری، دارای نکاتی بدیع و مضامینی دقیق باشد و کمتر شعری از او نقل شده که خالی از صنایع شعری باشد و شایسته است که درباره او گفته شود:

نظم المعانی الفارسیة بالفاظ العربیة (این کلامی است که درباره مهیار دیلمی گفته شده است).

علامه طهرانی در نقباء البشر (ص ۷۴۹) پس از شرحی که از علم و ادب و معاشرین ادبی آن مرحوم می‌نویسد، گوید: و شاعریتش فی غنی عن الاطراء والوصف اذ لا ینکر احد مکانه...

و در مجله الغری (سال دوم شماره ۷۷ و ۷۸ مورخ ۲۶ رجب ۱۳۶۰) درباره او می‌نویسد:

و هو بالرغم من کونه فارسياً، قد حل مقاماً عالیاً من الادب العربی و قد جرى علی منوال الصاحب بن عباد کما یقال عنه...

نمونه‌ای از اشعار آن مرحوم

در شکایت از وضع و حال خود فرماید:

الا ان شکل المال فی الدهر منتج ولكن شکل العلم فیہ عقیم



فمن یشتری من جمیع فضائلی
فقیه اصولی ادیب محدث
وماذا انتفاع المرء بالعلم والحجی
عفتت عن الفحشاء فی زمن الصبا
فانی بانجاء العلوم علیم
طیب بصیر بالنجوم حکیم
اذا قیل هذا مفلس و عدیم
علی ان شیطان الشباب رجیم
از اشعار آن مرحوم به همین اندازه اقتصار می‌کنیم و طالبین را به دیوان اشعار آن مرحوم که قریباً به خواست خداوند تبارک و تعالی به چاپ خواهد رسید، ارجاع می‌دهیم.

برخی از نظریات، عقاید فقهی و اصولی مرحوم آقا شیخ محمدرضا نجفی مرحوم آقا شیخ محمد رضا در بعضی از مسائل فقهی و اصولی نظریه‌های ویژه‌ای داشته که در مجالس درس و همچنین در کتابهای خود به آنها اشاره فرموده است، از آن جمله:
۱ - استعمال لفظ در مجاز را استعمال لفظ در «ماوضع له» می‌دانست برخلاف قول ادباء که آن را استعمال در غیر «ماوضع له» می‌دانند و مرحوم علامه شیخ عبدالله گلپایگانی (۱۲۵۵ - ۱۳۲۷) رساله‌ای به نام: «فصل القضاء للانتصار للرضا»، در تأیید این نظریه تألیف نمود و پس از آن، این نظریه مورد قبول اکابر فقها، و مجتهدین و اهل نظر و تحقیق قرار گرفت.

علامه طهرانی در الذریعه (ص ۲۳۴ ج هفدهم) می‌نویسد:
فصل القضاء ... رسالة الفهاالشیخ ... انتصرفیه الشیخ ابا المجد محمدالرضا ... من انکاره المجاز رأسا وان جمیع الاستعمالات فیها وضع له من العرب...
۲ - در سوره مبارکه فاتحه الكتاب: قرائت «ملک يوم الدين» را از جهاتی بر «مالک يوم الدين» مقدم می‌دانسته و خود آن جناب همیشه به جای «مالک»، «ملک» می‌خواند. دیگر متفردات و نظریات خاص ایشان، در شرح حال مفصل آن مرحوم که به خواست خداوند تبارک و تعالی بزودی به چاپ خواهد رسید، آمده است.

برخی از ویژگیهای اخلاقی آن مرحوم

مرحوم آقا شیخ محمدرضا دارای قدی کوتاه و صورتی زیبا و چهره‌ای بشاش با عمامه‌ای کوچک بود، وی در موقع تکلم تند صحبت می‌کرد در حالی که کلمات را شمرده و جدا از هم بیان می‌داشت.



وی بسیار شوخ و ظریف و لطیفه گو بود، اما هیچگاه از مرز متانت خارج نمی شد و متانت و وقار علماء را با ظرافت شعراء توأم ساخته بود از او شوخیها و لطیفه های زیادی در بین اهل علم معروف است از آن جمله:

یکی از علماء کتابی در شرح دعای کمیل به نام انیس اللیل تألیف نموده و به چاپ رسانیده بود مرحوم آقا شیخ محمدرضا در یک مجلس که جمعی از علماء و بزرگان حضور داشتند خطاب به آن عالم فرموده بود: آقا انیس اللیلتان را برای ما بفرستید (خنده حاضرین از این نکته سنجی و لطیفه گوئی).

شوخی او با اساتید خود، مرحوم آقاسید محمد کاظم یزدی و آخوند خراسانی نیز معروف است.

در دوستی و محبت ثابت قدم و نسبت به شاگردان خود علاقمند بود و آنان را مورد احترام خاص قرار می داد. عاشق درس و مباحثه بود و آن را به هیچ عنوان تعطیل نمی کرد. یکی از بزرگترین خدمات آن مرحوم (و جمعی دیگر از علمای اصفهان) حفظ و بقای حوزه علمیه اصفهان بود که مورد هجوم و تاخت و تاز عوامل بیگانگان یعنی رضاخان و مأمورین او قرار گرفته بود.

نسبت به عموم اساتید خود متواضع بود و نام آنان را به عظمت و بزرگی یاد می کرد، مخصوصاً از دو نفر از آنها یعنی مرحومین شیخ الشریعه اصفهانی و آقاسید محمد فشارکی اصفهانی زیاد، یاد می کرد و مکرر می فرمود: استفاده ای که در مدت کمی از مرحوم فشارکی داشتم از دیگر اساتید در طول سالیان دراز نبردم.

وفات و مدفن

مرحوم آقا شیخ محمد رضا نجفی در اواخر عمر تقریباً به مدت دو ماه بیمار و بستری بود. در این مدت اطباء و پزشکان به مداوای ایشان اشتغال جسته، حال مزاجی آن مرحوم گاهی بهتر و زمانی بدتر می نمود تا اوائل دهه سوم محرم که ناگهان وضع مزاجی ایشان وخیم و وخیم تر شد تا اینکه در سحرگاه روز یکشنبه ۲۴ محرم الحرام ۱۳۶۲ در خانه مسکونی خود در جنب مسجد شاه اصفهان وفات یافت.

جنازه را در خانه آن مرحوم غسل داده به مسجد آورده و پس از ادای نماز، جهت دفن به سمت تخت فولاد حرکت دادند.



و چون خبر فوت آن مرحوم در مدرسه صدر به علامه فقیه، مرحوم حاج سیدعلی نجف آبادی رسید به همراه طلاب حرکت نموده و امر به تعطیل بازار نمود سپس جمعیت تجار، بازرگانان، و کسبه و اهل علم به صورت اجتماع نوحه خوانان و سینه زنان حرکت نموده، و جنازه را با کمال عزت و احترام تشییع نموده، در تخت فولاد در بقعه تکیه مرحوم علامه آقا شیخ محمد تقی رازی اصفهانی، جد بزرگوار آن مرحوم در جلو قبر مرحوم آیت الله حاج شیخ جمال الدین نجفی، عم اکرم ایشان به خاک سپردند.

مجالس ختم ایشان در اصفهان، چندین روز در مساجد منعقد بود، و در قم و طهران و نجف، مصر (قاهره جامعه الازهر) و غیره نیز به یاد آن مرحوم مجالس متعدد فاتحه منعقد شد، رحمة الله علیه.

از ایشان چندین پسر و دختر به جای ماند که اکبر و اعلم آنها، مرحوم آیت الله حاج شیخ مجدالدین معروف به مجدالعلماء نجفی بود.

فوت چهارتن از بزرگان مجتهدین در مدت ۷۵ روز

بنا به فرموده معصومین در اثر مرگ عالم شکاف و خللی در دیوار محکم دین ایجاد می شود که هیچ چیز آن رخته را پر نمی کند، فقط مژده الهی که می فرماید: ما ننسخ من آیه اوتنسها نأت بخیر منها او مثلها^۱ امید بخش دلهای ماتمزده در مرگ علماء می باشد.

در ۲۸ ذی القعدة الحرام سال ۱۳۶۱ علامه جلیل استاد العلماء و الفقهاء مرحوم آقاضیاء الدین عراقی در نجف اشرف وفات یافت.

هنوز هفته ای از این حادثه جانگذار بر اهل علم نگذشته بود که علامه فقیه فیلسوف ادیب مرحوم آقا شیخ محمد حسین کمپانی اصفهانی در ۵ ذی الحجه همان سال در نجف وفات یافت.

هیئت علمیه اصفهان در مدرسه صدر بازار برای این دو عالم جلیل جلسه ختم برگزار کرد اما چند روزی از آن گذشت که در ۲۴ محرم سال ۱۳۶۲ عالم فقیه ادیب مرحوم آقا شیخ محمدرضا در اصفهان وفات یافت.

۱- سورة بقره آیه ۱۰۶

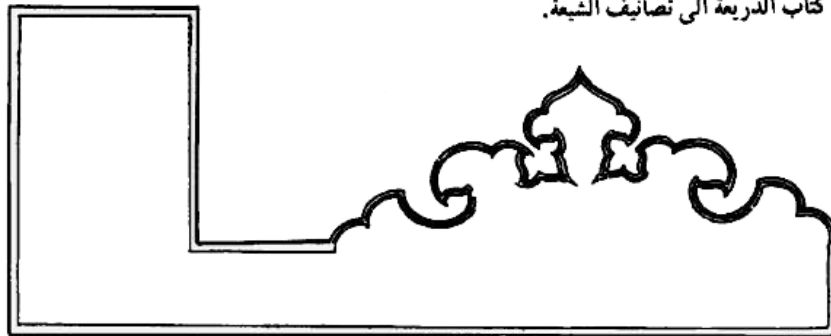


هنوز جلسات ختم مرحوم آقا شیخ محمدرضا خاتمه نیافته بود که اصفهان شاهد مرگ یکی از بزرگان مجتهدین و اعظم مدرسین حوزه علمیه یعنی مرحوم حاج سید علی مجتهد نجف آبادی در روز جمعه ۱۳ ماه صفر گردید رحمة الله عليهم اجمعين.

منابع و مصادر شرح حال

در تهیه مطالب این نوشته علاوه بر اطلاعات شخصی و اظهارات جمعی از شاگردان آن مرحوم و همچنین مطالب مأخوذه از عده ای از مطلعین به بیشتر از ۲۵ کتاب و رساله مراجعه شده که از آن جمله است:

- ۱- آثار العجوة ص ۷۷، ج یکم.
- ۲- ادب اللف ص ۲۵۹.
- ۳- اعیان الشیعه ص ۴۷ ج سی و دوم.
- ۴- بزرگان و دانشمندان اصفهان ص ۳۲۸.
- ۵- تاریخ اصفهان وری ص ۴۲۷.
- ۶- ریحانة الادب ص ۸۶۴ ج پنجم.
- ۷- شعراء الفری ص ۴۲ ج چهارم.
- ۸- شعراء معاصر اصفهان ص ۲۱۳.
- ۹- معارف الرجال ص ۵۳، ۲۴۶ ج سوم.
- ۱۰- معجم رجال الفکر والادب ص ۳۶.
- ۱۱- نقیباء البشر (طسقات اعلام الشیعة) ص ۷۴۷ ج دوم و مواضع مختلف کتاب الذریعة الی تصانیف الشیعة.





از امام صادق (ع) نقل شده که در کتاب علی (ع) آمده است: مَثَل دُنْیَا مَثَل مَارِی است که پوسته آن بسیار نرم و در داخل آن زهری سخت است، مرد عاقل از آن پرهیز می کند اما بچه جاهل بدان نزدیک می شود.^{۲۳}

و نیز نقل شده که در کتاب آداب امیرالمؤمنین آمده است: در دین نباید قیاس کرد، امر خداوند با قیاس نیست، قومی خواهند آمد که تمسک به قیاس خواهند کرد و اینها دشمنی با دین می کنند.^{۲۴}

و نیز زراره نقل می کند که از امام باقر (ع) راجع به ارشاد حجت پر سیدم امام (ع) فرمود: ندیدم احدی در این باره سخن بگوید غیر از اینکه توأم با نظریات شخصی خویش باشد بجز امیرالمؤمنین، گفتم امام (ع) چه فرموده؟ حضرت جواب داد: فردا بیا تا از روی کتاب برایم بخوانم، گفتم فدایت شوم همان را به صورت حدیث برایم بگو حدیث برای من بهتر از خواندن کتاب است حضرت فرمود: همان که گفتم گوش کن، فردا بیا تا از روی کتاب برایم بخوانم، زراره می گوید: فردای آن روز در بعد از ظهر نزد حضرت رفتم، جعفر بن محمد فرزند امام به طرف من آمد و امام بدو گفت که کتاب را برای من بخواند...^{۲۵}

و نیز از امام صادق (ع) نقل شده که در کتاب علی (ع) آمده است که: شارب خمر و شارب مسکر حد می خورند و حد آنها یکی است.^{۲۶}

محمد بن مسلم از اصحاب دیگر امام باقر (ع) می گوید: ابو جعفر کتاب فرائض را که به املائی پیامبر (ص) و خط علی (ع) بود، برایم قرائت کرد.^{۲۷}

تمام این عبارات که تنها مشتق از خروار بود، دلالت بر آن دارد که تدوین حدیث نزد شیعه مسبق به تربیت خاص ائمه، نسبت به صحابه خویش در نوشتن حدیث بوده و سنت مرضیه ای است که از زمان خود پیامبر (ص) و به دست علی (ع) آغاز شده است، این روایات به اندازه ای است که در کتب روایی شیعه به حد تواتر رسیده و در منابع اهل سنت نیز اشاراتی به آنها وجود دارد.

همه اینها نشانگر استواری حدیث شیعه و صدق آن است چرا که شیعه علاوه بر داشتن

۲۳ - وسائل الشیعه، کتاب الجهاد، مکاتیب الرسول ص ۷۶.

۲۴ - وسائل الشیعه، کتاب القضاء .

۲۵ - فروع کافی ج ۷ ص ۹۴.

۲۶ - وسائل الشیعه، کتاب الحدود.

۲۷ - فروع الکافی ج ۷ ص ۹۸.



می کردند، چنانچه در آینده خواهید دید آنها گاه و بیگاه نوشتن را پیشه خود می کرده اما در آخر عمر خویش، آنچه را که برشته تحریر در آورده بودند از بین می بردند، گویا این نوشتن تنها به عنوان کمک جهت حفظ بهتر مورد استفاده قرار می گرفته، اما برای ماندن احادیث به صورت کتبی برای آیندگان از آنها بهره برداری نمی شده است، جالب این است که منع نوشتن حدیث در نزد اهل سنت از امراء شروع شده و امر به نوشتن آنها نیز از ناحیه امراء بوده است، زهری نقل می کند که:

ما نسبت به نوشتن علم کراهت داشتیم تا اینکه امراء ما را مجبور به این کار کردند پس از آن دیدیم از مسلمین نیز کسی مخالف این کار نیست.

هم او باز نقل می کند که:

ملوک از من خواستند تا برای آنها علم را بنویسم پس مدتی برای آنها نوشتم آنگاه از خداوند خجالت کشیدم چرا که حاضر شده بودم برای ملوک بنویسم و برای غیر آنها ننویسم!^{۲۸}

البته چنانچه خواهید دید این مسئله شامل همه صحابه و تابعین نبود بلکه تعدادی از آنها و در رأسشان امیرالمؤمنین (ع) حدیث را می نوشته و امر به نوشتن می کردند، اما بقیه، وقتی به نوشتن احادیث آغاز کردند که منع خلفاء، تبدیل به امر خلفاء در نوشتن حدیث گردید.^{۲۹}

عمر بن عبدالعزیز (متوفی ۱۰۱) در میان خلفاء اولین کسی بود که در مورد نوشتن حدیث و فرستادن آنها به نزد خلیفه، به علمای بلاد دستور داده است،^{۳۰} همچنین نقل شده که او به فرقه ابن کثیر نوشته که احادیث پیامبر را برای من تدوین کن^{۳۱} و او به ابی بکر بن محمد خزیم نیز نوشت که هر چه از احادیث پیامبر (ص) نزد تو هست، نوشته و نیز آنچه از عمر نقل شده ضمیمه آن کرده و برای من بفرست، زیرا در مورد از بین رفتن احادیث وحشت دارم^{۳۲} او همچنین به مردم مدینه نوشت ببینید آنچه از احادیث پیامبر (ص) باقی مانده است

۲۸ - طبقات الکبری ج ۲ ص ۳۸۹، مصنف عبدالرزاق ج ۱۱ ص ۲۵۸، تقييد العلم ص ۱۰۷.

۲۹ - جامع بيان العلم ج ۱ ص ۹۲.

۳۰ - مصنف عبدالرزاق ج ۹ ص ۳۳۷.

۳۱ - طبقات الکبری ج ۷ ص ۴۴۷.

۳۲ - سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۲۶، تقييد العلم ص ۱۰۵ و ۱۰۶.



لَا تَكْتُبُوا عَنِّي شَيْئًا سِوَى الْقُرْآنِ وَمَنْ كَتَبَ فَلْيَمْحُ.^{۴۵}

از من چیزی سواى قرآن ننویسد، هر کس نیز چیزی نوشته است آن را ازین برد.

عبارت، بسیار صریح و روشن است و مدلول آن بطور روشنی دلالت بر آن دارد که نوشتن حدیث جایز نیست و لذا هر کس نیز که تا آن موقع چیزی نوشته بود، وظیفه داشت تا آن را ازین ببرد، دقیقاً بخاطر همین صراحت و بنا به دلایلی دیگر است که ما نمی توانیم این حدیث و مشابه آن را بپذیریم، زیرا؛

□ **اولاً:** اگر بخواهیم این حدیث را بپذیریم نمی توانیم حجیت آن را برای زمان خاصی بدانیم بنابراین اگر نوشتن حدیث ممنوع باشد باید در همه زمانها حرام باشد اما با این حال می بینیم که خود راویان این حدیث بدان عمل نکرده و بالاخره حدیث را تدوین کرده اند، این تدوین همانگونه که دیدید از اواسط قرن دوم هجری آغاز شد و همین عمل نکردن آنها — که خود، راویان اصلی این حدیث بودند — نشانگر عدم صحت مضمون حدیث نزد آنها است، آنها خود می دانند که اگر در شرع، چیزی حرام اعلام شد نمی توان آن را حلال کرد، غالب اینجاست که آنها با قلم مبارکشان حتی همین حدیث را نیز ثبت فرموده اند حال که آنها خود به این حدیث عمل نکرده اند!! چگونه ما می توانیم صحت آن را از آنها قبول کنیم؟

□ **ثانیاً:** همین راویان، خود احادیث دیگری از پیامبر (ص) در جواز کتابت حدیث نقل کرده اند،^{۴۶} از آنجا که با این فرض، هیچکدام از این روایات بر دیگری برتری نخواهد داشت، ما نمی توانیم هیچکدام از آنها را قبول کنیم، چرا که در بین این دو سنخ روایت، تعارض وجود دارد و در این صورت هر دو آنها از حجیت ساقط می شوند، تازه این در صورتی است که ما نتوانیم، بطلان حدیث نهی از کتابت را از راه دیگری ثابت کنیم.

□ **ثالثاً:** ابوسعید خدری که این روایت بیشتر از طریق او نقل گردیده است، گفته دیگری دارد که تا حدی این روایت را تخطئه می کند، او می گوید:

که ما در آن روزها چیزی به جز قرآن و تشهد نمی نوشتیم.^{۴۷}

در این گفته دو نکته گفتمنی وجود دارد:

۴۵ — تقييد العلم ص ۲۹، ۳۱، مسند احمد ج ۳ ص ۱۲، ۲۱، ۳۹، سنن الدارمی ج ۱ ص ۱۱۹.

۴۶ — جامع بيان العلم ج ۱ ص ۷۶، كشف الاستار ج ۱ ص ۱۰۹.

۴۷ — تقييد العلم ص ۹۳، مصنف ابن ابی شيبه ج ۱ ص ۲۹۳.

یکمی اینکه: ابوسعید نگفته که این نوشتن به دستور پیامبر(ص) بوده است چون اگر نهی از پیامبر(ص) بود او حتماً در اینجا بدان اشاره می کرد، مگر اینکه کسی مدعی شود که او در صدد بیان این قسمت نبوده است، که این البته به نظر ما بعید است هر چند که امکان آن وجود دارد.^{۴۷}

نکته دوم: اینکه در اینجا «تشهد» نیز اضافه شده است، با تأکیدی که در روایت نسبت به نهی از نوشتن هر گونه چیزی بجز قرآن بود، سازگاری ندارد، جالب اینجاست که در اوایت دیگری به همین مضمون از طریق ابن مسعود، علاوه بر تشهد «استخاره» نیز ذکر گردیده است.^{۴۸}

در انتها باید افزود که چرا پیامبر(ص) اجازه نوشتن تشهد را داده است، اگر احتمال از بین رفتن در مورد آن وجود دارد همین احتمال در مورد سایر روایات — که گاهی مشتمل بر مهمترین مسائل فقهی و دینی است — نیز وجود دارد چنانچه اگر بنا باشد که نوشتن احادیث ضرری داشته باشد این ضرر در نوشتن «تشهد» و یا هر چیز دیگری نیز وجود خواهد داشت و لذا معقول نیست که چنین امری از پیامبر(ص) صادر شده باشد.

□ رابعاً: همان گونه که از روایات تاریخی بدست می آید — و بعداً هم خواهیم گفت — ابوبکر و حتی خود خلیفه دوم در ابتدای خلافت خود قصد نوشتن احادیث را داشتند ولی بعداً با دلیلی که خود ذکر کرده اند مانع این کار شدند، آنها هیچگاه نگفتند که از پیامبر(ص) در این مورد نهی وارد شده است، اضافه بر این که وقتی آنها با صحابه در این مورد مشورت کردند نظر آنان نیز نسبت به نوشتن احادیث، مساعد بود، این نشانگر آن است که در این مورد از پیامبر(ص) نهی وارد نشده است.

□ خامساً: در روایت دیگری آمده است که ابی بصیر به ابی سعید خدری می گوید:

ما آنچه را که می خوانیم می نویسیم، ابوسعید گفت: آیا می خواهید آنها را به صورت مصحف در آورید؟ پیامبر بر ما حدیث کرده و ما نیز بر شما و شما نیز باید همانند ما فقط حفظ کنید.^{۴۹}

در این نقل نیز دو مطلب قابل توجه است:

۴۸ — مصنف ابی ابی شیب ج ۱ ص ۲۹۴.

۴۹ — تعیید العلم ص ۳۶، ۳۷.

اهداف

حقوق

فسمت دوم

اسماعیل دارابکلانی

در قسمت اول راجع به اهمیت و ضرورت بحث در اهداف حقوق صحبت کردیم و اهداف حقوق را از نظر مکتهای مختلف حقوقی مثل نظریه حقوق فردی، نظریه حقوق اجتماعی، نظریه زوال حقوق و دولت، بررسی نموده و سپس به نقد و بازبینی آنها پرداختیم و اینک دنباله مطلب:

عقل دانستیم در این صورت دیگر معنی ندارد که بگوئیم حقوق همواره از عوارض دولت و شعاعی از او است تا با زوال دولت، حقوق هم الزاماً از بین برود، بلکه روی این مبانی، دولت، تنها دستگاه اجرایی حقوق است.

علاوه بر همه اینها، داوری کردن راجع به این حرفها مبتنی بر این است که ما نظریه آنها را دقیقاً روی فلسفه و جهان بینی خودشان بررسی کنیم، و جهان بینی اینها مبتنی بر ماتریالیسم تاریخی است چون برای جامعه و تاریخ، قانونی قائل

□ ۴ - مارکس، حقوق را از دولت، غیر قابل انفکاک دانسته و معتقد است که حقوق وسیله ای است در دست دولت و قدرت حاکمه، و آرزو می کند که در اداره جامعه، نیازی به اعمال قدرت و زور نباشد و قواعد زندگی اجتماعی طبعاً از طرف همه رعایت شود، گرچه ممکن است این سخن در بعضی از فرضها صحیح باشد، یعنی اگر منشأ حقوق را اراده دولت دانستیم ممکن است با این سخن مطابق باشد ولی اگر منشأ حقوق را اراده ملت و یا عرف و عادت و یا فرمان الهی، یا چیز دیگری مثل

هستند و می‌گویند جامعه در طول تاریخ پویایی دارد به سوی کمال و تدریجاً به جامعه بی‌طبقه می‌رسد که آخرین مرحله کمال نهائی جامعه است و در آن مرحله هیچ کس به فکر خود نیست، انسانها از نو با تولد جدیدی متولد شده و خودبخود خواهان مصالح اجتماعی بوده و در راه تحقق آن می‌کوشند، بدون اینکه قانونی برایشان تحمیل شود، بلکه در آن مرحله، تنها قانون حیات برایشان حکومت می‌کند، و شاید آن کلامی که از مارکس نقل شده که: «این دیگر حقوق نیست و قواعد حیات است». منظورش همین باشد که به زبان خودمان می‌توانیم بگوئیم که قانون تکوینی می‌شود نه جعلی و اعتباری، در این شرایط دیگر کسی احتیاج به حقوق و قانون و دولت نخواهد داشت، و همچنین از دیدگاه مارکسیسم زیربنا، در تمام مسائل انسانی، اقتصاد است. و تحولات اقتصادی است که همه چیز را دستخوش تغییر و دگرگونی می‌سازد حتی اخلاق و حقوق و سیاست و دولت را. و نیز مارکسیسم ریشه همه مفاسد را مالکیت شخصی می‌داند و معتقد است که اگر مالکیت شخصی از بین برود و مالکیت عمومی جایگزین آن شود، کشمکشها و نزاعها از بین می‌رود، و همچنین تاریخ را يك واحد حقیقی قانونمند می‌دانند که تدریجاً متکامل می‌شود و

اهداف حقوق

تکاملش هم تکامل اقتصادی است. ولی اینها و نظائر آن، يك سری پیش فرضهائی است که مبتنی بر هیچ دلیل علمی و فلسفی نیست نه اصالت ماده صحیح است و نه جبر تاریخ و دترمینیسم آن، تمام اینها سخنان شاعرانه ای است که دلیل علمی ندارد.

بعلاوه، محور قراردادن اقتصاد در مسائل انسانی، ناشی از بینش مادی گرایانه و نگرشی تک بعدی به انسان است، در صورتی که انسان ابعاد دیگری دارد خیلی فراتر از ماده و مادیات.

همچنین سیر تحولی جامعه به سوی جامعه بی طبقه، بقول «گروپیچ» — که خود ماتریالیست و دیالکتیسین می‌باشد — از دیدگاه علمی، يك پیشگوئی غیبگویانه است و نمی‌توان پیش‌بینی کرد که جامعه ای بی طبقه تحقق یابد. اگر بخواهیم خیلی منصفانه و مؤدبانه قضاوت کنیم، باید بگوئیم این يك رؤیای شیرینی است. و گرنه کسانی که انسان را بشناسند و واقع بینانه بیندیشند، می‌دانند که تحقق چنین چیزی، بسیار بعید است و کسانی که ادعا می‌کنند، جهان بینی، فلسفه و ایدئولوژی شان علمی است، نباید بر چنین رؤیاهائی تکیه کنند، ما هم به این تخیلات نمی‌توانیم اکتفا کنیم، و اگر صحبت از حقوق و قانون می‌کنیم برای

انسان‌هایی است که می‌بینیم، و هزارها سال، تاریخ بشر نشان داده است که همیشه در بین بشر مردمی، ستیزه‌جو، پرخاشگر، ماجراجو، ستمگر وجود داشته و دارد، و همه اختلافها و نزاعها بر سر مال و ثروت نبوده بلکه بر سر مقام، نژاد و چیزهای دیگری نیز با هم جنگیده‌اند. بنابراین این اگر بخواهیم به انسان با دید واقع‌بینانه بنگریم باید بگوئیم که بشر همواره نیازمند به حقوق و مقررات حقوقی و دستگاههای اجرایی قوی و نیرومند بوده و خواهد بود.

د: نظریه اعتدالیون

دسته‌ای از دانشمندان نیز کوشیدند تا نظریه معتدلی را ارائه دهند و برخلاف مکاتب فردی و اجتماعی هدف و فائده حقوق را، هم به فرد، و هم به جامعه برگردانند. اینان معتقدند که حقوق تأمین کننده منافع فرد و جامعه است و بر این اساس عناوین کلی و مبهمی را به عنوان اهداف حقوق بر شمرده‌اند، چنانکه «رویه» هدف قواعد حقوقی را اجرای کامل عدالت دانسته است و «کلن» نیز صلح نسبی را غایت حقوق معرفی کرده است، «نیتام» هم تأمین حداکثر لذت و تساوی را هدف حقوق قرار داده است و دیگران نیز عناوینی همچون، رشد و نمو انسان، تأمین منافع انسان، سعادت بشر،

ایجاد زندگی برتر و امنیت عمومی و غیره را، برای اهداف حقوق در نظر گرفته‌اند، در این زمینه می‌توان به کتب مربوطه مراجعه کرد و ما به جای بررسی تفصیلی این نظریات، به بیان نظریه اسلام می‌پردازیم تا ضمناً نقاط ضعف دیگر نظریات نیز روشن شود.

اهداف حقوق از نظر اسلام

پیش از هر چیز لازم است مقدمتاً بحثی در مورد انسان و هدف آفرینش او از نظر اسلام داشته باشیم. زیرا بدون چنین شناختی، بحث از هدف که از شئون زندگی انسانی است، پایه صحیحی نخواهد داشت از سوی دیگر، هدف حقوق، باید متناسب با خلقت و آفرینش انسان باشد، چه اینکه، اگر حقوق، هدفی را تعقیب کند که متناسب با طبیعت و فطرت انسانها نباشد به جای اینکه برای انسان مفید واقع شود به زیان وی تمام می‌شود.

البته این مباحث به تفصیل باید در انسان شناسی مطرح گردد ولی تا آنجا که با بحث حقوق ارتباط دارد در اینجا به آن اشاره می‌کنیم.

برای اینکه هدف آفرینش انسان مشخص شود مروری به خواسته‌ها و امیال خودمان می‌کنیم:

هر کسی با اتدك تأملی در وجود

خویش، با کمال وضوح درک می‌کند که فطرتاً طالب لذت و خوشی است و تلاش می‌کند تا آنچه را که ملایم و مناسب با وجودش است، تحصیل کند و کوششهای خستگی ناپذیر زندگی برای دست یافتن به خوشیها و لذتهای بیشتر و شدیدتر و پایدارتر و فرار از آلام و رنجها و ناخوشیها و دست کم کاستن آنها است. و در مورد تراحم میان آنها، خوشی و لذت کمتر و محدودتر را فدای لذت و خوشی بیشتر و پایدارتر می‌کند چنانکه، رنج مختصر را برای رسیدن به لذت و خوشی زیاد تحمل کرده و از لذت مختصر برای رهائی از رنج بسیار می‌گذرد.

این يك حقیقتی است که همه انسانها، در خودشان می‌یابند، هر چند ممکن است برای منعکس ساختن این واقعیت، آن را در قالبهای مختلفی بریزند و نامهای گوناگونی روی آن بگذارند، چنانچه، مکتبهای مادی لذت را همان لذت‌های مادی دانسته و مکتبهای همچون مکتب «اصالت اللذنه و التمتع» به وجود آمده است که اصالت را به لذت‌های مادی و خوشی‌های جسمی داده و این خواستگاه طبیعی و فطری را به سوی لذت‌های جسمی سوق می‌دهند، در حالی که مکتبهای الهی، لذت حقیقی و واقعی را در لذت‌های معنوی انسان خلاصه می‌کنند و معتقدند که سعادت و خوشبختی واقعی

اهداف حقوق

انسان چیزی جز لذتهای بیشتر و پایدارتر، که برای روح حاصل می‌شود، نیست. پیش از این اشاره کردیم که فطرت و خواست درونی انسان، طالب لذتهای بیشتر و پایدارتری است و غالباً انسان، لذتهای آبی و زودگذر را فدای لذتهای بیشتر و مداوم‌تری می‌کند، بدین جهت، مکتبهای الهی هیچگاه به لذتهای جسمی و مادی که آبی و زودگذر است اصالت نداده، و تنها به لذتهای معنوی و روحی انسان در دنیا و بخصوص در آخرت که ابدی و بی‌پایان است توجه کرده است، و اگر به لذتهای مادی از آن نظر که مربوط به ابعاد وجودی انسان است توجه شده، تنها به صورت يك امر فرعی و تبعی ملاحظه شده و در واقع اگر این لذتهای مادی، مقدمه کمال نهائی انسان قرار گیرند ارزشمند خواهند بود و در غیر این صورت ارزشی برای آن متصور نیست. در هر صورت، این حقیقت که انسان طالب لذت بیشتر و پایدارتر بوده و از آن تعبیر به سعادت و خوشبختی می‌شود، مورد توافق و تسالم همه انسانها است و تلاش ادیان، پیامبران، رهبران مذهبی و همه مکتبهای مادی و غیرمادی، در این است که انسان را به سعادت و خوشبختی برسانند و خوشی و لذت بیشتر را برای بشر فراهم آورند، چه کسانی که به فرد، اصالت می‌دهند و چه

کسانی که جامعه را اصیل می‌دانند، چه کسانی که جهان‌بینی مادی دارند، و چه کسانی که دارای جهان‌بینی الهی هستند حتی ستمگران و استعمارگران، ادعایشان این است که ما خیر و خوبی و صلاح و سعادت جامعه را می‌خواهیم. چنانکه قرآن کریم از زبان فرعون چنین نقل می‌کند:

مَا أُرِيكُمْ إِلَّا مَا أَرَىٰ وَمَا أَهْدِيكُمْ إِلَّا سَبِيلَ الرَّشَادِ

نمایم مگر آنچه را که من می‌بینم و رهبرتان نمی‌کنم مگر به راه رشد.

تنها اختلاف و تفاوت در مصداق سعادت و خوشبختی است، برخی سعادت و کمال جامعه را آزادی می‌دانند و برخی دیگر عدالت اجتماعی را از مصداق سعادت یک جامعه به حساب می‌آورند و گروهی نیز امنیت و صلح اجتماعی را کمال مطلوب و سعادت نهائی جامعه معرفی می‌کنند.

و همچنین اختلاف و تفاوت دیگر در تبیین و تشریح هر یک از این مفاهیم است، که برخی آزادی را، آزادی فردی، و گروهی آزادی اجتماعی، تفسیر می‌کنند. برخی عدالت را به معنی تساوی مطلق و نفی طبقات می‌گیرند و عدالت اجتماعی را در صورتی محقق می‌دانند که جامعه به صورت یک جامعه بی طبقه درآید.

به هر حال مشکل اساسی عبارت است

از تعیین مصداق واقعی و حقیقی سعادت که چه چیز سعادت واقعی و حقیقی انسان و کمال نهائی وی به شمار می‌رود، و تحصیل کدام کمال است که انسان برای رسیدن به آن ساخته شده است.

برای اینکه بتوانیم به این مقصود دست یابیم، لازم است ابتداً یکی از ویژگیهای امیال فطری انسان را توضیح دهیم، تا به کمک آن بتوانیم به مقصد نزدیک‌تر شویم.

بر اساس آنچه که در محل خود ثابت شده، شعاع امیال فطری انسان تابی نهایت امتداد دارد و هیچکدام از آنها حد و مرزی نمی‌شناسد و اقتضای محدودیت و توقف در موقعیت معینی ندارد، بلکه همگی آنها انسان را به بی‌نهایت سوق می‌دهند و این از خصائص انسان است که دارای خواسته‌های نامحدود بوده و به کامیابی‌های موقت و محدود قانع نمی‌شود، بی‌نهایت بودن خواسته‌های انسان، حتی از نظر فیلسوفان غیر الهی نیز قابل انکار نیست، بلکه از مهمترین اختلافهای اساسی انسان و حیوان بشمار می‌رود و ارضای کامل آنها جز در ارتباط با موجود بی‌نهایت کامل امکان‌پذیر نیست و آن تنها ذات اقدس الهی است، پس سعادت حقیقی و واقعی انسان، در سایه قرب به

پروردگار حاصل می‌شود و مطلوب نهائی انسان نیز همین خواهد بود، و انسان برای رسیدن به آن ساخته شده است.^۱

انسان در این مسیر توقیفی ندارد و همواره می‌تواند با بهره‌گیری از امکاناتی که در اختیار دارد در این مسیر حرکت کند، و چون انسان برای ادامه سیر خود در این مسیر مواجه با موانع و کمبود امکانات، تعارضها، نزاع‌ها و غیره می‌شود، بدین جهت نیازمند به یک سلسله قوانین و قواعد حقوقی و غیرحقوقی است تا زمینه برای رشد و حرکت وی فراهم شود.

پس از بیان این مقدمه اکنون می‌گوئیم: ایندئولوژی اسلام، شامل چند بخش است که هر یک از اینها حکم یک سیستم را دارد و چند بخش بودنش به این اعتبار است که انسان موجودی است با ابعاد گوناگون، فردی، اجتماعی، اخلاقی، حقوقی، اقتصادی و غیره که هر کدام نظام خاصی را ایجاد می‌کنند، احکامی که اسلام درباره اقتصاد، حقوق، اخلاق و غیره دارد هر یک را می‌توان به عنوان یک سیستم در نظر گرفت.

منظور از «سیستم» مجموعه اموری است که وحدتی داشته باشند ولو وحدت در هدف و غرضی، که در سایه آن، وحدتی به این امور داده شود. و هر یک از سیستمها، جزئی از سیستم جامع و کلی اسلام است

اهداف حقوق

که مجموعاً راه صحیح زندگی را به بشر نشان می‌دهد، سیستم کلی اسلام يك هدف بیشتر ندارد و آن، رسیدن به کمال و سعادت حقیقی است که همان قرب به خداوند متعال می‌باشد، اما هر يك از این سیستمها که جزئی از آن سیستم کلی هستند، هدفی متناسب با خودشان دارند، مثلاً هدف اقتصاد تأمین رفاه و آسایش زندگی و بهره‌مندی هر چه بیشتر افراد از نعمتهای الهی است، هدف حقوق هم که خود تنظیم کننده روابط اجتماعی است، سعادت اجتماعی خواهد بود.

اگر زندگی اجتماعی بخواهد نظام پیدا کند و جامعه به حرکت و سیر خود ادامه دهد، باید مقرراتی جهت تنظیم روابط اجتماعی وجود داشته باشد، در غیر این صورت دیری نمی‌پاید که زندگی اجتماعی بر اثر تصادمها و اصطکاکها پاشیده شده و به نابودی کل جامعه منتهی می‌شود، پس اگر قرار است که جامعه ای وجود داشته باشد باید روابط اجتماعی افراد تنظیم شود و این وظیفه حقوق است که روابط اجتماعی افراد را هر چه بهتر تنظیم کرده و نیازمندیهای اجتماعی را تأمین کند و

۱ - آیات و روایات متعددی در این زمینه وجود دارد که تفصیل آن را می‌توان در کتاب «خودشناسی برای خودسازی» از سلسله درسهای استاد محمد تقی مصباح بدست آورد.

گیرد.

به عنوان تقریب به ذهن می‌توان این چنین نظام اجتماعی را از یک جهت به شکل یک هرم در نظر گرفت. و هرم مناسب‌تر از مخروط است چون سطح‌های جانبی مختلفی دارد. یک سطحش را اقتصاد و سطح جانبی دیگرش را حقوق و یک سطح را هم اخلاق و غیره تشکیل می‌دهد، که همه اینها یک رأس مشترک دارند و هر کدام از جهتی پیش می‌روند ولی همه به یک نقطه مشترک می‌رسند، آن نقطه واحد، قرب خدای متعال است که کمال نهائی و سعادت واقعی و ابدی انسان را تشکیل می‌دهد، و آن نقطه است که تعیین کننده جهت حرکت نهائی است که در هر جهتی واقع می‌شود. یعنی روی هر سطح جانبی، هر گونه حرکتی واقع شود، باید به سوی آن رأس باشد و این رأس است که جهت حرکت را تعیین می‌کند، اگر جهت به سوی پائین باشد خطا است، باید حرکت‌ها به سوی آن نقطه نهائی باشد و از سوی دیگر می‌توانیم اهداف نظام‌های خاص را مانند حلقه‌هایی تصور کنیم که سرانجام به حلقه نهائی یعنی، قرب خدا منتهی می‌شود و آن، هدف کل نظام است.

و اما عدالت اجتماعی، یا نظم و امنیت و در کل، تنظیم هر چه بهتر روابط اجتماعی، خود وسیله و ابزاری هستند برای

تأمین این گونه نیازمندها منشأ سعادت اجتماعی است که هدف قریب و ویژه حقوق است و به دنبال آن زمینه رشد و حرکت تکاملی جامعه فراهم می‌شود.

پیش از این یادآور شدیم که هر چند حقوق همانند اقتصاد، اخلاق و غیره هدف ویژه و مخصوص به خود را دارد، ولی اسلام بر خلاف سایر مکتبها این هدف را هدف مقیم می‌داند نه نهائی.

در اسلام هر یک از این سیستمها هر چند یک سیستم مستقلی هستند ولی ممکن است به صورت دواثر متحدالمرکزی باشند که همه اینها به یک هدف نهائی منتهی شوند و همین هدف نهائی است که به این سیستمها جهت خاصی می‌بخشد و احياناً محدودیتهائی ایجاد می‌کند و یا توسعه‌هایی می‌دهد، مثلاً وقتی هدف نهائی کل سیستم اسلام، تقریب به خدا باشد، هر چیزی که با تقریب به خدا منافات داشته باشد، هر چند رفاه اقتصادی را تأمین کند ممنوع می‌شود با اینکه هدف سیستم اقتصادی تأمین رفاه است، اما باید تأمین رفاه در راه به دست آوردن آن هدف کلی نظام باشد. پس آن هدف نهائی به این هدفها جهت می‌دهد.

و همینطور در مورد حقوق و اخلاق، با اینکه هر کدام، هدف مخصوص به خود دارد ولی باید به گونه‌ای باشد که در راه کمال معنوی انسان و تقریب به خدا قرار

تحقق سعادۃ اجتماعی یعنی تا این امور بوسیله حقوق در جامعه تحقق نیابد، سعادت اجتماعی تحقق نخواهد یافت. پس این امور را نیز می‌توان بعنوان اهداف اولیه حقوق بشمار آورد.

از مجموع این مباحث چنین نتیجه می‌گیریم که چون هدف نهائی و غائی انسان همان قرب الهی است بنابراین حقوق هم باید وسیله و ابزاری باشد که زمینه حرکت جامعه انسانی را به سوی این هدف عالی آماده سازد، بدین جهت می‌توانیم بگوئیم هدف نهائی حقوق در اسلام، عبارت است از:

فراهم ساختن شرائط لازم برای تکامل اختیاری و رشد و ترقی هر چه بیشتر انسانها و رسیدن ایشان به قرب الهی، و اما سعادت اجتماعی که هدف ویژه سیستم حقوقی می‌باشد نسبت به آن هدف نهائی حکم مقدمه و وسیله را دارد که در سایه آن تبلور و تعیین می‌یابد.

نکته ای که در پایان بحث لازم است تذکر دهیم این است که پس از آنکه گفته شد هدف نهائی حقوق در اسلام، سعادت واقعی و حقیقی انسان است و غایت انسان و سعادت وی نیز در حرکت به سوی خدا خلاصه می‌شود، حال این سؤال مطرح می‌شود که عدالت، نظم، امنیت اجتماعی که بارزترین اهداف اولیه حقوق است،

اهداف حقوق

آیا هیچ ارزش و کمالی را ندارند و تنها بعنوان وسیله و مقدمه بوده و فاقد ارزش ذاتی هستند، یا اینکه فی الجمله از ارزش خاصی برخوردارند؟

جهت پاسخ به این سؤال باید مقدمه ای مطرح شود و آن این است: رابطه مقدمه با ذی المقدمه به دو گونه است:

نخست اینکه مقدمه تنها ما را به ذی المقدمه می‌رساند و پس از رسیدن به ذی المقدمه وجود و عدم آن مقدمه برای ما علی السویه می‌باشد، مثلاً انسان می‌خواهد از نهر آبی بگذرد، سنگ بزرگی را در وسط نهر می‌گذارد تا وسیله ای برای عبور باشد، بدیهی است پس از عبور از نهر، وجود و عدم آن سنگ برای انسانی که در آن طرف نهر قرار گرفته علی السویه خواهد بود.

نوع دوم از رابطه مقدمه با ذی المقدمه به این صورت است که برخی از مقدمات در عین اینکه وسیله وصول به ذی المقدمه هستند، و در عین اینکه ارزش اصیل و نهائی از آن ذی المقدمه است ولی پس از وصول به ذی المقدمه چنین نیست که وجود و عدم آنها مساوی و برابر باشد، بلکه پس از وصول به ذی المقدمه و یا در راه رسیدن به ذی المقدمه، همواره وجودش ضروری است، نظیر معلومات کلاس های اول و دوم يك دانش آموز که اینها مقدمه اند برای معلومات کلاس های بالاتر، اما چنین

نیست که با رسیدن به کلاس‌های بالاتر نیازی به آن معلومات نباشد بلکه آن معلومات برای راهیابی به کلاس‌های بالاتر و ادامه دادن به آن مسیر، ضروری است.

سرّ مطلب در این است که گاهی مقّمه از مراتب وجودی ذی‌المقّمه است و گاهی مقّمه از مراتب و درجات ذی‌المقّمه نیست، چنانچه سنگ در وسط نهر آب از مراتب بودن در آن طرف نهر، نیست در حالی که معلومات کلاس‌های پائین و معلومات کلاس‌های بالا از مراتب و درجات يك حقیقتند.

پس از بیان این مقّمه، روشن می‌شود که برقراری عدالت، نظم و امنیت، و از این گونه امور، هر چند از مقّمات رسیدن به هدف نهائی یعنی کمال حقیقی و سعادت ابدی انسان است ولی چنین نیست که عدالت تنها به عنوان يك ابزار و وسیله، محسوب شود و هیچ ارزش ذاتی نداشته باشد، بلکه خود فی‌نفسه دارای کمال و ارزش است. البته نه ارزش نهائی آنطور که حقوقدانان می‌گفتند، بلکه دارای ارزش و کمال مقدمی است که این ارزش و کمال، هدف قریب حقوق خواهد بود، بوجهی که در سیر و حرکت يك جامعه به سوی آن هدف نهائی همواره مورد نیاز است.

از مجموع بحث‌هایی که مطرح شد، نتیجه می‌گیریم که هدف قریب و اولیه حقوق، عدالت، نظم و امنیت اجتماعی است که در پرتو آن، سعادت اجتماعی تحقق می‌یابد و هدف نهائی حقوق عبارت است از، فراهم ساختن رشد و ترقی و حرکت به سوی خدای سبحان، و کامل‌ترین حقوق یک جامعه، حقوقی است که چنین زمینه را به احسن وجه فراهم آورد و این زمینه در صورتی فراهم می‌شود که سعادت اجتماعی به صورت مطلوب در جامعه پدید آید تا در سایه آن انسان بتواند به خوبی در مسیر حقیقی خود گام بردارد، در نتیجه، برای جامعه انسانی ممکن است دو کمال متصور باشد: کمال مقدمی و کمال نهائی، بدیهی است در صورتی انسان به کمال نهائی می‌رسد که واجد کمال مقدمی شده باشد و ما معتقدیم که تنها حقوق اسلام است که چنین هدفی را برای حقوق در نظر گرفته است، و جامعه را با وضع مقررات حقوقی به این هدف عالی و ارزشمند سوق می‌دهد.

البته سایر ادیان و مکتب‌های الهی هم، دارای چنین هدفی بوده‌اند ولی چون تحریفاتی در آنها روی داده است بدین جهت تنها روی حقوق اسلامی تکیه می‌کنیم.

پایان



- ۱۷ - ریاض العلماء و حیاض الفضلاء، عبدالله افندی اصفهانی، ۶ جلد، تحقیق سید احمد حسینی، چاپخانه خیام، قم، ۱۴۰۱.
- ۱۸ - سلافة العیض فی محاسن الشعراء لكل مصر، سید علی صدرالدین مدنی معروف به ابن معصوم (م ۱۱۲۰) مکتبه مرتضویه. (افست از چاپ مصر، ۱۳۲۴ هـ.ق).
- ۱۹ - طبقات اعلام الشیعة، شیخ آقا بزگ طهرانی، محسن (۱۲۹۳-۱۳۸۹) الف- نوابغ الرواة فی رابع المئات، تحقیق علی نقی منزوی، دارالکتب العربی، بیروت، ۱۳۹۱، ب- التفات العیون فی سادس القرون، ۱۳۹۲، ج- الانوار الساطعة فی المائة السابعة، ۱۹۷۲ میلادی.
- ۲۰ - فهرست، شیخ طوسی محمد بن الحسن، تصحیح و تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم، منشورات رضی قم (افست از مکتبه مرتضویه، نجف).
- ۲۱ - فهرست نسخ خطی کتابخانه آستانه قم، محمد تقی دانش پژوه، نشره آستانه مقدمه قم، شماره ۲، چاپخانه زیبا، ۱۳۵۵ هـ.ش.
- ۲۲ - کتاب من لایحضره الفقیه، محمد بن علی بن بابویه قمی، شیخ صدوق (۳۸۱)، الف- تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه صدوق، ۱۳۹۲، ب- تحقیق سید حسن موسوی خراسانی، چاپ چهارم، دارالکتب الاسلامیه، نجف، ۱۳۷۷ هـ.
- ۲۳ - کشف اللثام والایهام عن کتاب قواعد الاحکام، فاضل هندی محمد بن الحسن (۱۰۶۲) - قبل از (۱۱۳۴)، چاپ سنگی.
- ۲۴ - لؤلؤة البحرين فی الاجازة لقرنی العین، یوسف بن احمد بحرانی، صاحب حدائق (م ۱۱۸۶) تحقیق و تعلیق سید محمد صادق بحر العلوم، چاپ دوم (به طریق افست) مؤسسه آل البیت، قم.
- ۲۵ - مستدرک الوسائل، حسین بن محمد تقی، محدث نوری (م ۱۳۲۰)، چاپ سنگی، تهران، ۱۳۲۱ هـ.ق.
- ۲۶ - مکاسب، شیخ انصاری، مرتضی بن محمد امین (۱۲۱۴-۱۲۸۱)، خط طاهر خوشنویس.
- ۲۷ - وقائع السنین والاعوام، سید عبدالحسین خاتون آبادی (م ۱۱۰۵) و تکمیل تا سال ۱۱۹۵ از بازماندگان، تصحیح محمد باقر بهبودی، چاپ اسلامیه، ۱۳۵۲.
- ۲۸ - هدیه الاحباب، حاج شیخ عباس قمی (بعد ۱۳۹۰-۱۳۵۹)، مؤسسه مطبوعاتی امیرکبیر، تهران، ۱۳۲۹ هـ.ش.

تذکره یک غلط چاپی در قسمت اول این مقال :

در صفحه ۶۹ سطر ۷ و ۸ این عبارت چاپ شده است: «ابویعلی جعفر بن محمد الخ» که صحیح آن «ابویعلی جعفری محمد الخ» می باشد.





ناصر باقری بیدهندی

از رهنمای اخلاقی در کتاب سخنان امام شیعه

نیکی به پدر و مادر

oooooooooooooooooooo

۱ - ثلاثٌ لم يجعل الله عزَّ وجلَّ لآخِديَ فيهنَّ رُخصَةً: أداء الأمانةِ إلى
البرِّ والفاجرِ والوفاءِ بالعهدِ للبرِّ والفاجرِ، ويزوُّ الوالدينَ برِّينَ كانا أو
فاجرَينَ.

اصول کافی ج ۲ - باب البر بالوالدين - / ۱۶۲، وسائل ج ۱۵ - کتاب النکاح ،
ابواب احکام الاولاد، باب ۹۳، ح ۳، ۲۰۷، المحجبة البيضاء ج ۳/ ۴۴۱، بحار
ج ۵۷/ ۷۴

۲ - قالت (ع): سئِلَ رسولُ الله (ص) مَنْ أعظمُ حقًّا على الرَّجُلِ؟ قال:
والداهُ.

مشكاة الانوار / ۱۵۸

۱ - سه چیز است که خداوند عز و جل به هیچکس اجازه ترک آنها را
نداده است:

- - ادای امانت به همه چه آدم خوب و چه آدم بد.
- - وفای به عهد و پیمان نسبت به همه، چه نیکوکار و چه بدکار.
- - نیکی به پدر و مادر، چه خوب باشند و چه فاسق و فاجر.

۲ - امام باقر علیه السلام فرمود: از رسول الله صلی الله علیه وآله پرسیده
شد که چه کسی بیشترین حق را بر مرد دارد؟ پیامبر (ص) فرمود: پدر و
مادرش.



۳ - إِنْ الْعَبْدُ لَيَكُونُ بَارًّا بِوَالِدَيْهِ فِي حَيَاتِهِمَا ثُمَّ يَمُوتَانِ فَلَا يَفْضِي عَنْهُمَا دِيُونَهُمَا [دینهما خ ل] وَلَا يَسْتَغْفِرُ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَاقًا، وَإِنَّهُ لَيَكُونُ عَاقًا لَهُمَا فِي حَيَاتِهِمَا غَيْرَ بَارٍّ بِهِمَا [لها خ ل] فَأَذَا مَا نَا فَضِيَ دِيُونَهُمَا وَأَسْتَغْفَرَ لَهُمَا فَيَكْتُبُهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بَارًّا.

وسائل ج ۱۵ - کتاب التکاح - ابواب احکام الاولاد، باب ۱۰۶ - ج ۲۲۱/۴،
اصول کافی ج ۲ - باب البر بالوالدین/۱۶۳، المحجة البيضاء ج ۳/۴۴۱،
مشكاة الانوار/۱۵۸ (با اختلاف)، سفينة البحار ج ۲/۶۸۷، بحار ج ۷۴/۵۹.

۴ - أَرْزِعَ مَنْ كُنَّ فِيهِ بَنَى اللَّهُ لَهُ تَيْتًا فِي الْجَنَّةِ: مَنْ أَوَى الْيَتِيمَ، وَرَحَّمَ الضَّعِيفَ وَأَشْفَقَ عَلَى وَالِدَيْهِ، وَرَفَقَ بِمَمْلُوكِهِ.

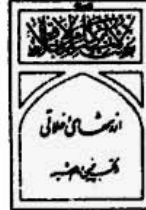
خصال شیخ صدوق (ره) کتاب «المواعظ» شیخ صدوق/۱۷، المواعظ العذبة/۱۴۱
تصار الجمل ج ۲/۳۴۰.

۳ - همانا فردی که نسبت به پدر و مادر خود مادامی که در حال حیات اند رفتار خوش و حق شناسانه داشته باشد ولی بعد از مرگشان بدهکاری آنان را نپردازد و برای آندو طلب آمرزش نکند، خدا [اسم] او را در زمره عاق والدین ها ثبت می‌کند و نیز (ممکن است) فردی در حال حیات پدر و مادر نسبت به آنان حق شناس و نیکوکار نباشد ولی بعد از وفاتشان بدهی آنان را پرداخت کند و برایشان طلب آمرزش نماید، خداوند عز و جل اسم او را خوشرفتار و حق شناس نسبت به والدین خود بنویسد.

۴ - هر کس این چهار صفت را داشته باشد خداوند خانه‌ای در بهشت برایش بنا کند: پناه دادن یتیم، ترحم بر ضعیف، دلجوئی از پدر و مادر و برخورد توأم با رفق نسبت به برده خویش.

شاعری این حدیث را در قالب شعر چنین آورده است:

سزد این چار خصلت مقبلان را	که زینت می‌دهد صاحب‌دلان را
به مأوائی یتیمی شاد کردن	برحمت برضعیف امداد کردن
شفقت والدین مقتدا را	کنیزان و غلامان را مدارا
بود این چار خصلت هر که را یار	بناسازد به خلدش خانه‌دار



۵ - قال (ع): قال رسول الله (ص) بر الوالدين وصلة الرحم بهتان الحساب، ثم تلى: (والذين يصلون ما أمر الله به أن يوصل).

مشكاة الانوار / ۱۶۵.

۶ - أزيغ من كُنَّ فيه من المؤمنين أشكته الله في عُرْفٍ فوق عُرْفٍ في محلِّ الشرفِ كَلَّ الشرفِ من آوى اليتيمَ ونظرَ له فكان له أباً ومن رَحِمَ الضميمةَ وأعانته وكفاه، ومن أنفق على والديه ورفق بهما وبرَّهما ولم يخرئهما ومن لم يغرُق بتملكه وأعانته على ما يكلفه ولم ينشئه فيما لم يُطلق.

بحار الانوار

۵ - امام باقر علیه السلام از پیامبر صلی الله علیه وآله وسلم نقل کردند که حضرت فرمود: نیکی به پدر و مادر وصله رحم، حسابرسی در قیامت را آسان می‌کند و آنگاه این آیه شریفه را تلاوت فرمودند: «والذین یوصلون ما امر الله به ان یوصل» (سوره رعد آیه ۲۱) کسانی که آن چه را که خدا امر به پیوند و انجام آن کرده، اطاعت می‌کنند.

۶ - چهار چیز است که هر مؤمنی آنها را دارا باشد حق تعالی او را در اعلاء مراتب بهشت و در بلندترین غرفه‌های عزت و شرف، جای می‌دهد.
الف - کسی که یتیمی را پناه دهد و متوجه احوالش گردد و برای او به منزله پدر باشد.

ب - کسی که ضعیف و شکسته‌ای را مورد ترحم قرار داده و یاری نماید و نیازهای او را برآورده کند.

ج - کسی که عهده دار مخارج پدر و مادر خود شود و با آنان مُدارا کرده و به ایشان نیکی نماید و هرگز آنان را آزرده نسازد.

د - کسی که برده خود را یاری رساند و تندی با او ننماید و وی را نسبت به خدماتی که از او می‌خواهد کمک کند و وی را به کار دشوار امر نکند.



۷ - عن سُدَيْرٍ قَالَ قُلْتُ لِأَبِي جَعْفَرٍ (ع): هَلْ يَجْزِي الْوَالِدُ وَالِدَهُ؟
فَقَالَ: لَيْسَ لَهُ جِزَاءٌ إِلَّا فِي خَصَلَتَيْنِ: يَكُونُ الْوَالِدُ مَمْلُوكًا فَيَشْتَرِيهِ ابْنُهُ
فَيَقْبِضَهُ أَوْ يَكُونُ عَلَيْهِ دَيْنٌ فَيَقْضِيهِ عَنْهُ.

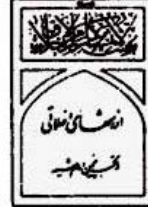
اصول کافی، ج ۲، ۱۵۷، باب التبر بالوالدين، المحجة البيضاء ج ۳/۴۴۱، مجموعه
ورام، ج ۱۳/۱، سفينة البحار ج ۲، ص ۶۸۷.

۸ - قَالَ (ع): قَالَ النَّبِيُّ (ص): إِنَّ خِيَارَكُمْ أَوْلُوا النَّهْيِ، قِيلَ: يَا رَسُولَ
اللَّهِ وَمَنْ أَوْلُوا النَّهْيِ؟ قَالَ: هُمْ أَوْلُوا الْأَخْلَاقَ الْحَسَنَاتِ وَالْأَخْلَامَ الرَّزِيَّةَ، وَ
صِلَةَ الْأَرْحَامِ وَالتَّبَرَّ بِالْأُمَّهَاتِ وَالْآبَاءِ وَالتُّنَاهِدِينَ لِلْفُقَرَاءِ وَالْحَجِرَانِ وَ
التِّيَامِي وَبَطْلِعِمُونَ الْقَلَامَ وَيُقْسُونَ السَّلَامَ فِي الْعَالَمِ وَيُصَلُّونَ وَالتَّاسُ نِيَامٌ
غَافِلُونَ. اصول کافی ج ۲ - باب المؤمن وعلاماته وصفاته - ۲۴۰

۹ - قَالَ (ع): قَالَ مُوسَى (ع) يَا رَبِّ أَوْصِنِي، قَالَ أَوْصِيكَ بِكَ ابْنِي
خ ل ثَلَاثَ مَرَاتٍ، قَالَ: يَا رَبِّ أَوْصِنِي، قَالَ: أَوْصِيكَ بِأَيْمِكَ مَرَّتَيْنِ، قَالَ: يَا
رَبِّ أَوْصِنِي، قَالَ: أَوْصِيكَ بِأَيْمِكَ، فَكَانَ لِأَجْلِ ذَلِكَ يُقَالُ: إِنَّ لِيْلَامَ نَلْتَمِي

۷ - سدير گوید به امام باقر علیه السلام عرض کردم: آیا فرزند می تواند
پدرش را پاداش دهد (وزحماتش را تدارک کند)؟ فرمود: پاداش برای
فرزند نیست مگر در دو مورد: ۱- پدر مملوک باشد و فرزندش وی را
خریده و آزاد نماید. ۲- پدر مقروض باشد و پسرش آن را بپردازد.

۸ - امام باقر (ع) از قول پیامبر (ص) نقل می کند که پیغمبر اسلام
(ص) فرمودند: همانا بهترین شما خردمندانند، گفته شد یا رسول الله
خردمندان کیانند؟ فرمود: صاحبان اخلاق نیک و اندیشه های بلند و افرادی
که صله رحم کرده و به مادر و پدر خویش مهر ورزیده و از فقراء و
مستمندان و همسایه ها و یتیمان احوال پرس بوده و شیوه بزرگوارانه اطعام و
میهمانی دادن و سلام کردن را، در جهان گسترش دهند و در حالی که
مردم غافل و در خوابند، نماز می خوانند.



التبرؤ لآبِ الثَلْتِ.

وسائل ج ۱۵ - كتاب التكاچ، ابواب احكام الأولاد، باب ۹۴ ح ۴ - ۲۰۸/،
مشكاة الأنوار/ ۱۶۲، بحار ج ۷۴/ ۶۷.

* بدى به پدر و مادر *

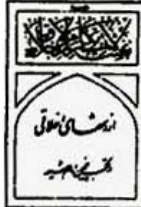
۱ - قَالَ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص): فَمَنْ كَلَّمَ لَهٗ: إِيَّاكُمْ وَعَشْرًا
الْوَالِدَيْنِ فَإِنَّ الْجَنَّةَ تُوجَدُ رِيحَهَا [فَإِنَّ رِيحَ الْجَنَّةِ تُوجَدُ خَلًا] مِنْ مَسِيرَةِ
أَلْفِ عَامٍ وَلَا يَجِدُهَا عَاقٌّ وَلَا قَاطِعٌ رَحِمٍ وَلَا شَيْخٌ زَانٍ...

اصول کافی ج ۲ - باب العقوق - ۳۴۹، ارشاد القلوب/ ۲۹۷ (مع اختلاف يسر) .
جامع السعادات ج ۲ ص ۲۶۲، سفينة البحار ج ۲ ص ۶۸۷، وسائل ج ۱۵ - كتاب
التكاچ، ابواب احكام الأولاد، باب ۱۰۴ - ح ۸/ ۲۱۸، المحجة البيضاء ج ۳
۴۴۲/۲. بحار ج ۷۴/ ۶۵، مشكاة الأنوار/ ۱۶۱.

۹ - امام باقر عليه السلام فرمود كه حضرت موسى عليه السلام عرض
كرد پروردگارا مرا پند و اندرزی ده، خداوند فرمود: ترا به خود [به خودم
خ ل] سفارش می كنم و سه بار این سفارش را تأكید فرمود، موسى
عليه السلام عرض كرد: بارالها مرا سفارش فرما: خداوند فرمود: تورا نسبت
به مادرت سفارش می كنم و این سفارش خویش را دوبار تكرار كرد، بار
دیگر موسى عليه السلام عرض كرد: خداوند نصیحتم كن: خداوند متعال
نسبت به پدرش به وی سفارش فرمود و به همین جهت است كه گفته شده:
دو سوم احسان باید از آن مادر و یک سوم آن برای پدر باشد.

* * *

۱ - امام باقر (ع) از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند كه
ایشان در ضمن سخنان خود فرمود: بهره‌زید از ناسپاسی پدر و مادر زیرا بوی
بهشت از مسافت هزار سال راه، شنیده می شود ولی عاق والدین و کسی كه
قطع رحم کرده و یا پیرمرد زنا كار.. آن را استشمام نكند.



۲- إِنَّ أَبِي نَظَرَ إِلَى رَجُلٍ وَمَعَهُ ابْنَةٌ تَمْشِي وَالْإِبْنُ مِتَكِي ، عَلَى ذِرَاعِ
 الْأَبِ ، قَالَ : فَمَا كَلِمَةُ أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ مَقْتَالَهُ حَتَّى فَارَقَ الدُّنْيَا .

سفینه البحار ج ۲/ ۶۸۷، مجموعه ورام ج ۲/ ۲۰۸، اصول کافی ج ۲/ ۳۴۹- جامع
 السماعات ج ۲/ ۲۶۲، وسائل الشیعة ج ۱۵ - کتاب التکاح - ابواب احکام
 الأولاد، باب ۱۰۴- ح ۲۱۸/۸، المحجة البيضاء ج ۳/ ۴۴۲. بحار ج ۷۴/ ۶۵،
 مشکاة الانوار ص ۱۶۵

۳- شَرُّ الْأَبْنَاءِ مَنْ دَعَاهُ التَّقْصِيرُ إِلَى الْعُقُوفِ.

تاریخ یعقوبی، ج ۳ / ۵۳.

۴- قَالَ (ع) قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) أَخْبَرَنِي جِبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رِيحَ
 الْجَنَّةِ تُوَجَّدُ مِنْ مَسِيرَةِ أَلْفِ عَامٍ ، مَا يَجِدُهَا عَاقٌ وَ...

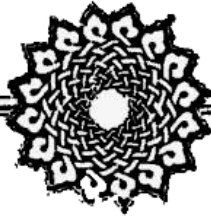
بحار الأنوار ج ۶۹ / ۱۹۱ به نقل از معانی الأخبار / ۳۳۰.



۲- پدرم به مردی نگاه کرد که پسرش به همراهش راه می رفت و به
 شانه پدرش تکیه کرده بود، آن حضرت با آن پسر - از جهت عصبانیت از
 این کار- تا آخر عمرش سخن نگفت.

۳- بدترین فرزندان کسی است که در اثر کوتاهی و تقصیر (در انجام
 وظایف الهی)، پدر را از خویش ناراضی نماید.

۴- امام پنجم شیعه علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله
 فرمودند: جبرئیل (ع) مرا خبر داد که بوی بهشت از مسیر هزار سال به مشام
 می رسد و لکن عاق پدر و مادر و... آن را استشمام نمی کنند.



سید محمد موسوی بجنوردی

رسالة في اللوث والقسامة

قصاص از احكام حیات بخش حقوق اسلامی و از مترقی ترین قوانین جزائی دنیا است که مقررات آن به برکت انقلاب اسلامی در قانون حدود و قصاص مصوب سال ۱۳۶۱ تدوین شده است و در حال اجراء است.

یکی از طرق اثبات حق قصاص - در مورد لوٹ - قسامه است که در اکثر موارد دعاوی قصاص مورد استفاده است و بسیاری از احكام دادگاه های کیفری یک به استناد مقررات قسامه صادر می شود، نظریه اهمیت دم مسلم و ظرایفی که در این مساله وجود دارد به نظر رسید که این مساله و دقائق آن مورد بررسی قرار گیرد.

اینک حاصل بررسی جهت ملاحظه طالبان و نقد صاحب نظران تقدیم می شود.

من جملة المسائل الفقهية المتسالم عليها والمعترف بها في كتاب القصاص، مسألة اللوث، وقبل الخوض فيها لأبأس بذكر مقدمة:

وهي أنه ما المراد من اللوث والقسامة؟

اللوث لغة من التلوث وهو التلطخ، وان لم يذكر هذه اللفظة في النصوص الآ ان الاجماع قائم عندنا في اعتباره من غير فرق بين النفس والاعضاء وذكر ابن ادريس:

ان عليه في النفس اجماع المسلمين وفي الاعضاء اجماعنا!

واما القسامة (بفتح القاف) فهي اسم للأيمان، كما صرح به الفقهاء وصرح علماء اللغة كما في الصحاح بأن:

القسامة هي الأيمان تقسم على جماعة يحلفونها، وهي الأيمان يقسم على اولياء الدم.^٢

وعن غير واحد، القسامة لغة اسم لأولياء الذين يحلفون على دعوى الدم، وعلى كل، فالحق ما ذكره الشهيد الثاني (قدس سره):

من ان القسامة اسم اقيم مقام المصدر ويقال: اقسام اقساماً وقسامة وهي الاسم له، كما يقال: اكرم اكراماً وكرامة.^٣

وعن نهاية ابن الاثير: ان القسامة جاهلية وقد قررها الاسلام.^٤

ويؤيده رواية ابي بصير: سألت ابا عبد الله عليه السلام عن القسامة اين كان بدؤها؟ فقال: كان من قبل رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما كان بعد فتح خيبر تخلف رجل من الانصار عن أصحابه فرجعوا في طلبه فوجدوه متشطحاً في دمه قتيلاً.^٥

وكيف كان فالبحث عن هذه المسألة يستدعي ذكر فصول سبعة:

الفصل الاول: في ذكر المدارك والادلة المعتبرة

الف - الروايات الواردة في المقام

- ١- السرائر- كتاب الحدود، باب البيئات على القتل وقطع الاعضاء
- ٢- الصحاح، الجزء الخامس ص ٢٠١٠
- ٣- مسالك الافهام ج ٢ ص ٣٧٤
- ٤- نهاية ابن الاثير، الجزء الرابع ص ٦٢
- ٥- الوسائل ج ١٩ - كتاب القصاص، الباب ١٠ من ابواب دعوى القتل وما يشبه به، ح ٥

منها: صحيحة زارة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: انما جعلت القسامة احتياطاً للناس لكيما اذا اراد الفاسق ان يقتل رجلاً او يقتال رجلاً حيث لا يراه احد خاف ذلك فامتنع من القتل.^١

منها: صحيحة بريد بن معاوية العجلي عن ابي عبدالله عليه السلام قال: سألته عن القسامة فقال: الحقوق كلها البيّنة على المدعى واليمين على المدعى عليه الآفى الدم خاصة فان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بينما وهو بخيبر اذ فقدت الانصار رجلاً منهم فوجدوه قتيلاً فقالت الانصار ان فلان اليهودى قتل صاحبنا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم للطلابين: أقيموا رجلين عدلين من غيركم أقيده «أقده» برمته فان لم تجدوا شاهدين فأقيموا قسامة خمسين رجلاً أقيده برمته فقالوا يا رسول الله: ما عندنا شاهدان من غيرنا وانا لنكره ان نقسم على ما لم نره، فوداه رسول الله (ص) وقال: انما حقن دماء المسلمين بالقسامة لكي اذا رأى الفاجر الفاسق فرصته من عدوه حجزه مخافة القسامة ان يقتل به فكف عن قتله والاحلف المدعى عليه قسامة خمسين رجلاً ما قتلنا ولا علمنا قاتلاً والأاغرموا الدية اذا وجدوا قتيلاً بين أظهرهم اذا لم يقسم المدعون.^٢

ومنها: صحيحة اخرى لزرارة قال سألت ابا عبدالله عليه السلام عن القسامة؟ فقال هي حق، ان رجلاً من الانصار وجد قتيلاً في قليب من قلب اليهود فاتوا رسول الله (ص) فقالوا: يا رسول الله انا وجدنا رجلاً منا قتيلاً في قليب من قلب اليهود فقال: ايتوني بشاهدين من غيركم قالوا: يا رسول الله ما لنا شاهدان من غيرنا فقال رسول الله (ص) فليقسم خمسون رجلاً منكم على رجل ندفعه اليكم قالوا: يا رسول الله وكيف نقسم على ما لم نره؟ قال: فيقسم اليهود قالوا: يا رسول الله وكيف نرضى باليهود وما فيهم من الشرك اعظم فوداه رسول الله (ص).^٣

ومنها: صحيحة ابي بصير عن ابي عبدالله عليه السلام: ان الله حكم في دمائكم بغير ما حكم به في اموالكم، حكم في اموالكم ان البيّنة على المدعى واليمين على المدعى عليه وحكم في دمائكم ان البيّنة على من ادعى عليه واليمين على من ادعى لكيلا يبطل دم امرئ مسلم.^٤

- ١ - الوسائل ج ١٩ - كتاب القصاص، الباب ٩ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به، ح ١
٢ - الوسائل ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٣
٣ - الوسائل ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب ١٠ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٣
٤ - الوسائل ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٤

ومنها: صحيحة الحلبي عن ابي عبدالله عليه السلام: قد سألته عن القسامة كيف كانت؟ فقال: هي حق وهي مكتوبة عندنا ولولا ذلك لقتل الناس بعضهم بعضاً ثم لم يكن شئ وانما القسامة نجاة للناس.^١ وغير ذلك من الروايات المعتمدة.

ب - اجماع الفقهاء قديماً وحديثاً بل تسالم الاصحاب على اعتبار هذه المسألة من دون مخالف فيهما وقد تقدم آنفاً ان القسامة جاهلية وقد قررها الاسلام.

الفصل الثاني: في اعتبار اللوث في القسامة

الف - اجماع المسلمين كافة وتسالمهم الا عن الكوفي من العامة، فانه قال: لا اعتبر اللوث ولا ارى مجيئه ولا ارى جعل اليمين في جانب المدعى.^٢ وايضاً اشكل الحال على المحقق الاردبيلي (قدس سره) نظراً الى اطلاقات الروايات و عدم وجود مقيد في المقام حتى قال: فكان لهم على ذلك اجماعاً وانصافاً ما اطلعت عليه.^٣ ولكن انت خبير بان اعتبار اللوث مجمع عليه بل متسالم عليه مضافاً الى ورود روايات معتبرة.

ب - النصوص الواردة التي يمكن استفادته منها منها: معتبرة زرارة عن ابي عبدالله عليه السلام قال: انما جعلت القسامة ليغلب بها في الرجل معروف بالشر المتهم فان شهدوا عليه جازت شهادتهم.^٤ منها: صحيحة زرارة... لكيما اذا اراد الفاسق ان يقتل رجلاً او يغتال رجلاً...^٥ منها: صحيحة بريد بن معاوية عن ابي عبدالله عليه السلام: ... ان فلان اليهودي قتل صاحبنا.^٦

منها: صحيحة عبدالله بن سنان قال: سمعت ابا عبدالله عليه السلام يقول: انما وضعت

١ - الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٢

- ٢

٣ - مجمع الفائدة - كتاب الحدود، الفصل الثالث في القسامة.

٤ - الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٧

٥ - الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ١

٦ - الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٣

القسامة لعلة الحوط يحتاط على الناس لكي اذا رأى الفاجر عدوه فرمته مخافة القصاص.^١
فانّ التعليل في هذه الراويات يرشدنا في أنّ القسامة لاتأتى في كل مورد، بل في
خصوص ما اذا كان المدعى عليه رجلاً معروفاً بالشّر متهماً فاسقاً وهذا هو معنى اللوث، حتى
انّ بعض اساتذتنا مدّظه العالی قال:

ان قوله عليه السلام في روايات الباب «انما جعلت القسامة احتياطاً لدماء الناس» يدل
على اعتبار اللوث فيها والّا لم يكن احتياطاً للدماء بل بوجبه هدرها حيث ان للفاسق و
الفاجر ان يدعى القتل على احد ويأتى بالقسامة فيقتص منه فيذهب دم المسلم هدرًا.^٢
ويؤيد هذا المعنى ماورد عنه عليه السلام «لو يعطى الناس باقوالهم لاستباح قوم دماء
قوم و اموالهم^٣ وايضاً القسامة تخالف القواعد العامة المقررة فيقتصر فيها على المتيقن، مضافاً
الى ما في الرياض:

انّ النصوص اكثرها في قضية عبدالله بن سهل المشهورة وفيها اللوث بلاشبهة...^٤
فحينئذ لاقسامة مع ارتفاع التهمة وعدم اتصاف المدعى عليه بكونه فاسقاً شرّاً خلافاً
لما ذكره سيدنا الاستاذ الامام الخميني مدّظه العالی: من ان المراد باللوث كل اماره يغلب
معه الظن عندالحاكم بصدق المدعى^٥ ولازمه سواء الان المدعى عليه معروفاً بالشّر والفسق ام
لم يكن.

ولكن يمكن ان يقال انه لامنافاة بين ما ذكره سيدنا الاستاذ وبين ما استظهرناه وهو
انه «مدّظه» بصدد بيان تعريف اصل اللوث وما قلناه هو اعتبار قيود و شرائط في صيرورة المورد
لوثاً.

الفصل الثالث: في كيفية القسامة

لاشك ولاريب في انه لو ادعى الولي القتل على واحد او جماعة ولم يحصل اللوث
فالحكم فيه كغيره من الدعاوى فلاقسامة ولا تغليظ والبينة على المدعى واليمين على
المدعى عليه لمعوم ادلة حجية البينة، فان اقام البينة على مدعاه فهو والّا فللولي احلاف المنكر

١ - الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ج ٩

- ٢

٣ - مبادئ تكملة المنهاج الجزء الثاني ص ١٠٥

٤ - الرياض ج ٢ ص ٥١٧

٥ - كتاب تحرير الوسيلة ج ٢ ص ٥٢٧

بمينا واحداً فان حلف سقطت الدعوى كما فى سائر دعاوى، واما لو ادعى القتل وحصل اللوث مع شرائطه المعتبرة فقبل القسامة يعتبر امور:

الف - مطالبة المدعى عليه بالبينة على برأئته

ويدل عليه مضافاً الى تسالم الاصحاب ، ورود عدة روايات معتبرة على ذلك :
منها: صحيحة بريد بن معاوية عن ابى عبدالله عليه السلام... فقال: الحقوق كلها البينة على المدعى واليمين على المدعى عليه الا فى الدم خاصة.^١
ومنها: صحيحة ابى بصير عن ابى عبدالله عليه السلام قال: ... : وحكم فى دمائكم ان البينة على المدعى عليه واليمين على من ادعى للثايطل دم امرئ مسلم.^٢
فحينئذ فى موارد اللوث المطالب بالبينة، هو المدعى عليه دون المدعى بحسب الطبع الاولى و الا هذا المعنى لا يدل على عدم حجية بينة المدعى كما ورد فى صحيحة مسعدة بن زياد عن جعفر عليه السلام قال:
كان ابى رضى الله عنه اذا لم يقم القوم المدعون البينة على قتل قتيلهم ولم يقسموا بانّ المتهمين قتلوه حلف المتهمين بالقتل خمسين يمينا بالله...^٣
وعليه فان اقام البينة على عدم القتل فهو وسقطت الدعوى والا يجب على المدعى الاتيان بقسامة خمسين رجلاً كى يثبت دعواه.

ب - اعتبار الرجولية فى القسامة

ذكر سيدنا الاستاذ الامام الخمينى مدظله العالى : والظاهر اعتبار الرجولية فى القسامة.^٤
وقد دلت على ذلك عدة نصوص معتبرة كصحيحة بريد بن معاوية وصحيحة زرارة وصحيحة ابوبصير وصحيحة عبدالله بن سنان وصحيحة يونس وابن فضال وغير ذلك.^٥
ربما يتوهم انه اذا كان المدعى او المدعى عليه امرأة لا تثبت القسامة، فانه يقال:

١- الوسائل، ج ١٩ - كتب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٣
٢- الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٤
٣- الوسائل، ج ١٩ - كتاب القصاص - الباب - ٩ - من ابواب دعوى القتل وما يثبت به - ح ٦
٤ - كتاب تحرير الوسيلة - ج ٢ - ص ٥٢٩، م ٤.
٥- الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ٩ و ١٠ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به

مضافاً الى عدم الخلاف بين الاصحاب تدل عليه، علة اخبار كصحيحة الحلبي وصحيحة زرارة وصحيحة بريد بن معاوية وصحيحة ابوبصير، فان مقتضى التعليل فيها عدم الفرق بين الرجال والنساء.^١

الفصل الرابع: في كمية القسامة

وهي في العمد خمسون يميناً وفي شبه العمد والخطأ المحض، خمس وعشرون يميناً، اما الحكم في الاول اجماعى الا ابن حمزة حيث قال: انها خمسة وعشرون في العمد اذا كان هناك شاهد واحد معللاً بأن الخمسين بمنزلة شاهدين.

لكن يردده الادلة واطلاقتها، مضافاً الى ورود نصوص معتبرة:

منها: صحيحة عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبد الله عليه السلام في القسامة خمسون رجلاً في العمد وفي الخطأ خمسة وعشرون رجلاً وعليهم ان يحلفوا بالله.^٢

ومنها: صحيحة يونس و ابن فضال جميعاً عن الرضا عليه السلام: ... والقسامة جعل في النفس على العمد خمسين رجلاً وجعل في النفس على الخطأ خمسة وعشرين رجلاً.^٣

واما في الثاني فلاشهر انه كالعمد كما ذهب اليه المفيد والديلمي وابن ادريس والعلامة وفخر المحققين والشهيدان، بل عن السرائر الاجماع عليه وعلل الشهيد الثاني في الروضة بانه احوط وانسب بمراعاة النفس^٤ اعنى الاحتياط المطلوب في الدماء.

وفيه مضافاً الى عدم صحة الاستدلال بكون مخالفاً لنصوص المعتبرة المتقدمة آنفاً وانه اجتهاد في مقابل النص.

وهكذا يعتبر في اليمين ان يكون بالله تعالى، وتدلل على اعتباره قبل الاجماع الروايات المعتبرة:

منها: صحيحة مسعدة بن زياد عن جعفر عليه السلام قال: ... حلف المتهمين بالقتل خمسين يميناً بالله.^٥

ومنها: صحيحة عبدالله بن سنان قال: قال ابو عبد الله عليه السلام ... وعليهم ان يحلفوا

- ١- الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ٩ و ١٠ من ابواب القتل وما يثبت به
- ٢- الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ١١، من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ١
- ٣- الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص، الباب ١١، من ابواب دعوى القتل وما يثبت به، ح ٢
- ٤- اللمعة ج ٢ ص ٣٨٥
- ٥- الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ٩ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٦

بالله^١.

وهكذا يعتبر في القسامة ان يقيم المدعى خمسون رجلاً من قومه يحلفون بالله تعالى و المراد بهم هنا اقاربه وان لم تكونوا وارثين فعلاً كما اذا كانوا من الطبقات المتأخرة عن الطبقة الوارثة الموجودة، نعم الظاهر اعتبار ذلك في المدعى، فان كان له قوم وبلغ مقدار النصاب حلف كل واحد يمينا.

ويشترط في القسامة علم الحالف ويجب ان يكون حلفه عن جزم وعلم ولا يكفى الظن، بل لا بد في اليمين من ذكر قيود يخرج الموضوع ومورد الحلف عن الابهام والاحتمال و ذكر نوع القتل من كونه عمداً او خطأ او شبه عمد و ذكر الانفراد او الاشتراك ونحو ذلك من القيود.^٢

انما الكلام في العلم المأخوذ في الحلف في باب القسامة هل يشترط ان يكون عن حس ورؤية - كما في باب الشهادة - ام يكفى باى سبب حصل اوجه:

وتما يقال بالاول لاهمية الدم وشدة الاحتياط فيها ودلالة الروايات عليها:

منها: صحيحة بريد بن معاوية العجلي عن ابي عبدالله عليه السلام... فقالوا: يا رسول الله ما عندنا شاهدان من غيرنا وانا لنكره ان نقسم على ما لم نره.^٣

ومنها: صحيحة ابو بصير... قالوا: يا رسول الله انقسم على ما لم نره؟^٤

فان رسول الله (ص) لم يردعهم عن ذلك بل اقر كلامهم ولهذا قال (ص) عقيب ذلك «فيقسم اليهود» مع ان النصوص اكثرها في قضية عبدالله بن سهل المتقدمة آتفا، مضافاً ان القسامة تخالف القواعد المعلومة المقررة فيقتصر فيها على المتقين، لكن الاصحاب ذهبوا الى الثاني و معه لانجرأ ان نختار القول الاول والله اعلم.

مسألتان

الاولى: و ان نقصوا عن مقدار النصاب، هل تكرر عليهم الأيمان حتى يكملوا القسامة؟ ام لا تكرر لعدم الدليل، وجهان:

مقتضى النصوص الواردة في المقام هو الوجه الثاني لا ناطة القود على حلف خمسين رجلاً و مع عدمه لم يثبت القود، و كفاية الباقيين والتكرير بينهم يحتاج الى دليل مفقود

١ - الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ١١ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ١

٢ - تحرير الوصيلة ج ٢ ص ٥٣١ مساله ١٠

٣ - الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ٩ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٣

٤ - الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ١٠ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٥

في المقام، واما صحيحة يونس عن الرضا عليه السلام^١ فموردها القسامة في الاجزاء فلا يمكن اسراؤها الى النفس الا ان المجمع عليه في كلمات غير واحد من الاصحاب هو الوجه الاول كما في الغنية بل عن الخلاف والغنية^٢ انه ان كان الولي واحداً أقسم خمسين اجمعاً وزاد في الخلاف^٣ نسبتة الى اخبار الفرقة ايضاً.

مضافاً الى انه ذكر بعض اساتذتنا، مدّ ظله العالی انه ورد في غير واحد من الروايات من ان القسامة، انما جعلت احتياطاً للناس لئلا يغتال الفاسق رجلاً فيقتله حيث لا يراه احد، فاذا كانت علة جعل القسامة ذلك فكيف يمكن تعليق القود على حلف خمسين رجلاً فانه امر لا يتحقق الا نادراً^٤.

ويمكن ان يستدل على جواز التكرير بصحيحة بريد بن معاوية «فاقيموا قسامة خمسين رجلاً» وهو مع قرائته بالاضافة يكون ظاهراً في ارادة خمسين يمينا، وهكذا صحيحة مسعدة بن زياد «حلف المتهمين بالقتل خمسين يمينا بالله» سواء اكانت الايمان من قبل خمسين رجلاً ام اقل من ذلك ولكن كررت عليهم ويحتمل ارادة الشيخ «قدس سره» في الخلاف في جواز التكرير باخبار الفرقة، الى هذه الروايات، لكن الانصاف الاستدلال بها على جواز التكرير لا يخلو عن اشكال، فالعمدة في المقام هو الاجماع ان سلم عن الاشكال بكونه مدركياً.

الثانية: لو ادعى الولي فقدان العشيرة او نقصانهم عن مقدار النصاب او عدم بذلهم لليمين هل يصدق وتكرر الأيمان ام لا يصدق ويجب الفحص كي يحصل الاطمئنان؟ ربما يقال: انه يصدق ولا يجب الفحص، لانه ثبت في محله عدم وجوب الفحص من الشبهات الموضوعية، مضافاً الى انه لا ثمرة للفحص لانه على كلا التقديرين تتكرر عليه الأيمان. وفيه اولاً ان تم الدليل فتخصص بما عدى النفوس والاعراض لشدة الاحتياط واهتمام الشارع بها.

وثانياً يمكن ان يقال: نقصان العشيرة او فقد انها شرط ثبوتى وواقعى بالنسبة الى جواز تكرير الأيمان وبدون الفحص حتى حصول الاطمئنان لا يمكن من احراز الشرط والمفروض ان احرازه ضرورى، فحينئذ يجب الفحص الى حصول الاطمئنان.

* * *

١ - الوسائل ج ١٩ كتاب القصاص الباب ١١ من ابواب دعوى القتل وما يثبت به ح ٢

٢ - الجوامع الفقيهه ص ٥٦٣ (كتاب الغنية في احكام القضاء)

٣ - الخلاف المجلد الثالث ص ١٥٣ مسألة ٣

٤ - مباني تكملة المنهاج ج ٢ ص ١٠٩

الفصل الخامس:

ثبوت القسامة في الاعضاء كالنفس هو المشهور بين الفقهاء، بل ادعى غير واحد الاجماع عليه خلافاً للشيخ (قدس سره) في المبسوط^١ فلم يعتبره كما عن اكثر العامة عدى الشافعي، معللاً بأن القسامة تخالف القواعد المقررة في باب الدعاوى وهوان البينة على المدعى واليمين على المدعى عليه فيقتصر فيها على مورد النص. ولكن انت خبير بانّ صحيحة يونس تقيد تلك المطلقات.

انما الكلام في مقدارها فذهب شيخنا المفيد (قدس سره) في كتاب احكام النساء و سائر وابن ادريس والشهيدان الى قسامة خمسون كالنفس احتياطاً في الدماء، وعن السرائر^٢ دعوى الاجماع عليه خلافاً للشيخ (قدس سره) و أتباعه حيث قالوا: قسامة الاعضاء الموجبة للدية الكاملة ست أيمان وما نقص عنها فبالنسبة فما فيه النصف يكون فيه ثلاث أيمان وهكذا.^٣ وتدل عليه صحيحة يونس عن الرضا عليه السلام فيما افتى به امير المؤمنين عليه السلام في الديات فحينئذ الاظهر هو القول الثاني.

بقى شئى: وهوان القسامة في النفس توجب القود واما في الاعضاء فلا توجب القصاص، لأنّ دليلها وهى صحيحة يونس تختص في الدية فبعد ما ثبت أنّ القسامة تخالف القواعد المقررة فيقتصر فيها على مورد النص.

الفصل السادس:

هل تقبل قسامة الكافر على دعواه على المسلم، فيه خلاف، ذهب الشيخ في الخلاف^٤ والمحقق في الشرايع^٥ والعلامة في كتبه^٦ وفخر المحققين^٧ الى المنع مستدلين بأنّ القسامة على خلاف الاصل فيقتصر على مورد النص وهى قسامة المسلم كما في صحيحة بريد

١ - الطبع الجديد الجزء السابع ص ٢٢٣

٢ - السرائر كتاب الحدود باب البنات على القتل و قطع الاعضاء

٣ - المجلد الثالث ص ١٥٦ مسألة ١٢ و ص ١٥٤ مسألة ١٠

٤ - المجلد الثالث ص ١٥٦ مسألة ١٢ و ص ١٥٤ مسألة ١٠

٥ - الشرايع ص ٣٧٤

٦ - جامع المقاصد ج ٢ ص ٢٦٠

٧ - ايضاح الفوائد الجزء الرابع ص ٦١٨

بن معاویه عن ابی عبدالله علیه السلام، قال: انما حقن دماء المسلمين بالقسامة وصحیحة ابی بصیر عن ابی عبدالله علیه السلام قال: لئلا یبطل دم امرئ مسلم وغير ذلك، مضافاً الى ان القسامة یثبت بها القود فی القتل عمداً ولا یقاد مسلم بكافر، وایضاً القسامة سبیل فبمقتضى قاعدة نفی السبیل^۱ لا تقبل قسامة الكافر.

واختار الشیخ فی المبسوط^۲ والعلامة فی المختلف^۳ وصاحب الجواهر^۴ وغيره صحة قسامة الكافر علی المسلم مستدلین باطلاق الروایات وصحیحة زراره حیث قال (ص) «فیقسم اليهود» والمسألة مشکلة فالأظهر القول الأول كما فی التحریر^۵.

الفصل السابع:

لو ادعى الولی القتل بالنسبة الى شخص مع وجود اللوث جاز اثبات دعواه بالقسامة بشرط اثبات كون المدعى علیه كان موجوداً فی ذلك المكان حین القتل، واما اذا انكر المدعى علیه هذا المعنى كان القول قوله مع یمينه، لأن الاصل یكون موافقاً معه، فحینئذ یسقط اللوث لانه متوقف علی وجوده فی ذلك المكان، الا ان یأتى بالبینة علی كون المدعى علیه كان موجوداً فی ذلك المكان حین القتل. عصمنا الله عن الزلل والخطاء، والحمد لله رب العالمین.

۱- قوله تعالى «لن یجعل الله للكافرين على المؤمنين سبیلاً» وایضاً قوله (ص) الاسلام یملو ولا یملی علیه

۲- الطبع الجدید الجزء ۷ ص ۲۱۶

۳- المختلف ص ۲۷۳ كتاب القصاص الفصل السابع فی اللواحق

۴- ج ۴۱ ص ۲۴۲

۵- كتاب تحریر الوسیله ج ۲ ص ۵۳۱ مسألة ۹

پایان



بقیه از صفحه ۱۰۹

• اولاً: معلوم نیست این کار به دستور پیامبر (ص) بوده باشد و احتمالاً چون خلفاء امر به این کار کرده بودند او نیز متابعت کرده است.

• ثانیاً: همانگونه که بعداً خواهیم دید این جریان مربوط به از بین بردن کتب اسرائیلیات بوده است نه احادیث نبوی و از ابوموسی اشعری نیز نقل شده است که احادیثی را که پسرش نوشته بود از بین برده است. با متابعتی که از ابوموسی نسبت به خلیفه دوم سراغ داریم قطعاً این کارش را تحت تأثیر اومی دانیم، اضافه بر اینکه دلیلی نداریم که این کار را بخاطر نهی پیامبر (ص) کرده باشد.

مفاهیم القرآن

تفسیر کتاب آسمانی بر طبق موضوعات

نگارش: استاد جعفر سبحانی

تفسیر کتاب آسمانی به دو شیوه انجام می‌گیرد:

۱ - تفسیر قرآن بر اساس سوره به سوره

۲ - تفسیر قرآن بر اساس موضوعات وارد در آن

مفسران اسلامی در قرون گذشته از شیوه نخست بهره گرفته و به شیوه دوم التفات چندانی نشان نداده‌اند، در حالی که در کتاب مفاهیم القرآن شیوه دوم برگزیده شده و آیات الهی بر اساس گردآوری مجموع آیات موضوع در یکجا، تفسیر شده است و به حق باید آن را نوعی ابتکار در جهان تفسیر اندیشید.

از این موسوعه قرآنی پنج جلد چاپ شده و امید است اجزاء بعدی آن هم به زودی منتشر شود.

قال النبي (ص):

انّ مثل العلماء في الأرض
كمثل النجوم في السماء



آية الله العظمى شيخ محمدرضا نجفی

(قدس سره)

بها ۱۰۰ ریال

• آدرس: قم میدان شهداء خیابان بیمارستان نیش کوی ادیب - کدپستی ۳۷۱۵۶

• صندوق پستی: ۱۹۸

• تلفن: ۳۳۰۹۵، ۳۲۲۲۲